

انحصار طلبی انقلابی

سرکوب دولتی

تجربه انقلاب اکتبر

حمید شوکت

سالهای گمشده: از ۱۹۱۷ تا مرگ لنین



سال‌های گم شده  
از انحصار طلبی انقلابی  
تا سرکوب دولتی



نشر اختران

سال‌های گم شده

از انحصار طلبی انقلابی  
تا سرکوب دولتی

تجربه انقلاب اکبر

حمید شوکت



نشر اختران

۱۳۷۹

شوکت، حمید، ۱۳۲۵  
سال‌های گمشده (از انحصارطلبی انقلابی تا سرکوب دولتی  
تجربه انقلاب اکتبر) مؤلف: حمید شوکت. - تهران:  
نشر اختران. ۱۳۷۹ ص.  
۱. روسیه شوروی - تاریخ - انقلاب. ۱۹۱۷-۱۹۲۱-۲-  
کمونیسم - روسیه شوروی. الف. عنوان  
۲ س ۹ ش / DK ۲۶۵ / ۹۴۷/۰۸۴۱  
۱۳۷۹



نشر اختران

سالهای گمشده

از انحصارطلبی انقلابی تا سرکوب دولتی

نویسنده: حمید شوکت

طرح روی جلد: علی عابدی

چاپ اول ۱۳۷۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: فرشپوه

شابک: ۷-۰-۰-۹۳۱۷۰-۹۶۴

ISBN: 964-93170-0-7

پست الکترونیکی: akhtaran@ ravan.com

## فهرست

۷	.....	اشاره
۱۱	.....	سال‌های پیروزی
۴۹	.....	سال‌های بحرانی
۷۱	.....	سال‌های تجربه
۹۷	.....	سال‌های انتظار
۱۱۳	.....	سال‌های چیرگی
۱۳۱	.....	سال‌های تنهایی
۱۷۷	.....	فهرست اعلام
۱۷۹	.....	مآخذ و منابع

به امانوئل يوسفی

## اشاره

سرانجام تاریخ با همه بردباری کار را یکسره کرد و بساط رژیم‌های دیکتاتوری اروپای شرقی را برچید. شاید اگر میراث هولناکی که اردوگاه موسوم به سوسیالیسم از خود برجای گذاشته است نبود، سرعت و شتابی که فروپاشی نظام‌های تک‌حزبی اروپای شرقی بر خود گرفتند به حساب بی‌طاقتی تاریخ گذاشته می‌شد. اما اقتصاد درهم پاشیده، محیط‌زیست مسموم و گورستان‌های انباشته از اجساد مخالفان نشان داد که تاریخ بیش از پیش بردباری به خرج داده است. با این همه این هنوز همه ماجرا نیست. بازتاب دیگر تحولات پیاپی در کشورهای اروپای شرقی امید از دست رفته‌ای است که روزگاری سوسیالیسم نام داشته است. در چنین زمینه و با چنین میراثی، برای معتقدان به نوع دیگری از سوسیالیسم نیز امکان ناچیزی باقی مانده است تا در مقابله با رژیم‌های سرمایه‌داری بدیل تازه‌ای ارائه دهند. واقعیت این است که کردار ضددمکراتیک کارگزاران سوسیالیسم واقعاً موجود، سرانجام کار را به آنجا کشاند که کابوس سوسیالیسم اردوگاهی بر رؤیای سوسیالیسم با چهره انسانی چیره شد. کوشش‌های ناموفقی که برای انجام اصلاحات در کشورهای اروپای شرقی رخ داد و آنچه در زمینه غلبه بر بحران در شوروی انجام گرفت نیز بر همین روال سیر کرد.

علی‌رغم این واقعیت، تردیدی نیست که نمی‌توان آرمان سوسیالیستی را با کردار کارگزاران سوسیالیسم واقعاً موجود یکسان گرفت. این با بررسی تاریخی که هیچ، حتی به حکم مروت نیز جایز نیست. اما به این اعتبار هم نمی‌توان ضرورت پاسخ به پرسشی اساسی را نادیده گرفت. پاسخ به اینکه چرا

روشنفکران سوسیالیست در تحقق این نظام تا حد قربانی کردن خود و پایان تلخی که به همراه داشت تقلا و جانفشانی کردند؟ نظامی که پیش از آنکه چنین به فساد و تباهی کشیده شود، سالیان سال چشم و چراغ بهترین روشنفکران زمانه بود.

واقعیت این است که سوسیالیسم را نمی‌توان از تاریخ جنبش سوسیالیستی جدا کرد. تاریخ این جنبش هرچند که در گرایش نوع روسی آن خلاصه نمی‌شود، اما به نام و کردار سوسیالیسم واقعاً موجود آلوده شده است. به نام و کردار نظامی که بر این باور نابخردانه بنا شده بود که حقیقت مطلق است و هدف وسیله را توجیه می‌کند. که پیشرفت اجتماعی نافی احترام به ارزش‌های فردی است و حزب خطاناپذیر است. و سرانجام سرکوب اندیشه، تا آنجا که در خدمت گشودن دروازه‌های طلایی بهشت موعود به کار گرفته شود توجیه‌پذیر است. بر بنیادهای سست پایه چنین اندیشه‌ای بود که توده‌ها زبر شلاق تئوریکِ آینده‌ای طلایی جان باختند. آینده‌ای طلایی که تنها برای روشنفکران قابل رؤیت بود.

در چنین روزگار غربی است که روشنفکران سوسیالیست با همه‌ی تلاش بی‌پایانشان با خود و آرمان خود تنها مانده‌اند. آن‌ها تاریخشان را مرور می‌کنند که ببینند انحراف از کجا آغاز شد و این تنهایی کفاره کدام خطای نابخشدنی است و چرا از آرمانی مساوات‌طلبانه نظام وحشت تولد یافت؟ این بررسی و مرور جنبش سوسیالیستی، تا آنجا که به تاریخ سوسیالیسم واقعاً موجود مربوط می‌شود از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اکتبر که بنیان این نوع از سوسیالیسم را پی‌ریزی کرد آغاز شده است.

در بررسی تاریخ سوسیالیسم و جنبش کارگری برخی زنجیره‌ای از ناتوانی و خیانت می‌بینند. برای آن‌ها این تاریخ جز خطا و سوء تفاهمی بزرگ چیز دیگری نبوده است. برخی دیگر مطلب را در کیش شخصیت یا زمینه‌های



ذهنی جستجو کرده و ماجرا را در شقاوت و انتقام‌جویی بیمارگونه استالین خلاصه می‌کنند. بی‌آنکه بنیادهای اجتماعی را مورد نظر قرار دهند. بنیادهایی که اساس انقلاب اکبر را ریختند.

سال‌های گم شده به بررسی تکامل این انقلاب از پیروزی آن در سال ۱۹۱۷ تا مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ می‌پردازد. انتخاب این دوره از این جهت است که بنیادهای تحول آتی شوروی و گذار به نظام تک‌حزبی در این فاصله پی‌ریزی شدند و شناخت از سوسیالیسم واقعاً موجود و روند آن تا دوره فروپاشی، بدون آشنایی با این مرحله از تاریخ شوروی همه‌جانبه نخواهد بود. چگونگی تحولات شوروی طی این سال‌ها، چون حلقه مفقوده‌ای به شمار می‌آید که در زبان فارسی کمتر مورد بررسی قرار گرفته و بسیاری از جوانب آن ناشناخته مانده است. عنوان سال‌های گم شده برای این کتاب با توجه به این مطلب انتخاب شده است. در واقع نوعی تصحیح و ادامه کتابی است که قبلاً با عنوان «زمینه‌های گذار به نظام تک‌حزبی در روسیه شوروی ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷» نوشته‌ام. با این تفاوت که در سال‌های گم شده فاصله طولانی‌تری مورد بررسی قرار گرفته و از منابع بیشتری استفاده شده است. همچنین در تحلیل‌ها و تکیه بر رخدادها به نتیجه‌گیری‌ها و استنباط‌های تازه‌تری رسیده‌ام.

امید است تا این کتاب تصویر همه‌جانبه‌تری از روند انقلاب اکبر و چگونگی شکل‌گیری نظام تک‌حزبی را به خوانندگان ارائه دهد. انقلابی که روند واقعی آن در میان موجی از تبلیغات و تاریخ‌نویسی فرمایشی کارگزاران سوسیالیسم واقعاً موجود گم شده بود. این کتاب تصویری از آن سال‌های گم شده است.

حمید شوکت

بخشی از مقدمه بر چاپ اول، آلمان، مرداد ۱۳۷۰

# سال‌های پیروزی

«در نظام شوروی احزاب متعددی می‌توانند وجود داشته باشند. مشروط بر اینکه یکی حکومت کرده و بقیه در زندان بسر برند.» (۱)  
تومسکی<sup>۱</sup> رهبر اتحادیه‌های کارگری شوروی در دوره لنین<sup>۲</sup>.

با بازگشت ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر بلشویسم به روسیه در آوریل سال ۱۹۱۷، مقدمات انقلابی فراهم شد که چند ماه بعد با پیروزی قیام اکتبر به سقوط دولت موقت و برقراری نظام تک‌حزبی در روسیه شوروی انجامید. تا پیش از انقلاب، نظریه عمومی در جنبش مارکسیستی روسیه بر این اساس استوار بود که در پی انقلاب نظامی دمکراتیک برقرار شده و زمینه‌ی تحقق آزادی‌های اجتماعی را فراهم خواهد ساخت. تا این دوره، امکان اینکه حزبی به تنهایی حاکم شده و با ممنوعیت احزاب و گروه‌های سیاسی، جامعه را تحت سیطره خود درآورد باورکردنی نبود. حکم پذیرفته شده جنبش مارکسیستی بر این پایه استوار بود که در پی انقلاب دولتی ائتلافی تشکیل شده و با برقراری وسیع‌ترین نوع آزادی، زمینه رفع هر نوع ستم و بی‌عدالتی را فراهم خواهد ساخت. بر این اساس، اختلاف نه بر سر ضرورت برقراری آزادی، بلکه بر سر توانایی یا عدم توانایی بلاواسطه پرولتاریای ضعیف و مناسبات شکل نیافته

---

1- Tomsky, M.

2- Lenin, V. I.

جامعه عقب مانده روسیه در تحقق این امر بود. یعنی بر سر درجه و دامنه انکشاف جامعه روسیه و چگونگی پشت سر گذاشتن مناسبات سرمایه داری و مسأله کسب قدرت و در نتیجه تاکتیک و استراتژی حزب طبقه کارگر در چگونگی دست یافتن به سوسیالیسم یگانگی وجود نداشت. معهذاً جنبش مارکسیستی روسیه، علی رغم اختلافاتی که داشت، بر این باور بود که دموکراسی بورژوازی محدود و ناقص بوده و پیروزی انقلاب سوسیالیستی به برقراری دموکراسی همه جانبه و گسترده تری منجر خواهد شد. این جنبش در هر زمینه ای که اختلاف داشت در این مورد هم آواز بود. اختلاف بر سر چگونگی دست یافتن به آزادی بود، نه ضرورت یا عدم ضرورت آن.

در این فاصله، یعنی میان انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ که به سرنگونی حکومت نیکلای دوم، امپراتور تزار انجامید، تا انقلاب اکتبر همان سال که سقوط دولت موقت کرنسکی<sup>۱</sup> را به دنبال داشت، شوراهای به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم توده های مردم رشد روزافزونی کرده و به قدرتی واقعی در کشور بدل شدند. در این بین، این نظریه نیز هواداران بیشتری یافته بود که ضروری است تا احزاب متشکل در شوراهای سرنوشت کشور را در دست بگیرند. بر همین زمینه بود که ضرورت نزدیکی میان احزاب مارکسیستی و وحدت مجدد میان دو جریان ریشه دار آن، یعنی دو فراکسیون بلشویکی و منشویکی جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه در دستور کار قرار گرفته بود. بر همین پایه، کمی پیش از بازگشت لنین به روسیه، کنفرانس سراسری شوراهای تشکیل شد و در آن کنفرانس نزدیکی میان دیدگاه های این دو گرایش به چشم می خورد. در نتیجه پس از پایان کار کنفرانس کمیته مشترکی از بلشویک ها و منشویک ها تشکیل شد تا به مسأله وحدت میان دو فراکسیون رسیدگی کرده و مقدمات اتحاد آن را فراهم آورد.

1- Kernesky, A. F.

با بازگشت لنین به روسیه مذاکرات برهم خورد. این امر علی‌رغم میل و مقاومت بلشویک‌های بانفوذی انجام گرفت که در پی تحقق وحدت بودند. لنین موفق شد علی‌رغم میل آن‌ها، نظر خود را مبنی بر قطع مذاکرات با احزابی که به عقیده او به طبقه کارگر پشت کرده و از حقوق خرده‌بورژوازی دفاع می‌کردند به کرسی نشاند.

در ماه اوت سال ۱۹۱۷، شوراهاى پتروگراد موافقت خود را با قطعنامه بلشویک‌ها که مسأله‌ی ضرورت کسب قدرت از سوی کارگران و دهقانان را عنوان می‌کرد اعلام کرده بلشویک‌ها برای اولین بار در انتخابات شوراهاى پتروگراد که از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند اکثریت آراء را به دست آوردند. چند روز بعد، اکثریت شوراهاى مسکو نیز به قطعنامه مربوط به کسب قدرت که از سوی بلشویک‌ها طرح شده بود رأی مساعد دادند و بیشتر شوراهاى شهرهاى صنعتی که خود را به ارگان‌های قیام بر ضد حکومت موقت تبدیل ساخته بودند به آن‌ها پیوستند.

به این ترتیب حزب بلشویک در فاصله کوتاهی، از حزبی کوچک به بزرگ‌ترین نیرو در مهم‌ترین ارگان‌های انقلاب، یعنی شوراهاى کارگران، دهقانان و سربازان بدل شد. احزاب سوسیالیست دیگر که در برابر مسأله جنگ جهانی و برخورد به دولت موقت سیاستی مصلحت‌آمیز اتخاذ کرده و از مبارزه‌ای انقلابی و تا به آخر دست شسته بودند، همه اعتبار خود را در فاصله کوتاهی از دست داده و به نیرویی ضعیف و پراکنده تبدیل شدند.

با پیروزی قیام اکتبر که در آستانه تشکیل دومین کنگره سراسری شوراها انجام گرفت وضعیت فوق‌العاده‌ای پیش آمد. این کنگره که هنگام دستگیری اعضای دولت موقت کرنسکی کار خود را آغاز کرده بود، کسب قدرت از سوی حزب بلشویک را تأیید کرد و به آن رسمیت بخشید. سایر احزاب عضو شوراها، چون منشویک‌ها و اس - ارهای راست که در کنگره اقلیت داشتند با

این تصمیم به مخالفت برخاسته و اعلام کردند حاضر نیستند «کودتای بلشویکی» را بپذیرند و به عنوان اعتراض کنگره را ترک کردند. آن‌ها همراه با نمایندگان کمیته اجرایی شوراها، کمیته دفاع از انقلاب و میهن را تشکیل دادند. تبلیغات آن‌ها این احساس را برمی‌انگیخت که اقدام حزب بلشویک در کسب قدرت مورد توافق سایر احزاب سوسیالیستی نبوده و مسأله دولت آینده به هیچ وجه حل نشده است. (۲)

دومین کنگره شوراها که از اکثریتی بلشویکی برخوردار بود به کار خود ادامه داد و دولتی را تشکیل داد که شورای کمیسارهای خلق نام گرفت. عبارت شورای کمیسارهای خلق را تروتسکی<sup>۱</sup> پیش‌نهاد کرده بود. او این عبارت را که با الهام از انقلاب کبیر فرانسه انتخاب شده بود پیش‌نهاد می‌کرد تا نشانی از مردمی بودن دولت باشد.

کمیسارهای خلق همه از حزب بلشویک بودند و اس-ارهای چپ با آن که از قیام اکتبر جانبداری می‌کردند از پیوستن به شورای کمیسارهای خلق خودداری کردند. آن‌ها بر این باور بودند که با عدم شرکت خود در دولت به نحو مؤثرتری می‌توانند میان بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیستی میانجی‌گری کرده و ائتلاف وسیعی را به وجود آورند.

واقعیت این بود که موضوع وحدت و تمایل به تشکیل حکومتی ائتلافی در احزاب سوسیالیستی هواداران فراوانی داشت و کنگره شوراها با این که تشکیل شورای کمیسارهای خلق را که منحصراً از سوی بلشویک‌ها تشکیل شده بود با اکثریت زیادی مورد تصویب قرار داده بود، هنوز امکان مذاکره در این زمینه را ممکن می‌دید. بر همین پایه کنگره نظریه مارتف<sup>۲</sup> رهبر منشویک‌ها پیرامون بحث درباره تشکیل دولتی ائتلافی را به اتفاق آراء مورد تصویب قرار داد و این خود نشانه آن بود که موضوع ائتلاف بین احزاب

1- Trotsky, L.

2- Martov, J.O.

سوسیالیستی متفی نشده و هواداران فراوانی دارد. (۳)

با پایان کار دومین کنگره شوراها، هواداران تشکیل دولت ائتلافی از احزاب سوسیالیستی، چه در درون و چه در بیرون از حزب بلشویک فعالیت دامنه‌داری را در این زمینه آغاز کردند. این کوشش از محدوده احزاب فراتر رفته و شوراها و اتحادیه‌ها را نیز دربر گرفت. چند روز پس از پیروزی قیام، کمیته اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن سراسری روسیه که بلشویک‌ها در آن اقلیت داشتند، خواستار تشکیل دولتی از تمام احزاب سوسیالیستی شد. نمایندگان اتحادیه کارگران راه آهن تهدید کردند که در صورت عدم تشکیل چنین دولتی، کارگران متشکل در اتحادیه دست به اعتصاب خواهند زد. تهدید به اعتصاب در میان سایر اتحادیه‌ها نیز گسترش یافته و سرانجام بلشویک‌ها را مجبور کرد تا به مذاکره با سایر احزاب سوسیالیستی برای تشکیل دولتی ائتلافی تن دردهند.

در پی تهدید اتحادیه‌ها و اعتراض کارگران به تشکیل دولتی تک‌حزبی که هر روز دامنه گسترده‌تری به خود می‌گرفت، فعالیت جناح راست حزب بلشویک نیز در همین زمینه شدت گرفت و سرانجام به تشکیل نشست کمیته مرکزی حزب جهت بررسی مسأله ائتلاف انجامید. در این نشست که در غیاب لنین و تروتسکی تشکیل شده بود، کمیته مرکزی ضرورت انجام تغییراتی در ترکیب دولت را پذیرفت. به دنبال این تصمیم، مجمعی از کمیته مرکزی به ریاست کامنوف<sup>۱</sup> تشکیل شد که آمادگی خود را برای تشکیل دولتی ائتلافی از احزاب سوسیالیستی که بلشویک‌ها در آن در اقلیت قرار می‌گرفتند اعلام می‌کرد. روز بعد کمیته مرکزی حزب بلشویک بدون شرکت لنین و تروتسکی به اتفاق آراء توافق نمود تا همه‌ی احزابی که در شوراها نماینده دارند، نماینده‌ای هم در کمیته اجرایی مرکزی که به مثابه مهم‌ترین ارگان کشور عمل

---

1- Kamenev, S.

می‌کرد داشته باشند.

در این بین منشویک‌ها پیرامون چگونگی ترکیب دولت ائتلافی اعلام کردند که با شرکت لنین و تروتسکی در چنین دولتی مخالف بوده و خواستار برکناری آن‌ها شدند. علت مخالفت منشویک‌ها با شرکت لنین و تروتسکی در دولت از آنجا سرچشمه می‌گرفت که لنین و تروتسکی نظریه پرداز و سازمانده اصلی انقلاب اکتبر بودند و این انقلاب، به ویژه برای جناح راست حزب منشویک کودتایی بیش نبود. کودتایی که در اساس، علی‌رغم میل طبقه کارگر و ایجاد انشعاب در صفوف آن و بر زمین‌های ماجراجویانه انجام گرفته بود. اقدامی که در درازمدت بر ضد آرمان کارگران، بر ضد دمکراسی و به سود استبداد عمل می‌کرد. به باور منشویک‌ها، لنین و تروتسکی مسبب اصلی این اقدام بودند. عملی که در ورای تمایلات پرولتاریای روسیه و باورهای سوسیالیسم، با انگیزه‌ای ماجراجویانه انجام گرفته بود. پس این دو نمی‌توانستند در دولتی که می‌بایست نشانه وحدت و یگانی صفوف کارگران روس باشد شرکت داشته باشند. ضمن آنکه لنین و تروتسکی از مخالفان تشکیل دولتی مرکب از احزاب سوسیالیست بودند و کنار گذاشتن آن‌ها به تقویت موقعیت جناح راست حزب بلشویک که همگونی‌های فراوانی با منشویک‌ها داشت می‌انجامید و این به سود جناح اعتدالی و به زیان جناح افراطی در صفوف سوسیال دمکراسی روس بود. اما کنار گذاشتن لنین و تروتسکی از دولت ائتلافی، با نفوذ و محبوبیت کم‌نظیری که در حزب و در میان کارگران داشتند ممکن نبود. با این همه، این شرط که نشانه تقویت وحدت در جنبش سوسیال دمکراتیک روس به شمار می‌رفت، برای برخی از رهبران بلشویسم قابل تصور بود، چرا که پذیرش دولتی منحصراً بلشویکی برایشان حکم فاجعه را داشت.

در پی کوشش‌های همه‌جانبه برای دست یافتن به دولتی مرکب از همه‌ی



احزاب سوسیالیستی، به پیش‌نهاد اتحادیه کارگران راه‌آهن سراسر روسیه کنفرانسی تشکیل شد تا به بررسی زمینه‌های تشکیل دولت ائتلافی پردازد. هیئت بلشویکی شرکت‌کننده در کنفرانس که ریازانف<sup>۱</sup>، عضو برجسته حزب در رأس آن قرار داشت، با تشکیل کمیسیونی برای بررسی پیش‌نهاد اتحادیه کارگران راه‌آهن در چگونگی تشکیل دولتی از همه احزاب سوسیالیستی موافقت کرد. کنفرانس طرح موقتی نیز برای تشکیل دولت جدید تهیه کرد که در آن بر ضرورت کنار گذاشتن لنین و تروتسکی از هر دولتی تأکید شده بود. کار کنفرانس با تصویب قطعنامه‌ای در زمینه تشکیل دولت ائتلافی به پایان رسید.

با پایان کار کنفرانس، کمیته مرکزی حزب بلشویک برای بررسی گزارش ریازانف و کامنوف از نتیجه کنفرانس تشکیل جلسه داد. در آن جلسه نارضایتی فراوانی نسبت به اینکه نمایندگان حزب بلشویک اصولاً موضوع کنار گذاشتن لنین و تروتسکی را قابل بحث دانسته بودند وجود داشت. این نارضایتی تا آنجا بود که سووردلف<sup>۲</sup>، عضو کمیته مرکزی که احتمالاً نظر لنین را بیان می‌کرد، پیش‌نهاد کرد تا چندتن از اعضاء کنفرانس که به دفاع از نظریه تشکیل دولتی مرکب از همه احزاب سوسیالیستی پرداخته بودند دستگیر شوند. اما کمیته مرکزی حزب با این پیش‌نهاد مخالفت کرد. (۴)

بنا بر نظریه اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک به رهبری لنین، تصمیمات اتخاذ شده در زمینه تشکیل حکومت ائتلافی فاقد اعتبار بودند، چرا که احزاب دیگر حاضر نبودند مصوبه دومین کنگره شوراها را که از سوی بلشویک‌ها پیش‌نهاد شده و به تصویب رسیده بود بپذیرند. لنین به این اعتبار، شرکت در دولتی ائتلافی را به معنی زیر پا گذاشتن مصوبه کنگره شوراها و خیانت به آن می‌دانست، چرا که آن احزاب صریحاً مخالفت خود را با برنامه

1- Ryazanov, D.B.

2- Sverdlov, Ya.

مصوبه آن کنگره اعلام کرده بودند. او بر پایه این استدلال به حقانیت دولت منحصرأ بلشویکی و نفی ضرورت تشکیل حکومتی که بیانگر تمایلات و منافع بخش‌های وسیع‌تری از جامعه می‌بود می‌رسید و بر همین اساس خواهان قطع فوری هر نوع مذاکره‌ای در این زمینه شد. با این همه، پیش‌نهاد لنین مبنی بر قطع مذاکرات با موفقیت روبرو نشد و در مقابل قطعنامه‌ای به تصویب رسید که نوعی مصالحه میان رهبران برجسته بلشویسم بر سر مسأله دولت ائتلافی را معنی می‌داد. اما این امر برای برخی، از جمله لوناچارسکی<sup>۱</sup> هنوز قابل قبول نبود. او ضمن اعتراض به نظرات لنین پیرامون کنار گذاشتن سایر احزاب سوسیالیستی از شرکت در دولت ائتلافی، طی نامه شدیداللحنی از مقام خود به عنوان کمیسار آموزش استعفا کرد.

بحرانی که مسأله ائتلاف در حزب بلشویک پدید آورده بود به مراحل نهایی خود نزدیک می‌شد. در ۱۵ نوامبر، در نشست کمیته مرکزی حزب، برخی از رهبران برجسته حزب از جمله کامنوف، ریکوف<sup>۲</sup>، نوگین<sup>۳</sup>، زینوویف<sup>۴</sup> و ریازانف به قطعنامه‌ای که به موضوع ائتلاف مربوط شده و روی شرکت لنین و تروتسکی در دولت اصرار می‌ورزید رأی مخالف دادند. برای آن‌ها تشکیل دولتی از احزاب سوسیالیستی به مراتب مهم‌تر از اصرار روی شرکت لنین و تروتسکی در دولت بود. روز بعد لنین بیانیه‌ای را طرح کرد که در آن نظریات اکثریت کمیته مرکزی حزب بر ضد ائتلاف را تدوین کرده بود. بیانیه، اقلیت هوادار ائتلاف با سایر احزاب سوسیالیستی را به اخراج از حزب یا تسلیم شدن به نظریات اکثریت دعوت می‌کرد. این بیانیه که به معنی تأکید بر سیاست رسمی حزب و دفاع از حقانیت دولت تک حزبی بود به امضای لنین،

1- Lunacharsky, A.

2- Rykov, A.

3- Nogin, V.

4- Sinovjev, G. J.

تروتسکی، استالین<sup>۱</sup>، سووردلف و برخی دیگر از اعضای کمیته مرکزی حزب رسید. مدافعان نظر اقلیت از امضاء بیانیه خودداری کردند.

اختلاف بر سر مسأله ائتلاف، حزب بلشویک را تا آستانه انشعاب پیش برد. اپوزیسیون سرسختانه در برابر اکثریت رهبری به مخالفت خود ادامه داده و لنین نیز مخالفان را به پذیرش نظر اکثریت فراخوانده و به اخراج از حزب تهدید می‌کرد. او اعلام کرد: «اپوزیسیون باید به انضباط حزبی گردن نهاده و به انتقاد به مشی اکثریت در مسأله ائتلاف پایان بخشد و یا حزب بلشویک را ترک کرده و به روشنی به سمت منشویک‌ها و اس - ارها رود». او خطاب به اپوزیسیون که مدعی بود از قدرت زیادی در حزب برخوردار است گفت: اگر شما اکثریت را با خود دارید، پس در کمیته مرکزی هم قدرت را در دست بگیرید. اما بدانید که [در این صورت] ما به نزد ملوانان خواهیم رفت». (۵) تهدید آشکار لنین به این معنی بود که رفتار اپوزیسیون را تحمل نکرده و در صورت مقاومت و کوشش آنها برای گرفتن قدرت در رهبری حزب، سربازان و ملوانان را بر ضدشان بسیج خواهد کرد.

با مخالفت صریح اکثریت کمیته مرکزی حزب با تشکیل دولتی ائتلافی، همراه با پافشاری منشویک‌ها در کنار گذاشتن لنین و تروتسکی از دولت، زمینه‌های موفقیت اپوزیسیون هوادار ائتلاف از بین می‌رفت و هم‌زمان خطر انشعاب در حزب بلشویک بر سر این مسأله بیشتر می‌شد. اما اپوزیسیون که دیگر شانس موفقیت چندانی برای پیشبرد نظریاتش نمی‌دید و از لحاظ سیاسی نیز نمی‌خواست بار مسئولیت این تصمیم نابخردانه را بر دوش بکشد، تصمیم گرفت تا نمایندگان خود را از مقام‌های رهبری حزب کنار کشیده و مجری این سیاست نادرست نباشد. به این ترتیب کامنوف، میلیوتین<sup>۲</sup>، نوگین و ریکوف از عضویت خود در کمیته مرکزی حزب و عضویت در شورای کمیسارهای خلق

1- Stalin, J.

2- Milyutin, V.

استعفا کردند. تئودورویچ<sup>۱</sup> نیز از سمت خود در شورای کمیاریای خلق کناره گرفت. آن‌ها با انتشار اطلاعیه‌ای، ضمن ابراز مخالفت با دولت تک‌حزبی اعلام کردند که حفظ چنین دولتی تنها به وسیله ترور ممکن خواهد بود. همراه با آنان، اعضای برجسته دیگری چون لارین<sup>۲</sup> و ریازائف نیز از سمت‌های خود کناره‌گیری کرده و شلیاپنیکوف<sup>۳</sup>، کمیسار کار نیز طی اطلاعیه جداگانه‌ای به آنان پیوست. در اطلاعیه‌ی اعضای مستعفی چنین آمده بود: «ما بر این نظریم که ضروری است دولتی تمام سوسیالیستی از همه احزابی که در شوراها نماینده دارند تشکیل شود و اعلام می‌کنیم که در غیر این صورت تنها یک راه وجود دارد و آن برپا نگاه داشتن دولتی منحصراً بلشویکی با تکیه بر ترور سیاسی است. به این جهت مسئولیت این سیاست را نپذیرفته و لذا از سمت خود به عنوان کمیسار خلق در کمیته اجرایی مرکزی صرف‌نظر می‌کنیم» (۶)

در دسامبر سال ۱۹۱۷، پس از تشکیل کنگره دوم نمایندگان دهقانان، جناح چپ حزب اس-ار که به حزبی مستقل بدل شده بود به دولت بلشویکی پیوست و ۸ نفر از اعضای آن به عضویت دولت درآمدند. پیوستن آن‌ها به دولت اعتبار جناح مخالف ائتلاف را تقویت کرده و از بار تک‌حزبی بودن آن می‌کاست.

در اواسط ماه مارس سال ۱۹۱۸، هنگامی که جناح چپ حزب اس-ار در اعتراض به صلح با آلمان از دولت خارج شد، اکثریت حزب بلشویک مدت‌ها بود که بحران مسأله ائتلاف را از سر گذارنده و تب ائتلاف اپوزیسیون نیز فروکش کرده بود. در واقع چند ماه پس از قیام اکتبر دیگر هیچ یک از اعضای برجسته حزب بلشویک از ضرورت تشکیل دولت ائتلافی حمایت نمی‌کردند.

1- Teodorovich, I.

2- Larin, yu.

3- Shljapnikov, A.

بدین ترتیب تاکتیک لینن در جلب جناح چپ حزب اس - ار که به قیمت پذیرش برنامه ارضی آنان حاصل شده بود، به منفرد کردن هواداران ائتلاف بزرگ انجامیده و خطر انشعاب در حزب را نیز بر سر این مسأله متفی کرده بود. ظاهراً هراس از انشعاب و ضرورت حفظ وحدت در حزب، محرک اصلی در ناپایداری و تسلیم به مواضع اکثریت بود. زینوویف که از هواداران پروپا قرص تشکیل دولتی ائتلافی به شمار می‌رفت، با کرنش به نظرات غیر دمکراتیک اکثریت و تسلیم به آن، هنگامی که دیگر حاصلی در مقاومت خود نمی‌دید چنین گفت: «چه بهتر که همراه با میلیون‌ها کارگر اشتباه کرده و کشته شویم تا اینکه در لحظات مهم تاریخی در کناری بایستیم.» (۷)

لنین بعدها ضمن اشاره به مسأله ائتلاف و حملاتی که به حزب پیرامون اعتراض به دیکتاتوری تک‌حزبی و انحصار قدرت در دست بلشویک‌ها می‌شد گفت: «اگر ما را به دیکتاتوری تک‌حزبی متهم کرده و چنانکه شنیدید جبهه واحد سوسیالیستی را پیش‌نهاد کنند خواهیم گفت: آری، دیکتاتوری یک حزب. ما بر سر این تصمیم باقی مانده و این زمینه را ترک نخواهیم کرد، چرا که این حزب است که طی ده‌ها سال مقام پیشاهنگی تمام پرولتاریای صنعتی را به کف آورده است.» (۸)

با شکست قطعی مذاکرات پیرامون تشکیل دولت ائتلافی و کنار گذاشتن احزاب سوسیالیست و کارگری از شرکت در سرنوشت کشور، مبارزه اپوزیسیون بر ضد دیکتاتوری حزبی همچنان ادامه یافت. مطبوعات، قابل دسترس‌ترین وسیله برای بیان قانونی مخالفت اپوزیسیون با حاکمیت انحصارگرایان بلشویسم بود و موضوع مطبوعات از همان آغاز کسب قدرت توسط بلشویک‌ها به مسأله‌ای جدی بدل شد. بلشویک‌ها که خود طی سال‌ها مبارزه با تزارسم به نقش پراهمیت مطبوعات پی برده و از آن به عنوان

وسيله‌ای برای مبارزه و سازماندهی نیروهای خود استفاده کرده بودند، به هیچ وجه نمی‌خواستند راه را برای اپوزیسیون باز بگذارند تا از مطبوعات به عنوان وسیله‌ای بر ضد حاکمیت بلشویکی استفاده کند. پس اتفاقی نبود که اولین مصوبه شورای کمیسارهای خلق که به تصویب رسید به قانون مطبوعات مربوط می‌شد و این نخستین گام در راه برقراری سانسور بود. در برنامه قدیمی حزب بلشویک بر خواست آزادی مطبوعات به عنوان اصلی ضروری اشاره شده و تنها پس از کسب قدرت بود که با اجرای سانسور این خواست زیر پا گذاشته می‌شد. بونتش برویویچ<sup>۱</sup>، یار نزدیک لنین و مسئول کمیته ویژه مبارزه بر ضد خراب‌کاری و فعالیت‌های غیرقانونی، در زمینه مطبوعات و توجیه رفتار بلشویک‌ها در برقراری سانسور گفت: «در طول انقلاب تنها مطبوعات انقلابی حق حیات دارند.» بر همین زمینه و بر پایه تصویب قانون مطبوعات از سوی شورای کمیسارهای خلق بود که کمیته‌ها و دادگاه‌هایی برای رسیدگی به کار مطبوعات و بررسی فعالیت آن‌ها تشکیل شد. این کمیته‌ها وظیفه داشتند چنانچه نشریات دست به دروغ‌پردازی زده و اطلاعات نادرست پخش کنند، از انتشارشان جلوگیری کنند. اعضای این کمیته‌ها عضو حزب بلشویک بوده و می‌توانستند صاحبان نشریات را بنا بر تشخیص خود، در صورت تخلف از قانون مطبوعات جریمه کرده و یا به زندان بیندازند. (۹)

لنین در همان نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر اعلام کرد که تحمل وجود نشریات بورژوایی معنی دیگری جز نفی خود به عنوان عنصر سوسیالیست را ندارد و به این ترتیب بر بسیاری از ادعاهای گذشته خود مبنی بر آزادی و استفاده از امکانات چاپ نشریات برای احزابی که دارای پایه اجتماعی باشند خط بطلان کشید. او یک ماه پس از انقلاب اکتبر، در جلسه کمیته مرکزی حزب که برای بررسی و بحث پیرامون مسأله مطبوعات تشکیل

1- Bontsh Brujevich, W. D.

شده بود، خواستار کنترل مؤثرتر دولت بر مطبوعات شد و پیش نهادش را که کنترل همه مطبوعات، از جمله مطبوعات سوسیالیستی بود در لفاقه ضرورت ملغی کردن حق انتشار نشریات بورژوازی ارائه کرد. این پیش نهاد با آنکه در جو انقلابی آن روزگار هواداران فراوانی داشت، برای بسیاری، از جمله برخی از اعضا کمیته مرکزی حزب قابل قبول نبود و لنین موفق نشد آن‌ها را به پذیرش آن متقاعد کند. برخی از آن‌ها، چون لارین عضو برجسته حزب اعلام کرد که مبارزه بر ضد تزاریسیم پایان یافته و ضروری است تا مطبوعات، به شرط آنکه تحریک به شورش نکنند، آزاد باشند.

سرانجام بر پایه پیش نهاد لنین و طرحی که لارین در زمینه مطبوعات عرضه کرده بود، رأی‌گیری به عمل آمده و نظریه لنین پیروز شد. در پی رأی‌گیری، زینوویف، کامنوف، ریکوف، میلیوتین و نوگین استعفای خود را به کمیته مرکزی حزب ارائه کرده و اعلام نمودند در برابر وظیفه‌ای که نسبت به پرولتاریای سوسیالیست دارند حاضر نیستند این سیاست را بپذیرند و به همین جهت به عنوان اعتراض به این اقدام از مقام خود استعفا می‌دهند.

تصویب این قطعنامه در واقع نتیجه منطقی اعمال سیاست تک‌حزبی و کنار گذاشتن اپوزیسیون از شرکت در سرنوشت کشور بود و راه را برای سلطه قطعی حزب بلشویک باز می‌کرد. رژیم‌ی که قرار بود حاکمیت طبقه کارگر را تضمین کرده و دمکراسی وسیع را جایگزین رژیم خودکامه تزار و دیکتاتوری بورژوازی سازد، به نام دست یافتن به «مقام پیشاهنگی پرولتاریا»، با برقراری دولتی تک‌حزبی و انحصار قدرت در دست خود، گامی اساسی در راه تحکیم استبداد و بر ضد دمکراسی برمی‌داشت.

اپوزیسیون غیربلشویکی که به هیچ وجه نمی‌خواست این وضعیت را بپذیرد دست به اعتراض زد و به مقابله پرداخت. منشویک‌ها طی قطعنامه‌ای، ضمن اعتراض به تعطیل مطبوعات نوشتند: روزنامه کار ارگان مرکزی حزب

ما همراه با روزنامه‌های دیگر توسط کمیته انقلابی بلشویک‌ها تعطیل شده است. آن‌ها به این اکتفا نکرده و شفق، ارگان جدید حزب ما را نیز توقیف کرده‌اند. به این ترتیب کسانی که قدرشان را بر دیکتاتوری سرنیزه استوار کرده‌اند، می‌روند تا با تعطیل مطبوعات و از میان برداشتن همه‌ی آزادی‌ها، از جمله آزادی مطبوعات و اتحادیه‌ها، زمینه را برای از میان برداشتن مجلس مؤسسان فراهم آورند. (۱۰)

توقیف نشریات و تعطیل مراکز چاپ آن‌ها که دیگر آزادی فعالیت همه احزاب و دسته‌های سیاسی را مختل کرده و امکان برخورداری از حقوق دمکراتیک را از آن‌ها سلب می‌کرد، بحران مسأله مطبوعات را که در ارتباط نزدیکی با مسأله ائتلاف و اصولاً برخورد به مجموعه اپوزیسیون قرار داشت تشدید کرد. لوزوفسکی<sup>۱</sup>، دبیر اتحادیه‌های روسیه ضمن اعتراض به کمیته مرکزی حزب بلشویک در این زمینه گفت: من به هیچ وجه نمی‌توانم در برابر توقیف نشریات، خانه‌گردی‌ها، دستگیری‌ها و تعقیب‌های خودسرانه خاموش بمانم. رفتاری که در بین توده‌های مردم این احساس را برمی‌انگیزد که گویی رژیم سرنیزه و شمشیر بیان واقعی آن نظامی است که سوسیالیست‌ها در جریان ده‌ها سال به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا پیش‌گویی کرده بودند... من نمی‌توانم ناراضی خود را از این مطلب پنهان کنم که توده‌ها برای قدرت شوراها مبارزه کردند، حال آنکه این قدرت خود را به صورت قدرت خالص بلشویکی نمایان کرد.

لوزوفسکی بر اساس و بنا بر اهمیت مسأله مطبوعات و سیاست حزب در این زمینه، پیش‌نهاد کرد تا کنگره حزب برای رسیدگی به مسأله مطبوعات تشکیل شود تا روشن شود «آیا حزب سوسیال - دمکرات کارگری روسیه (بلشویک) حزب مارکسیستی طبقه کارگ باقی خواهد ماند و یا سرانجام به

1- Lozovsky, A.L.



راهی خواهد رفت که دیگر با مارکسیسم انقلابی وجه مشترکی نخواهد داشت.» (۱۱)

به پیش‌نهاد لوزوفسکی برای تشکیل کنگره حزب توجهی نشد و چندی بعد به خاطر اصرارش پیرامون ضرورت برقراری آزادی‌ها از حزب اخراج شد. او بعدها هنگامی که دیگر از مواضع خود دست کشیده بود با سرشکستگی به حزب بازگشت و موفق شد تصفیه‌های خونین حزب در دهه ۱۹۳۰ را از سر گذرانده و سرانجام در فاصله آخرین تصفیه‌های استالینی در سال ۱۹۵۲ دستگیر و از میان برداشته شد.

در ادامه مخالفت‌های اپوزیسیون غیربلشویکی و رهبران برخی از اتحادیه‌ها به سیاست حزب در زمینه مسأله مطبوعات، اختلاف بالا گرفت. این اختلاف با اعتراض عناصر برجسته حزبی به کمیته مرکزی پیرامون سیاست حزب در قبال نیروهای اپوزیسیون و محدودیت آزادی نیروهای سیاسی دیگر در جامعه همچنان تشدید شد. در مقابله با این اعتراض‌های روزمره، لنین خطاب به میاسنیکوف<sup>۱</sup> یکی از کادرهای برجسته اپوزیسیون که از حق آزادی همه جریان‌های سیاسی دفاع می‌کرد نوشت: «ما به مفاهیم مطلق باور نداشته و به دمکراسی ناب می‌خندیم...» «آزادی مطبوعات در اتحاد جماهیر شوروی... یعنی آزادی تشکیلات‌های سیاسی برای بورژوازی و وفادارترین خدمتگزارانش یعنی منشویک‌ها و اس - ارها. این که به بورژوازی اسلحه دیگری، چون آزادی تشکیلات‌های سیاسی داده شود - می‌گویم آزادی مطبوعات، چرا که مطبوعات مرکز و اساس تشکیلات‌های سیاسی هستند - یعنی آسان کردن کار دشمنان، یعنی کمک به دشمن طبقاتی.» (۱۲)

میاسنیکوف در پاسخ به لنین خاطر نشان کرد که کشور در وضعیت خطرناکی به سر می‌برد و تنها راه نجات برقراری آزادی است و اضافه کرد

تنها دلیلی که تا کنون دستگیر و زندانی نشده، به خاطر این است که بلشویکی قدیمی است و هزاران کارگر معمولی، درست به خاطر بیان همین مطالب، درست به خاطر دفاع از حق آزادی مطبوعات در زندان به سر می‌برند.

دیری نپائید که میاسنیکوف نیز، علی‌رغم سابقه طولانی مبارزه در صفوف بلشویسم از حزب اخراج شده و چندی بعد دستگیر و زندانی شد.

سیاست اعمال نفوذ، سانسور و توقیف نشریات به مطبوعات اپوزیسیون محدود نشد و به نشریات حزبی نیز کشیده شد. تا آنجا که نظریات مخالف سیاست‌های رهبری حزب، رفته رفته در نشریات حزبی نیز سانسور شده یا اصولاً از نشر آنها جلوگیری به عمل آمد. در این زمینه می‌توان به نوشته ماکیسیم گورکی<sup>۱</sup>، نویسنده برجسته روس مراجعه کرد. او بر پایه مواضع انسان‌دوستانه‌ای که داشت، خواستار آزادی هنرمندان و محققانی بود که توسط پلیس سیاسی دستگیر شده و در زندان به سر می‌بردند. گورکی با نفوذ معنوی خود کوشش می‌کرد تا جایی که می‌تواند برای رهایی آنها اقدام کند و در این زمینه مقالاتی را در نشریات حزبی به چاپ می‌رساند. لنین در اعتراض به مقاله‌ای که گورکی در همین زمینه در شماره دوازدهم نشریه انترناسیونال کمونیست نوشته بود قطعنامه‌ای را تنظیم کرد و برای تصویب به کمیته مرکزی حزب ارائه داد. در آن قطعنامه چنین آمده بود: «دفتر سیاسی [حزب] انتشار مقالات گورکی در دوازدهمین شماره نشریه انترناسیونال کمونیست را کاملاً نابجا ارزیابی می‌کند. این ارزیابی به خصوص از این جهت است که این مقالات نه تنها کمونیستی نیستند، بلکه برعکس در بسیاری از موارد ضد کمونیستی بوده و از این رو نمی‌بایستی در نشریه انترناسیونال کمونیست انتشار یابند.» (۱۲)

همه شواهد و عملکردهای حزب بلشویک در فاصله کوتاهی پس از

1- Gorky, M.

پیروزی قیام اکتبر نشان می‌داد که مسأله تنها بر سر مخالفت با تشکیل دولتی از همه احزاب سوسیالیست نبوده، بلکه این تصمیم با اقداماتی در جهت محدودیت و سرکوب احزاب و گروه‌های غیربلشویکی هم‌زمان بوده و سیاستی عمومی را تشکیل می‌داده است. این هم‌زمانی که در توقیف نشریات مخالف دولت و تحت فشار قرار دادن نیروهای اپوزیسیون تبلور یافته بود، به شوراها و اتحادیه‌های کارگری نیز کشیده شد. بلشویک‌ها کوشیدند از شوراها و اتحادیه‌ها به عنوان وسیله‌ای در تحکیم سیاست‌های حزب استفاده کرده و با تحمیل سیاست‌های خود رفته رفته استقلال آن‌ها را زیر پا گذاشته و چون ابزاری در جهت منافع حزب به کار گیرند. این سیاست، مقاومت اتحادیه‌ها و شوراها را که هنوز در بست به ابزار حزب بدل نشده بودند برمی‌انگیخت.

در مارس ۱۹۱۸، در پتروگراد نشست فوق‌العاده‌ای از اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارخانه تشکیل شد. در آن نشست اطلاعیه‌ای پیرامون اعتراض به سیاست حزب بر این مبنی به تصویب رسید: «اتحادیه‌ها هرگونه استقلال و خودمختاری خود را از دست داده و در عمل از حق مبارزه برای سازماندهی در دفاع از حقوق کارگران محروم شده‌اند. با این همه شوراها و کارگران و سربازان که نماینده منافع دولت هستند از زحمتکشان هراس دارند. آن‌ها خود را به ارگان‌های دولتی ارتقاء داده و اجازه برگذاری انتخابات آزاد را نمی‌دهند و دیگر بیان‌کننده منافع توده‌های کارگر نیستند»...

در این نشست که نمایندگان بزرگ‌ترین کارخانه‌های راه آهن، برق و چاپ پتروگراد شرکت کرده بودند، کارگران طی قطعنامه‌ای که با ارزیابی از نخستین ماه‌های پس از انقلاب اکتبر تنظیم شده بود، خطاب به کنگره سراسری شوراها چنین اعلام کردند: «در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، حزب بلشویک همراه با جناح چپ حزب اس-ار و پشتیبانی نظامی سربازان و ملوانان دولت موقت را سرنگون کرده و قدرت را کسب کرد. ما کارگران پتروگراد این عمل را، هرچند که

بدون آگاهی و شرکتان به پایان رسید تأیید کرده و حتی پشتیبانی خود را از دولت جدید شوراها که خود را دولت کارگری - دهقانی نامید اعلام کردیم. آن‌ها به ما قول دادند خواسته‌هایمان را تحقق بخشیده و منافعمان را حفظ کنند. ما نیز در مقابل تشکیلاتمان را در اختیارشان قرار دادیم و در این راه خون فرزندان و برادرانمان بر زمین ریخته شد. ما فقر و گرسنگی را با صبر و حوصله تحمل کردیم و قدرت جدید به نام ما، قاطعانه با هر آنچه دشمن خود محسوب می‌کرد تصفیه حساب کرد. ما در مقابل، به قیمت از دست رفتن حقوق و آزادی خود به وعده‌های توخالی امید بسته و دل خوش کردیم. اکنون چهارماه از آن زمان می‌گذرد. در این چهارماه از امیدی که داشتیم دلسرد شده و باورمان به نحو خشونت‌آمیزی لگدمال شده است. (۱۴)

شش ماه پس از پیروزی انقلاب شوراها نیز رفته رفته تضعیف شده و قدرت بیش از پیش در دست حزب بلشویک متمرکز شد. این روند خود تحدید یا قطع کامل فعالیت احزاب و گروه‌های متشکل در شوراها را به دنبال داشت. در ژوئن سال ۱۹۱۸، کمیته اجرایی مرکزی شوراها تصمیم گرفت نمایندگان منشویک‌ها و جناح راست حزب اس - ار را از شوراها کنار بگذارد. چندی بعد در پی تیراندازی دو تن از اعضای جناح چپ حزب اس - ار به نماینده دولت آلمان و سوء قصد به لنین، پنجمین کنگره شوراها سراسر روسیه در ژوئیه سال ۱۹۱۸ تصمیم گرفت نمایندگان این حزب را نیز از شوراها کنار بگذارد. علی‌رغم مقاومت نمایندگان اپوزیسیون در کنگره، این تصمیم با اکثریت قاطعی از سوی بلشویک‌ها عملی شد. با این همه نیروهای اپوزیسیون هنوز اینجا و آنجا به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

منشویک‌ها در اکتبر سال ۱۹۱۸ ضمن شرکت در کنفرانسی در پتروگراد و محکوم کردن تجاوزهای خارجی خواستار آن شدند تا حزب بلشویک

به ترور سیاسی و اقتصادی خود پایان بخشد. شخصیت‌های برجسته این حزب چون مارتف و دان<sup>۱</sup>، در کنگره‌های هفتم و هشتم شوراها در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ شرکت کرده و امکان یافتند چند تظاهرات حزبی برپا کنند. اما شرکت در هشتمین کنگره شوراها آخرین فعالیت آن حزب به مثابه تشکیلاتی مستقل به شمار می‌رفت. فعالیت آن‌ها در دسامبر سال ۱۹۲۰ به کلی ممنوع اعلام شد.

سیاست سرکوب مخالفان که در فاصله کوتاهی دامنه‌اش از مبارزه با هواداران نظام تزاری فراتر رفته و نیروهای لیبرال و سوسیالیست را نیز دربر گرفته بود، با عنوان کشدار مبارزه با ضدانقلاب توجیه شده و از همان ابتدا در دستور کار رژیم جدید قرار گرفت. بلشویک‌ها خیلی زود به ضرورت تشکیلاتی که این مبارزه را سازمان دهد پی برده بودند. مقدمات تشکیل چنین سازمانی از همان نخستین روزهای پس از پیروزی قیام، هنگامی که هنوز دولت شکل نگرفته و سامان نیافته بود از اتاق شماره ۷۵ در مدرسه اسمولنی که محل اقامت موقت لنین و در واقع ستاد فرماندهی انقلاب و مرکز اصلی نظام جدید بود عملی می‌شد. اتاق شماره ۷۵ در فاصله کوتاهی سمبل سرکوب به شمار رفته و در میان مخالفان رژیم ایجاد رعب و وحشت می‌کرد. این مرکز که به عنوان رسیدگی به جرائم و اعلام حکم بر ضد مخالفان تشکیل شده بود، از سوی یار و دوست نزدیک لنین، بوننش برویوچ رهبری شده و در واقع نطفه پلیس سیاسی روسیه را تشکیل می‌داد.

در آغاز تصور می‌شد که اجرای وظایف پلیس که پس از انقلاب «میلیشای خلق» نام گرفته بود، برعهده کمیساریات داخله خواهد بود. اما واقعیت امر چنین بود که هر شورایی خود وظیفه پلیس و حفظ امنیت را نیز برعهده گرفته و

عملی می‌کرد. اجرای این سیاست رابطه میان کمیساریات داخله با نهادهای شورایی و نیز میان شوراها محلی را با دشواری و درگیری‌هایی روبرو می‌ساخت. پیش می‌آمد که دستگیری و محکومیت یک عنصر وابسته به اپوزیسیون بدون تصمیم از بالا و تنها به اختیار فلان افسر ارتش سرخ یا کمیسار حزبی و مأمور پلیس بستگی پیدا می‌کرد. پیش می‌آمد که در شهری، نشریه محلی اپوزیسیون تحمل شده، و هر چند به سختی، اما سرانجام امکان چاپ می‌یافت و در شهری دیگر از پخش نشریه مشابه جلوگیری به عمل آمده و گردانندگان آن دستگیر و زندانی می‌شدند.

درواقع توقیف مطبوعات، ایجاد تضيیقات و ممنوعیت فعالیت برای افراد و گروه‌های اپوزیسیون که در ابتدا تصادفی و گاه به گاه انجام می‌گرفت، رفته رفته به اصلی اساسی و روشی عمومی تبدیل شد. با گذشت زمان موارد تصادفی و اتفاقی بیشتر حالت عمومی و دائمی یافته و مقاومت به هر شکلی که ابراز می‌شد، سرکوب می‌گردید. در ادامه‌ی این سیاست بود که رژیم بلشویکی برای کنترل همه‌جانبه‌تر اپوزیسیون و نیروهای مخالف تصمیم گرفت بر هرج و مرج حاکم بر دستگاه پلیس خاتمه بخشیده و به وضعیت آن سروسامان بخشد. به همین جهت فعالیت کمیته ویژه ضد خرابکاری و فعالیت‌های ضدقانونی که از اتاق شماره ۷۵ در مدرسه اسمولنی هدایت می‌شد وسیع‌تر شده و در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۱۷ کمیسیون فوق‌العاده سراسری برای مبارزه با خرابکاری و ضدانقلاب (چکا) به رهبری درژینسکی<sup>۱</sup> تشکیل شد.

فلیکس ادموندویچ درژینسکی فرزند یک زمین‌دار بزرگ لهستانی بود که پس از پیوستن به حزب سوسیال دمکرات لهستان سال‌های زیادی از عمر خود را در زندان و تبعید به سر برده بود. درژینسکی به عنوان یار وفادار لنین و

1- Dzerzhinsky, F.

کسی که از انضباطی آهنین برخوردار بوده شهرت یافته و در واقع بنیان‌گذار پلیس سیاسی روسیه به شمار می‌رود. او هنگامی که برنامه فعالیت خود را در برابر شورای کمیسارهای خلق اعلام می‌کرد، در برخورد به چگونگی مبارزه با نیروهای مخالف و روش دادگاه‌های انقلابی گفت: «تصور نکنید که من دادگاه انقلابی را مدنظر دارم. در این زمان تشکیل دادگاه مدنظر نیست، بلکه مبارزه‌ای رو در رو جریان دارد. من هوادار یا بهتر بگویم خواستار اعمال قهر متشکل بر ضد فعالان ضد انقلاب هستم».

درژینسکی ضمن اشاره به اهمیت «چکا» گفت که این تشکیلات، چون ارتش سرخ برای از میان برداشتن دشمنان ضروری است، حتی اگر شمشیرش بر گردن عده‌ای بی‌گناه فرود آید.

بر همین زمینه و به منظور همسو کردن و نظم بخشیدن به فعالیت‌های پلیس سیاسی بود که حزب کوشید زمینه‌های حقوقی برای سرکوب اپوزیسیون و توجیه اعمال این سیاست را فراهم آورد. در طرحی که به همین منظور از سوی لنین تهیه شد آمده بود: «تبلیغ، تهییج و کمک به آن بخش از بورژوازی بین‌المللی که حقوق مساوی نظام کمونیستی را که جایگزین مناسبات سرمایه‌داری می‌شود به رسمیت نشناخته و برای سرنگونی آن از راه قهر، مداخله، بایکوت، جاسوسی یا حمایت مالی مطبوعات و اشکال دیگر می‌کوشد، با زندان و مرگ قابل مجازات است» (۱۵).

بر پایه این طرح پیرامون رسیدگی به جرائم، زمینه سرکوب اپوزیسیون از لحاظ حقوقی نیز تکمیل و توجیه می‌شد. مواردی که در طرح لنین به آن استناد شده بود آنقدر کشدار و قابل توجیه و تفسیر بودند که می‌توانستند بر ضد هر نوع فعالیتی به کار گرفته شوند. این سیاست با تصویب و برقراری مجدد حکم اعدام که در دستور عمل جداگانه‌ای در ژوئن سال ۱۹۱۸ به «چکا» محول شده بود تکمیل یافت.

در مورد مجازات حکم اعدام، هنگامی که کرنسکی رئیس دولت موقت می‌خواست آن را در مورد سربازانی که از جبهه‌های جنگ فرار می‌کردند معمول سازد، با اعتراض بلشویک‌ها روبرو شده بود. در دومین کنگره شوراها که هم‌زمان با قیام اکتبر رخ داد، کامنوف پیش‌نهادی را طرح کرد که در آن درخواست شده بود مجازات حکم اعدام لغو شود و کنگره با این پیش‌نهاد موافقت کرده بود. لنین از شنیدن این خبر برآشفته شد و دیری نپائید که مجازات اعدام که در فوریه سال ۱۹۱۷ لغو شده بود، مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اکتبر بار دیگر معمول شد.

بعدها لنین در توجیه نظر خود پیرامون ضرورت فراهم آوردن زمینه‌های سرکوب اپوزیسیون از لحاظ حقوقی، به کورسکی<sup>۱</sup> کامیسار دادگستری نوشت: «به عنوان تکمیل گفتگویی که داشتیم طرح یک بند اضافی قانون جزا را برایتان می‌فرستم... اندیشه اصلی که امیدوارم روشن باشد تکیه بر وفاداری اساسی و سیاسی به حقیقت است و نه تنها نوعی محدودیت قضایی آن. باید نظریه‌ای را طرح کرد که در جوهر خود توجیه‌گر ترور و ضرورت آن بوده و حدود و انگیزه‌اش را روشن کند. دادگاه موظف نیست ترور را از میان بردارد. دادن چنین قولی فریب و خودفریبی است.» و اضافه کرد: «معنی عملی دیکتاتوری چیز دیگری نیست جز حاکمیت غیرمحدودی که به هیچ قانونی تکیه نداشته، از سوی هیچ روشی محدود نشده و به قهر تکیه دارد. دیکتاتوری معنی دیگری جز این ندارد.» بر همین پایه در سپتامبر سال ۱۹۱۸ به «چکا» اجازه داده شد اجرای احکام اعدام را بدون مراجعه به دادگاه‌های انقلابی عملی کند. (۱۶)

به این ترتیب بلشویک‌ها با تصویب قوانین ضددمکراتیک که بر پیشی انحصارگرانه تکیه داشت، فعالیت اپوزیسیون را محدود نموده و مقاومتش را

1- Kursky, D. I.



درهم می‌شکستند. حتی بدون تصویب این قوانین نیز فعالیت اپوزیسیون محدود شده و آنچه به صورت قوانین تنظیم یافته و به عنوان حکم اعلام می‌شد، مدت‌ها بود که در زندگی روزمره سیاسی «قانونیت» خود را اعمال نموده بود. تصویب این گونه قوانین یا توجیه تئوریک که در گفتار لنین پیرامون اهمیت سیاسی حقیقت و نه جنبه قضایی آن عنوان می‌شد، در واقع تنها رسمیت بخشیدن به واقعیتی بود که از مدت‌ها پیش در زندگی سیاسی جامعه روسیه با تفوق تمام خودنمایی می‌کرد.

در این بین سنگرهای مقاومت اپوزیسیون که در نبردی نابرابر با حزب حاکم قرار داشت، یکی پس از دیگری از سوی بلشویک‌ها تسخیر می‌شد. توقیف مطبوعات، تعطیل مراکز چاپ و دفاتر اپوزیسیون و مصادره اموال آن‌ها و سرانجام تعقیب و دستگیری مخالفان تحت عنوان عناصر ضدانقلاب یا متحدان بورژوازی همچنان ادامه داشت. این وضعیت تا انجام انتخابات مجلس مؤسسان به اوج خود رسید. اپوزیسیون هم همه امید خود را به این انتخابات و نتیجه آن معطوف ساخته بود.

موضوع تشکیل مجلس مؤسسان یکی از مهم‌ترین شعارهای جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه به شمار می‌رفت. این خواست چه در انقلاب سال ۱۹۰۵ و چه در سال‌های پس از آن، در کنار شعار هشت ساعت کار روزانه و تشکیل جمهوری کارگران - دهقانان جزو اساسی‌ترین خواسته‌های حزب بلشویک به شمار می‌آمد. بلشویک‌ها سال‌ها بر روی ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان پافشاری کرده و این شعار را در میان مردم تبلیغ کرده بودند. آن‌ها به خصوص در فاصله میان انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر تبلیغات فراوانی را بر سر ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان به راه انداخته و دولت کرنسکی را متهم می‌کردند که از اجرای انتخابات برای تشکیل مجلس مؤسسان طفره رفته و

رعایت اصول دمکراتیک و مراجعه به آراء مردم را نادیده می‌گیرد. ایزاک دویچر<sup>۱</sup>، محقق لهستانی پیرامون نظر بلشویک‌ها در ماه‌های پیش از انقلاب اکتبر می‌نویسد: «بلشویک‌ها پیگیرتر از همه خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بودند. آن‌ها به اندازه کافی نسبت به رابطه آتی مجلس مؤسسان با شوراها آگاه نبوده و حدس نمی‌زدند که این خود آن‌ها خواهند بود که طی چند ماه آینده مجلس مؤسسان را فراخواهند خواند، تنها برای آنکه آن را بلافاصله منحل کنند.» (۱۷)

با سقوط دولت کرنسکی ظاهراً همه موانع در راه مراجعه به آراء مردم از میان برداشته شده و امکان برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان فراهم شده بود. چند روز پس از قیام اکتبر، شورای کمیسارهای خلق تصمیم گرفت تا انتخابات مجلس مؤسسان را در ۱۲ نوامبر سال ۱۹۱۷ برگزار کند. این تاریخ پیشاپیش از سوی دولت موقت برای انجام انتخابات اعلام شده و بلشویک‌ها ضرورتی نمی‌دیدند تا با تغییر آن سوءظن موجود مبنی بر مخالفتشان با انجام انتخابات را در میان مردم تشدید کنند.

برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان از جنبه دیگری نیز برای بلشویک‌ها اهمیت داشت. آن‌ها اعلام کرده بودند که شورای کمیسارهای خلق به عنوان دولتی کارگری - دهقانی تشکیل شده و موجودیت خود را تا برگذاری انتخابات مجلس حفظ کرده و تا زمانی که مجلس به طور نهایی درباره سرنوشت آن تصمیم بگیرد ادامه فعالیت خواهد داد. این مطلب نشانه روشنی از موقتی بودن دولت بلشویکی و اهمیتی بود که نسبت به نقش مجلس مؤسسان در میان مردم وجود داشت. به عبارت دیگر دولت بلشویکی مشروعیتش را تا تشکیل مجلس مؤسسان حفظ می‌کرد و پس از آن این مجلس بود که تصمیم نهایی را می‌گرفت. با شکست مذاکرات بر سر تشکیل دولت ائتلافی،

بلشویک‌ها موضوع «موقتی» بودن دولت را که حاکم بر آن بودند به کناری نهادند، هرچند که هنوز موضوع ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان را حفظ کردند. آن‌ها امید فراوانی داشتند که با پذیرش برنامه ارضی اس-ارهای چپ قادر خواهند بود دهقانان را به سوی خود جلب کنند.

موضوع تشکیل مجلس مؤسسان مسأله‌ای بود که شوراهای نیز بر آن تأکید کرده بودند. در همین زمینه، در فراخوان ویژه‌ای که توسط لنین تهیه شده و در دومین کنگره شوراهای به تصویب رسیده بود، نه تنها از انتقال قدرت به شوراهای صحبت می‌شد، بلکه اعلام می‌شد که شوراهای فراخواندن مجلس مؤسسان را تقبل خواهند کرد. علاوه بر این، مصوبه دومین کنگره شوراهای پیرامون موقعیت دولت بلشویکی نیز بیان صریحی داشت. در آن مصوبه به صراحت اشاره شده بود که دولت کارگری - دهقانی تشکیل شده و تا فراخواندن مجلس مؤسسان به کار خود ادامه خواهد داد. اهمیت این مسأله بیش از هر چیز از آن جهت بود که بلشویک‌ها مصوبات دومین کنگره شوراهای را پذیرفته و اصولاً مشروعیت رژیم بلشویکی بر پایه تصمیمات و آراء آن کنگره توجیه شده بود. به هر تقدیر اپوزیسیون همه‌ی کوشش خود را به برگذاری انتخابات و امکان کسب موفقیت در آن معطوف ساخته بود. شواهد نیز بیانگر آن بودند که اقبال اپوزیسیون در انتخابات کم نیست و نتیجه آن می‌تواند به نفعش تمام شود. بلشویک‌ها هرچند با توقیف نشریات اپوزیسیون و اعمال فشار بر آن در راه انجام انتخاباتی دمکراتیک مانع ایجاد می‌کردند، اما علناً نه تنها مخالفتی با برگذاری انتخابات نداشتند، بلکه با اعلام روز دوازدهم نوامبر ۱۹۱۷ به عنوان تاریخ برگذاری انتخابات، به اجرای اصلی دمکراتیک تن در داده و این به معنی وفای به عهد و احترام به خواست مردم به شمار می‌رفت. لنین با تأکید بر اینکه ضروری است تا انتخابات مجلس هرچه زودتر برگزار شود اعلام کرد: «تصمیم نهایی با مجلس مؤسسان است، حتی اگر دهقانان اکثریتی

از [نمایندگان] اس - ارها را نیز به مجلس بفرستند باید بگوئیم بگذار چنین شود... ما بایستی آزادی کامل و خلاقیتی را برای توده‌های مردم قایل باشیم» (۱۸)

با نزدیک شدن روز انتخابات این نظریه قوت می‌گرفت که امکان آن وجود دارد تا بلشویک‌ها در انتخابات شکست بخورند. اصولاً شانس اینکه آن‌ها در انتخابات با موفقیت روبرو شده و اکثریتی از نمایندگان بلشویک یا هوادار خود را به مجلس بفرستند وجود نداشت. نظر کامنوف و زینوویف در اینکه بلشویک‌ها حداکثر یک‌سوم آراء مجلس را به دست خواهند آورد چندان نادرست نبود. از سوی دیگر نمی‌شد باور کرد که بلشویک‌ها حاضر باشند به صرف رأی‌گیری، در صورت شکست در انتخابات، قدرتی را که کسب کرده بودند در اختیار حزب دیگری بگذارند.

با اعلام نتیجه انتخابات مجلس مؤسسان چهره دهقانی جامعه روسیه آشکار شد. پیروزی بزرگ حزب اس - ار که منافع دهقانان را نمایندگی می‌کرد نشانه تفکر، روحیه و تمایلات جامعه روسیه و درکش از سوسیالیسم بود. نتیجه انتخابات نشان می‌داد که بلشویسم بایی توجهی به تمایلات اکثریت جامعه و نادیده گرفتن خواست آن، قدرت را به انحصار خود درآورده و حکومتش آئینه و تصویر واقعی آنچه اکثریت مردم می‌خواهند نیست. شکست قطعی بلشویک‌ها در انتخابات هنگامی رخ داد که هنوز مدتی کوتاه از قیام نگذشته، تب انقلاب فروکش نکرده و بلشویسم در اوج محبوبیت خود بود. گذشت زمان در هر زمینه‌ای که به سود بلشویسم عمل می‌کرد، در زمینه محبوبیتی که در جامعه روسیه از آن برخوردار بود به زیانش بود و نتیجه انتخابات بیان این واقعیت به شمار می‌رفت.

با برگزاری انتخابات، از ۷۰۷ نماینده‌ای که انتخاب شدند ۳۷۱ نفر نماینده از حزب اس - ار، ۱۷۵ نماینده از حزب بلشویک، ۴۰ نماینده از

اس - ارهای چپ، ۱۷ نماینده از کادتها و ۱۶ نماینده جزو منشویکها بودند.

بقیه نمایندگان به احزاب دیگری تعلق داشتند که دارای نفوذ نبودند. بلشویکها کمتر از یک چهارم آرا را به دست آوردند. در واقع نیمی از جمعیت کشور به سوسیالیسم، اما بر ضد بلشویسم رأی داده بود. با انجام این اولین و آخرین انتخابات آزاد در روسیه، نشان داده شد که دهقانان هنوز از اس - ارها نبریده‌اند و آنان را به عنوان نمایندگان واقعی خود می‌شناسند. در این انتخابات، جناح راست و میانه حزب اس - ار که گویا دهقانان متوجه از هم پاشیدگیشان نشده بودند، همراه با شاخه غیررسمی این حزب در اوکراین روی هم بیش از نیمی از آرا را به دست آوردند. بلشویکها در مناطق کارگری و ارتش آرای زیادی کسب کردند، اما در مناطق دهقانی با شکست روبرو شدند و دهقانان اصولاً اطلاع چندانی از وجود حزب بلشویک نداشتند.

مجلس مؤسسان روز ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ گشایش یافت. لنین در پاسخ کسی که مصرانه می‌پرسید جلسه مجلس کی افتتاح خواهد شد گفت: «ما چون این حماقت را مرتکب شده و به همه قول داده‌ایم این کلوپ گپ‌زنی را فرابخوانیم، مجبور هستیم امروز آن را بگشائیم. اما این که آن را کی تعطیل کنیم، تاریخ در این باره موقتاً سکوت خواهد کرد.» (۱۹)

با افتتاح جلسه مجلس مؤسسان موضوع انتخاب رئیس مجلس در دستور کار قرار گرفت و این خود آزمایشی بود که بلشویکها به درجه نفوذشان پی برده و بخت خود را بیازمایند. آنها می‌خواستند از محبوبیتی که حزب اس - ار در سنت مبارزه با تزارسیم داشت استفاده کرده و به همین جهت ماریا اسپریدونوا<sup>۱</sup> را که از سوی جناح چپ حزب اس - ار نامزد سمت ریاست

1- Spiridonova, M.

مجلس شده بود به عنوان نماینده مورد اطمینان خود پذیرفته و به مجلس معرفی کردند. از سوی جناح راست حزب اس - ار هم ویکتور چرنف<sup>۱</sup> برای احراز این مقام پیش‌نهاد شده بود که در رأی‌گیری رأی بیشتری آورده و به ریاست مجلس انتخاب شد. انتخاب چرنف به مقام ریاست مجلس و شکست نماینده اس - ارهای چپ و بلشویک‌ها نشانه آن بود که آن‌ها قدرت چندانی در مجلس ندارند و ادامه کار آن در جهت تحکیم سیاستشان نخواهد بود. بلشویک‌ها که از آغاز نسبت به موقعیت خود در مجلس مؤسسان دودل بودند، پیشاپیش برخی اقدامات احتیاطی را سازمان داده بودند تا در صورت ضرورت جلوگیری از فعالیت مجلس با دردسر کمتری روبرو شوند. از جمله یک گارد نظامی را برای محافظت مجلس از مسکو به پتروگراد فراخواندند که اعضای آن مطیع و تحت فرمانشان بودند. وظیفه این گارد ظاهراً دفاع از مجلس در برابر حملات احتمالی باندهای ضدانقلابی بود، اما روشن بود که بلشویک‌ها بنا بر نفوذی که در میان گارد محافظ داشتند به راحتی می‌توانستند از آن به عنوان ابزار فشار بر مجلس مؤسسان نیز استفاده کنند. از سوی دیگر، سوای نمایندگان مجلس، همه کسانی که می‌خواستند در جلسه شرکت بکنند، می‌بایستی پیشاپیش بلیط ورودی تهیه می‌کردند. این تصمیم نیز ظاهراً برای مقابله با حوادث غیرقابل پیش‌بینی و حفظ آرامش مجلس اتخاذ شده بود. اما بلیط ورودی تنها از سوی پلیس سیاسی صادر می‌شد و این خود وسیله دیگری بود که حزب بلشویک به کمک آن می‌توانست افراد موردنظر خود را به مجلس فرستاده و از شرکت آزادانه مردم در جلسات آن جلوگیری کند. از نمایندگان کادت‌ها که جزو وابستگان و مدافعان نظام تزاری محسوب می‌شدند کسی امکان شرکت در جلسه مجلس را نیافته بود، چون حزب کادت چند روز پیش از گشایش مجلس ممنوع اعلام شده بود.

1- Chernev, V.

در پی انتخاب رئیس مجلس، چرنف از شوراها خواست تا با مجلس مؤسسان به عنوان بالاترین مرجع قانون‌گذاری خلق همکاری کنند، چرا که در غیر این صورت خطر جنگ داخلی وجود خواهد داشت. پس از او نماینده منشویک‌ها نیز ضمن دفاع از حقوق و آزادی‌های دمکراتیک به امکان خطر جنگ داخلی اشاره کرده و همه را به همکاری دعوت کرد. سخنان رئیس مجلس و نماینده منشویک‌ها در میان مهمه و جنجال تماشاچیان مرتب قطع شده و جلسه برهم خورد. سرانجام به پیشنهاد فراکسیون بلشویکی، مجلس بیانیه‌ای را که در واقع همان مصوبه دومین کنگره شوراها بود و آن را تأیید می‌کرد، برای تصویب در دستور کار خود قرار داد. این بیانیه علی‌رغم تمایل حزب بلشویک از سوی اکثریت نمایندگان مجلس رد شد. در این جا نمایندگان حزب بلشویک و اس - ارهای چپ جلسه مجلس را به عنوان اعتراض ترک کردند. با ترک جلسه، نمایندگان اکثریت علی‌رغم کارشکنی‌های گارد محافظ به فعالیت خود ادامه داده و پس از تصویب دو بند قانونی مبنی بر لغو مالکیت خصوصی بر زمین و دعوت کنفرانس صلح بین‌المللی و نیز اعلام تشکیل جمهوری دمکراتیک فدراتیو روسیه کار نخستین جلسه مجلس مؤسسان را به پایان بردند. (۲۰)

مصوبات نخستین جلسه مجلس نشان می‌داد که علی‌رغم تبلیغات بلشویک‌ها، اکثریت نمایندگان مجلس مدافع حقوق و ارزش‌های جامعه بورژوازی نبوده و به سوسیالیسم، اگرچه نوع دیگری از آنچه بلشویسم رسالت تحققش را برعهده گرفته بود باور داشتند.

در پی ترک جلسه مجلس از سوی بلشویک‌ها و جناح چپ اس - ارها، لنین طی تبادل نظر کوتاهی با اعضای دولت اعلام کرد که هیچ‌کس نیازی به کلوپ گپ‌زنی ندارد و فرمان انحلال مجلس مؤسسان را صادر کرد. بلشویک‌ها به گارد مسلحی که وظیفه حفاظت از مجلس را برعهده داشت دستور دادند تا

روز بعد از تشکیل جلسه مجلس جلوگیری کرده و خود نیز از نمایندگان خواستند تا به شهرهایشان باز گردند.

با تعطیل مجلس، بلشویک‌ها تصمیم خود را گرفته بودند تا هر مقاومتی را درهم بشکنند. در همین زمینه بونتش برویویچ در پاسخ به پرسش یکی از نمایندگان مجلس که پرسیده بود اگر نمایندگان در اعتراض به تعطیل مجلس دست به تظاهرات زدند چه خواهد کرد گفت: کوشش خواهد شد آن‌ها را از این عمل باز داشته و اگر موفق نشدیم با نیروی مسلح در برابرشان خواهیم ایستاد.

در اجرای همین سیاست بود که کوشش برخی از اس - ارها در پتروگراد و مسکو برای سازماندهی مسلحانه در دفاع از مجلس فوراً سرکوب شد. همچنین در تظاهرات صلح آمیزی که در پتروگراد در اعتراض به انحلال مجلس مؤسسان صورت گرفت، گارد سرخ تظاهرکنندگان را با تیراندازی پراکنده کرد و در نتیجه تعداد زیادی کشته شدند.

ماکسیم گورکی در اعتراض به سرکوب تظاهرکنندگان مقاله‌ای نوشت که در آن از جمله چنین آمده بود: «کارگران کارخانه‌های مختلف زیر پرچم سرخ حزب سوسیال - دمکراسی روسیه به سوی قصر تاوریش [محل تشکیل جلسه مجلس] پیش رفتند و روزنامه پراودا هر چقدر هم دروغ بگوید نمی‌تواند این واقعیت شرم‌آور را پنهان کند که در نتیجه تیراندازی گارد سرخ تعدادی از کارگران کشته شده‌اند. «گورکی مقاله خود را به تاریخ ۵ ژانویه - ۹ ژانویه امضاء کرده بود. این مقایسه‌ای سمبلیک با تاریخ یکشنبه خونین ۹ ژانویه سال ۱۹۰۵ بود. روزی که سربازان تزار بر روی کارگران آتش گشودند و بار دیگر ۵ ژانویه ۱۹۱۷ که باز هم کارگران تظاهرکننده جان باختند. اما این بار زیر آتش گلوله سربازان گارد سرخ. (۲۱)

در مخالفت با انحلال مجلس مؤسسان در کل کشور اعتراض چندانی صورت نگرفت. بلشویک‌ها بلافاصله کوشیدند تا برای انحلال مجلس دلایل



مردم پسند پیدا کنند. در قطعنامه‌ای که آن‌ها پیرامون این مطلب انتشار دادند آمده بود: «انتخابات مجلس مؤسسان بر پایه لیست کاندیداهایی انجام شد که پیش از انقلاب اکتبر پیش‌نهاد شده و توده‌های مردم هنگامی که به نمایندگان حزب اس - ار رأی می‌دادند، نمی‌توانستند بین اس - ارهای راست، یعنی هواداران بورژوازی و اس - ارهای چپ یعنی هواداران سوسیالیسم انتخاب خود را بکنند. به این ترتیب مجلس مؤسسانی که می‌بایست اوج جمهوری پارلمانی بورژوازی باشد، به طور اجتناب‌ناپذیری سدی در برابر انقلاب اکتبر و قدرت شوراهای شده و قطعنامه مربوط به حقوق زحمتکشان و خلق‌های استثمار شده را نمی‌پذیرفت. از این جهت فراکسیون بلشویکی و جناح چپ حزب اس - ار که اکثریت قاطع را در شوراهای داشته و از حمایت کارگران و دهقانان برخوردار بودند مجبور بودند جلسه را ترک کنند. در واقعیت امر، جناح راست حزب اس - ار و منشویک‌ها از مجلس مؤسسان مبارزه شدیدی را بر ضد حکومت شوراهای دنبال کرده و در مطبوعات خود شعار سرنگونی آن را می‌دادند. آن‌ها اعمال قهر برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران جهت رهایی طبقات زحمتکش را ستم‌گرانه و غیرقانونی اعلام می‌کنند. آن‌ها [افکار عمومی] را بی‌پرده به ترور فرامی‌خوانند. تروری که از مدت‌ها پیش گروه‌های ناشناس [بر ضد ما] آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب روشن است که این باقی مانده مجلس مؤسسان تنها می‌تواند نقش چهره بزک کرده‌ای را بازی کند که در پس آن مبارزه ضدانقلاب برای سرنگونی قدرت شوراهای اجرا می‌شود. از این رو کمیته اجرایی مرکزی تصمیم گرفت تا مجلس مؤسسان را منحل کند» (۲۲)

این دلایل اساس محکمی نداشتند. درست است که مردم از انشعاب در میان حزب اس - ار و تقسیم آن به دو جناح راست و چپ اطلاع چندانی نداشتند و نمی‌دانستند که جناحی از آن به همکاری با بلشویک‌ها پرداخته و جناحی دیگر با آن از در مخالفت درآمده است و در نتیجه نمی‌شد آرای داده

شده را بیانگر دقیق اوضاع و وضعیت سیاسی کشور به حساب آورد، اما این مطلب در اینکه بلشویک‌ها تنها یک‌چهارم آرا را به دست آورده بودند تغییری نمی‌داد. اضافه بر این، اگر بلشویک‌ها واقعاً در پی یافتن تناسب واقعی مجلس مؤسسان بودند می‌توانستند مردم را به انتخابات جدیدی فراخوانند و یا با انجام انتخابات مجدد در مورد اس - ارها که عملاً به دو حزب جداگانه تبدیل شده بودند، تناسب واقعی میان نیروهای سیاسی را روشن کنند. بلشویک‌ها از تعداد آرای که در انتخابات کسب کرده بودند صحبتی نمی‌کردند و نمی‌گفتند که حتی در اتحاد با جناح چپ حزب اس - ار نیز هنوز اقلیتی را در مجلس تشکیل می‌دادند. آن‌ها از تعلق خاطر جناح چپ حزب اس - ار به سوسیالیسم صحبت می‌کردند و آن را معیار قرار می‌دادند. اما احزاب دیگری نیز در مجلس خود را مدافع سوسیالیسم می‌دانستند و اصولاً انجام انتخابات برای تعیین این هدف و درجه اعتقاد به سوسیالیسم برگزار نشده بود. جالب توجه این که با رشد اختلافات میان بلشویک‌ها و اس - ارهای چپ، این حزب به فعال‌ترین مخالف بلشویک‌ها تبدیل شده و بیش از احزاب دیگر با آن به مبارزه پرداخت. این اختلاف تا آنجا پیش رفت که در پی امضای قرارداد صلح با آلمان که مورد اعتراض شدید اس - ارهای چپ بود، آنان را به دشمنان آشتی‌ناپذیر بلشویسم بدل کرد. این دشمنی که بیش از همه در عملیات پراکنده تروریستی بازتاب می‌یافت، با ترور نماینده دولت آلمان و سوء قصد به لنین به اوج خود رسید. بدین ترتیب دیری نپائید که این حزب نیز غیرقانونی اعلام شده و ماریا اسپریدنووا که جزو رهبری آن به شمار می‌رفت و از سوی بلشویک‌ها نیز برای احراز سمت ریاست مجلس پیش‌نهاد شده بود دستگیر و زندانی شد.

ماجرای مجلس مؤسسان و انحلال آن در اساس چیزی جز بی‌اعتنایی

بلشویک‌ها به معیارها و اصول دمکراتیک و در واقع چیزی جز بی توجهی به آرای عمومی نبود. تروتسکی به عنوان با نفوذترین رهبری حزب در کنار لنین، در زمینه انحلال مجلس مؤسسان، تعطیل آن را به عنوان «تشکیلاتی بیهوده و مانعی در راه اجرای سیاست انقلابی» توجیه کرد. تروتسکی اضافه کرد که لنین بر سر برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان در کمیته مرکزی در اقلیت قرار گرفته و کمیته مرکزی حزب اصولاً علی‌رغم میل او تصمیم به برگذاری انتخابات مجلس گرفت. (۲۳)

مسأله ضرورت انجام انتخابات مجلس مؤسسان به عنوان شعاری که سال‌ها بود جنبش سوسیال-دمکراتیک روسیه برای تحققش مبارزه کرده بود، توجه افکار عمومی، به خصوص احزاب سوسیالیست و کارگری را به خود جلب کرده بود. با درهم شکستن تزارسم بسیاری از جریان‌های جنبش کارگری در اروپا بی‌صبرانه در انتظار برگذاری انتخابات مجلس مؤسسان به عنوان خواست تاریخی جنبش سوسیال‌دمکراسی روسیه و نتیجه آن بودند. در پی انحلال مجلس مؤسسان بسیاری از رهبران جنبش کارگری از جمله روزالوکزامبورگ<sup>۱</sup> و کارل کائوتسکی<sup>۲</sup> مخالفت خود را با تصمیم حزب بلشویک اعلام کرده و به اعتراض پرداختند. کائوتسکی رهبر جنبش سوسیال‌دمکراسی آلمان در تحلیلی پیرامون مجلس مؤسسان و انحلال آن نوشت: در انتخابات مجلس مؤسسان ۳۶ میلیون نفر رأی دادند. از این تعداد چهار میلیون رأی به احزاب بورژوازی و ۳۲ میلیون رأی به احزاب سوسیالیستی تعلق گرفت. در واقع از سوی جناح راست هیچ نیرویی مجلس مؤسسان را تهدید نمی‌کرد و مجلس می‌توانست کار خود را برای آماده ساختن سوسیالیسم موفقانه آغاز کند. تنها خطای مجلس از دید بلشویک‌ها این بود که آنها اکثریت آراء را به دست نیاورده بودند و این وضعیت برای هر بلشویکی غیر

1- Luxembourg, R.      2- Kautsky, K.

قابل تحمل بود. بلشویک‌ها در برابر این وضعیت دست به مقاومت زده و ضربه را آغاز کردند. ضربه آن‌ها نه بر ضد هواداران تزار یا نیروهای بورژوازی و ضدانقلابیون، بلکه بر ضد احزاب سوسیالیستی دیگر بود که نسبت به بلشویک‌ها در میان کارگران و دهقانان از حمایت بیشتری برخوردار بودند. از این رو ترور و قطع حقوق دمکراتیک توده‌ها آغاز شد و این نتیجه‌ی ضروری حاکمیت اقلیت بر اکثریت بزرگی از توده‌های مردم بود. بلشویک‌ها تا زمانی که در مبارزه با تزارها بودند، دیکتاتوری‌شان محدود به حزب بلشویک بود. اما زمانی که قدرت دولتی را تسخیر کردند، دیکتاتوری‌شان دیگر وسیله‌ای شد که نه تنها برای انشعاب در احزاب سوسیالیستی، بلکه در خدمت نابودی آن‌ها به کار گرفته می‌شود. (۲۴)

در پی انحلال مجلس مؤسسان در اواسط ژانویه سال ۱۹۱۸، سومین کنگره شوراها تشکیل شد. در آن کنگره روسیه به عنوان جمهوری شوراها اعلام شده و کلیه ارگان‌های قدرت مرکزی و محلی به شوراها تعلق گرفتند. سومین کنگره شوراها که انتخاباتش به شکل غیردمکراتیکی انجام گرفته بود، با اکثریت بزرگی رفتار بلشویک‌ها و اس - ارهای چپ در مورد مجلس مؤسسان را تأیید کرد.

به این ترتیب با انحلال مجلس مؤسسان این نخستین و آخرین تجربه بزرگ دموکراتیک جامعه روسیه بر باد رفت. تردیدی نیست که این شکست تنها محصول ماهیت اراده‌گرایانه و ضددمکراتیک بلشویسم نبود. جامعه روس هنوز به آن درجه از رشد و پختگی نرسیده بود تا نیاز به دمکراسی را چون آرمانی قابل تحقق و حیاتی باز شناخته و بر حفظش اصرار ورزد. عدم اعتراض همه جانبه به انحلال مجلس و عدم مقاومت جدی در برابر انحلال آن، نشانه این بی‌توجهی و ناپختگی بود. گویی جامعه خود به ضرورت و اهمیت آنچه سال‌ها طلب می‌کرد پی نبرده نبود. با انحلال مجلس مؤسسان که

در پی نفی ضرورت تشکیل حکومتی ائتلافی و به دنبال توقیف مطبوعات و تعقیب و پیگرد نیروهای اپوزیسیون به اوج خود رسیده بود، انقلاب روس گام‌های بزرگی را در راه برقراری استبدادی دیگر برداشت. پیامد این سیاست، بلشویسم و جامعه روس را در برابر سال‌های بحرانی و مخاطرات تازه‌ای قرار داد. مخاطراتی که به شورش‌های عظیم دهقانی، اعتصابات کارگری، نارضایتی عمومی و سرانجام جنگ داخلی منجر شد.

# سال‌های بحرانی

«بدترین حالتی که می‌تواند برای رهبر حزبی افراطی رخ دهد هنگامی است که ناگزیر شود در دورانی دولت را در دست بگیرد که جنبش هنوز به پختگی لازم برای طبقه‌ای که او نماینده آن است نرسیده و زمینه برای اعمال قوانین و مقرراتی که سلطه آن طبقات طلب می‌کند آماده نباشد. آنچه او می‌تواند انجام دهد به اراده‌اش بستگی ندارد. بلکه وابسته به تضادهای طبقات مختلف، درجه میزان رشد شرایط زیست مادی، مناسبات تولیدی و ارتباطی است که میزان تضادهای طبقاتی مبتنی بر آنست. آنچه چنین رهبری می‌تواند انجام دهد و آنچه حزبش از او می‌طلبد، نه وابسته به او و نه وابسته به میزان رشد مبارزه طبقاتی و شرایط آن و نه وابسته به خواسته‌ها و اندیشه‌هایی است که تا آن زمان وجود داشته‌است. این‌ها خود کم و بیش ناشی از میزان تصادفی درجه تولید و موقعیت لحظه‌ای طبقات اجتماعی در مقابل یکدیگر است. بلکه وابسته به درک وسیع یا محدود و زمینه عمومی جنبش اجتماعی و سیاسی است. چنین رهبری اجباراً خود را در بحرانی لاینحل می‌یابد. آنچه او می‌تواند انجام دهد، بر ضد مجموعه اصول و رفتار گذشته و بر ضد منافع بلاواسطه حزبش است. در یک کلام او مجبور است نه حزب و طبقه خود، بلکه

طبقه‌ای را نمایندگی کند که جنبش درست برای حاکمیتش پخته است. او باید به خاطر منافع جنبش، درست منافع طبقه بیگانه‌ای را پیش برده و برای طبقه خود، با جمله‌پردازی، لفاظی و وعده و وعید چنین وانمود سازد که منافع آن طبقه بیگانه منافع خود اوست. کسی که در چنین موقعیت نامناسبی قرار گیرد غیر قابل نجات است» (۲۵)

در آستانه انقلاب اکتبر روسیه هنوز کشوری عقب‌مانده بود. این عقب‌ماندگی در همه زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی انعکاس داشت. در زمینه اقتصادی روسیه با یک کشاورزی کم‌بار، صنعتی غیرارگانیک و زیرساخت ارتباطی محدود روبرو بود. کشاورزی هنوز فاصله زیادی داشت تا بتواند تولید را به سطح تولید کشورهای پیش‌رفته زمان خود برساند و زمین را به اندازه‌ای که با این تکنیک ممکن بود بارور سازد؛ تا هم بتواند محصول کافی برای تغذیه جامعه فراهم کند و مایحتاج زراعی صنعت را تأمین نماید و هم از این راه نیروهای وسیع کار برای اشتغال در بخش صنعت و خدمات را آزاد کند؛ فقر را در روستا بریندازد و با این مقدمات زمینه تحولات لازم برای نفوذ فرهنگ سیاسی و تربیتی متناسب با تحولات سوسیالیستی را فراهم سازد. صنعت روسیه با این که در سال‌های پیش از انقلاب اکتبر رشد متناهی کرده بود، هنوز ابتدایی‌تر از آن بود که بتواند پیش‌شرط‌های صنعتی لازم برای انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را آماده کند. تازه همین صنعت که منبع انباشت سرمایه اولیه آن از راه صدور محصولات کشاورزی تأمین می‌شد، بیش از پیش به سرمایه خارجی تکیه داشت.

وابستگی صنعت به سرمایه خارجی تنها در وابستگی مالی منعکس نمی‌شد. بلکه آنچه از نقطه نظر ارزیابی قدرت صنعتی واقعی جامعه و نفوذ فرهنگ صنعتی وجود داشت، وابستگی تکنولوژیک و تخصصی بود. قسمت



اعظم ماشین‌آلاتی که در صنعت روسیه به کار می‌رفتند وارداتی بودند و روسیه پیش از جنگ جهانی اول بزرگ‌ترین واردکننده ماشین‌آلات بود. بخش بزرگی از پایه‌گذاران و متخصصان صنایع و دیگر فعالیت‌های مدرن اقتصادی روسیه خارجی بودند. وابسته بودن صنعت روسیه خود دلیلی بود بر این که این صنعت به طور ارگانیک از درون رشد تدریجی اقتصاد روسیه بیرون نیامده و وسعت و قدرتش نشانگر رشد اقتصادی هماهنگ نیست. ساخت اجتماعی روسیه اولویت یک کشاورزی عقب مانده و نوباوگی یا ناقص‌الخلقه بودن صنعت کشور را منعکس می‌کرد. جامعه‌ای در اصل دهقانی که انگار وصله‌هایی کوچک از مدرن‌ترین صنعت زمانه، آن هم با ساختی بیگانه و عاریتی بر پیکر پهناورش دوخته بودند.

روسیه پیش از انقلاب جامعه‌ای تمام و کمال روستایی بود و روستا نیز عقب‌مانده و پیش سرمایه‌داری. در روسیه زندگی به راه و رسم شهرنشینی و بورژوازی - پرولتری که می‌بایستی محمل مناسبی برای تحول جامعه به سوسیالیسم باشد به وجود نیامده بود. شهرها عمدتاً مراکز دادوستد و مصرف ادارات دولتی، ارتش و اشراف بودند. بورژوازی هنوز رابطه تنگاتنگ خود را با زمین حفظ کرده بود، چنانکه پرولتاریا نیز تازه از ده به شهر آمده بود و فرهنگ مسلط بر جامعه روسیه فرهنگی روستایی بود.

وضعیت سیاسی روسیه نامناسب بودن این تصویر برای تحولی سوسیالیستی را تکمیل می‌کرد. تا سال ۱۹۰۶ حکومت خودکامه و مطلقه و در دست تزاریسیم بود. آزادی‌های صنفی و سیاسی وجود نداشت و گروه‌های سیاسی در محافل کوچک و مخفی و یا در مهاجرت فعالیت می‌کردند. آن‌ها وسیله‌ای برای تبلیغ نظریات خود، اشاعه روشنگری و فراهم ساختن زمینه رشد آگاهی در اذهان مردم را نداشتند. از سال ۱۹۰۶ به بعد، به قول

ماکس وبر<sup>۱</sup> «مشروطیتی ظاهری» در قالب مجلس نمایندگان (دوما) به وجود آمد. احزاب نمایندگان خود را به مجلس می‌فرستادند، اما مجلس محل تصمیم‌گیری نمایندگان مردم بر سرنوشت کشور نبود. مجلس چنانکه بلشویک‌ها می‌گفتند بلندگویی بود برای بیان نظریات تزار و وزیرایش. بورژوازی هنوز به مشروطیت نرسیده بود، چه رسد به جمهوری که به قول انگلس<sup>۲</sup> مناسب‌ترین شکل سیاسی برای انتقال حکومت به طبقه کارگر بود. خفقان حاکم مانع از آن بود که تئوری‌های سیاسی - که عمدتاً از غرب پیش‌رفته گرفته شده بود - جای خود را در جامعه روسیه بازکنند و در انطباق با کم‌وکیف جامعه، در قالب احزاب بازگوکننده خواست‌ها، برنامه‌ها و گرایش‌های طبقات و گروه‌های اجتماعی شوند. آنچه در تئوری و در نتیجه در بازتاب آن به صورت شکل حزبی وجود داشت، پراکندگی و عدم انسجام تشکیلاتی، ناپایداری در مواضع، چیرگی هیجان و عاطفه بر تعقل و انشعابات متعدد بود. مثلاً حزب بلشویک که در فوریه سال ۱۹۱۷، یعنی چند ماه پیش از انقلاب اکتبر بیش از ۲۴۰۰۰ نفر عضو نداشت، اعضایش شش ماه بعد به ۲۴۰۰۰۰ نفر رسید و این رانمی‌شد به حساب رشد آگاهی اعضای حزب، آن هم در این فاصله کوتاه گذاشت. در شرایط عقب‌مانده جامعه روسیه و جو اختناق، مبارزه سیاسی بیش از هر چیز مبارزه با رژیم حاکم در تمامیت آن بود. در این مبارزه امکان ناچیزی وجود داشت تا احزاب سیاسی چپ بتوانند در کوشش برای بهبود وضع کارگران، طی مبارزه‌ای طولانی با آن‌ها پیوند پیدا کنند. تشکیلات‌های سوسیال - دمکراسی در روسیه احزاب توده‌ای نبودند و بر خلاف آنچه شهرت یافته است تأثیر چندانی بر مبارزه کارگران نداشتند. آن‌ها از گروه‌های کوچکی تشکیل شده که بیشتر غیرقانونی بوده و به اجبار به مخالفتی افراطی با حکومت کشیده می‌شدند. بر همین زمینه بود که شعارها و

1- Weber, M.

2- Engels, F.

خواسته‌های آن‌ها یا آنچه در میان کارگران دامن می‌زدند در قالب‌های ناپخته عرضه شده و اغلب به پندارگرایی آغشته بوده و بر اراده‌گرایی تکیه داشت. در زمینه آموزش و پرورش، جامعه روسیه پیش از انقلاب به آن درجه از رشد نرسیده بود که اکثریت آن امکان خواندن و نوشتن را داشته باشد. بخش وسیعی از جامعه بی‌سواد بود و تنها تعداد ناچیزی از کارگران سواد خواندن و نوشتن داشتند. (۲۶)

به دنبال جنگ جهانی اول و انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ که از هم‌پاشیدگی و سقوط تزاریسیم را در پی داشت، بورژوازی روس هم نتوانست بر اوضاع آشفته کشور غلبه کرده و خود را بر اوضاع مسلط کند. در این فاصله تا انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، نفوذ منشویک‌ها و سایر احزاب در شوراها تقلیل یافته و بلشویک‌ها در فاصله کوتاهی به نیرویی پر قدرت در شوراها بدل شدند. آن‌ها با شعار مبارزه با جنگ امپریالیستی که مردم را به خاک سیاه نشانده بود و تبدیل آن به جنگ داخلی، به عنوان نیرویی که بیش از همه هوادار مبارزه‌ی قاطع با بقایای نظام کهن بود، قادر شدند با دامن زدن به شور انقلابی و پر کردن خلأ سیاسی ایجاد شده، قدرت سیاسی را به سادگی کسب کنند. کسب قدرت سیاسی و امید برقراری سوسیالیسم که در شرایطی مناسب و با دامن زدن به تصوراتی آغشته به پندارگرایی در مورد امکانات و توانایی‌های انقلاب روس ممکن شده بود، به زودی در برابر واقعیات سرسخت جامعه رنگ باخته و بطالت خود را آشکار نمود. دیری نپائید که نارضایتی عمومی و شرایط مساعد انقلابی که در ماه‌های پیش از انقلاب اکتبر، زمینه کسب قدرت از سوی حزب بلشویک را فراهم آورده بود، با پیروزی انقلاب تغییر کرده و حزب بلشویک و انقلاب روس را در فاصله کوتاهی پس از قیام اکتبر در معرض مخاطراتی جدی قرار داد.

عقب‌ماندگی و سطح نازل فرهنگی، عدم رشد همه‌جانبه بورژوازی و مناسبات سرمایه‌داری، وسعت جمعیت دهقانی و گسترده‌گی دامنه تولید پیش‌سرمایه‌داری، و عوامل مشابه دیگر همگی نشانه آن بودند که جامعه‌ی روسیه هنوز آمادگی تغییرات سوسیالیستی را ندارد. تصور اینکه انقلاب اکتبر قادر خواهد بود علی‌رغم همه‌ی این‌ها باورهای خود را به کرسی نشاند و سوسیالیسم را جایگزین مناسبات موجود زمان نماید، غیرعملی می‌نمود. تصور جایگزین کردن چنین مناسباتی، هنگامی که هنوز وظایف تاریخی بورژوازی روس به انجام نرسیده بود، در واقع چیزی جز نادیده انگاشتن واقعیت‌ها و اراده‌گرایی محض نبود.

از نخستین ماه‌های پس از قیام اکتبر، به تدریج لزوم انجام وظایفی که در واقع برعهده بورژوازی روس بود آشکار می‌شد. برقراری مناسبات همه‌جانبه سرمایه‌داری و تکامل نیروهای مولده از جمله وظایفی بودند که می‌بایستی توسط بورژوازی انجام شده و به دنبال آن شرایط مادی جامعه برای گذار به سوسیالیسم فراهم می‌شد. این وظایف هنوز از سوی بورژوازی روس انجام نگرفته و فاصله بین انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کوتاه‌تر از آن بود تا فرصت دهد که بورژوازی مقدمات روندی را که آغاز شده بود سامان بخشد، چه رسد به آنکه این روند را به سرانجام رساند.

بدین ترتیب بلشویک‌ها با کسب قدرت سیاسی خود را با وضعیت فوق‌العاده‌ای روبرو می‌دیدند، آن‌ها می‌بایستی سیاستی را تدوین می‌کردند که در واقع وظیفه تاریخی بورژوازی بود، بدون آنکه بورژوازی سهمی در طرح و اجرای آن سیاست داشته باشد. این واقعیت بلشویسم و انقلاب روس را در برابر آزمایش تاریخی بزرگی قرار داد.

در سال‌های پیش از انقلاب درجه رشد جامعه و وظیفه پرولتاریا در برابر بورژوازی و حدود توانایی‌ها و وظایف بورژوازی روس همواره از مسایل

حاد مورد اختلاف در صفوف جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه بود. در این جنبش، منشویک‌ها که به یک معنی جناح اعتدالی جنبش مارکسیستی روسیه به‌شمار می‌رفتند، در برابر بلشویک‌ها که جناح افراطی جنبش مارکسیستی روس محسوب می‌شدند قرار داشتند. منشویک‌ها مسأله کسب قدرت سیاسی از سوی حزب کارگری را که بلشویک‌ها به عنوان ضرورت روز پیش می‌کشیدند ماجراجویانه ارزیابی می‌کردند. منشویک‌ها معتقد بودند این نظریه در صدد است نظم موجود را با توطئه از میان برداشته و در این کوشش خود در کسب قدرت به عوامل عینی و درجه رشد و انکشاف جامعه بی‌توجه است. آن‌ها معتقد بودند که لنین برخلاف مارکس به نقش تعیین‌کننده عوامل ذهنی باور دارد، حال آنکه بنا بر اساس ماتریالیسم تاریخی، شرایط ذهنی یا آگاهی انقلابی نمی‌تواند به طور مصنوعی با کوشش‌های یک حزب به واقعیت فراخوانده شده و بالاتر از آن به موردی تعیین‌کننده در کسب قدرت و برقراری نظامی نوین بدل شود. به نظر منشویک‌ها اوضاع انقلابی و شرایط مساعد ذهنی برای تغییرات اجتماعی خود محصول رشد بطنی جامعه و داده‌های تاریخی آن بود و وظیفه مارکسیست‌ها ارزیابی از این رشد، توجه به این داده‌ها، تشخیص شرایط و تأثیر در آن است. شرایطی که خواهی نخواهی اوضاع انقلابی را ایجاد خواهد کرد. آن‌ها معتقد بودند روسیه با آن همه عقب‌ماندگی، پیش‌شرط‌های لازم برای دست زدن به انقلاب سوسیالیستی را ندارد و هر کوششی که بخواهد با تحریک و غلبه بر احساسات و روان جامعه، مصنوعاً تغییری را که جامعه آمادگی پذیرفتنش را ندارد ایجاد کند قوانین اجتماعی را زیر پا خواهد نهاد.

گئورگی پلخانف<sup>۱</sup> که پدر مارکسیسم روسیه لقب گرفته بود در این ارزیابی منشویکی و در انتقاد به اراده‌گرایی بلشویسم سرسخت‌تر از سایرین بود. در

کتابی که سه روز پس از انقلاب اکتبر انتشار یافت و در آن مقالاتی از او چاپ شده بود، پلخانف از سقوط دولت کرنسکی اظهار ناخشنودی کرد. او در آن مقالات آینده‌ای را برای انقلاب اکتبر ترسیم کرد که کم و بیش رخ داد: «طبقه کارگر ما در موقعیتی قرار ندارد که قدرت سیاسی را کاملاً در جهت منافع کشور در دست بگیرد. طبقه کارگر در روسیه اقلیت را تشکیل می‌دهد و نه اکثریت را... هر چند که می‌تواند روی پشتیبانی دهقانان حساب کند. دهقانانی که تا به امروز اکثریت را تشکیل می‌دهند... اما آن‌ها به زمین احتیاج دارند و نیازی ندارند تا سرمایه‌داری را با سوسیالیسم تعویض کنند. به همین جهت آن‌ها متحد غیر قابل اطمینان طبقه کارگر در ساختمان سوسیالیسم و روش‌های تولیدی سوسیالیستی هستند».

پلخانف از سوی دیگر نظریه تروتسکی را که معتقد بود آلمان‌ها انقلابی را که روس‌ها آغاز کرده‌اند با انقلاب خود به اتمام خواهند رساند رد کرده و اضافه می‌کرد که فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیز انقلاب روسیه را با انقلاب خودشان به اتمام نخواهند برد. «به همین جهت پرولتاریای روسیه که پیش از موقع قدرت را کسب کرده است، نه یک انقلاب اجتماعی، بلکه جنگ داخلی را سبب خواهد شد. و در نهایت کار به آنجا خواهد کشید که طبقه‌ی کارگر روسیه را به موقعیتی عقب‌تر از آنچه که در مارس و آوریل ۱۹۱۷ کسب کرده بود بکشاند» (۲۷).

پلخانف بر پایه ارزیابی خود معتقد بود جامعه روسیه تنها برای تحولی بورژوایی آمادگی داشته و هر کوششی جز این را محکوم به شکست می‌دانت. به نظر او چنانکه پرولتاریای روس می‌خواست یک دوره کامل اجتماعی را جهش کرده و قدرت را پیش از زمان موعود کسب نماید، تنها قادر می‌بود سیاست بورژوازی را تحقق بخشد. و این بنا بر اوضاع عقب مانده جامعه روس و پراکندگی، قلت و بی‌تجربگی پرولتاریای آن، تحقق خواسته‌ها

و اجرای وظایفی را که بر عهده بورژوازی روس بود در بدترین شکل آن عملی می‌کرد. پلخانف معتقد بود نیرویی که به جای بورژوازی در چنین موقعیتی به قدرت می‌رسید، می‌بایست با تکیه بر استبداد دولتی بکوشد دشواری‌های اقتصادی را پشت سر گذاشته و در نتیجه ترور را جایگزین دمکراسی ساخته و در نهایت به شکست گذر کند. او معتقد بود پیکان سیاست بلشویکی بر ضد منافع بورژوازی و نیز منافع کارگران و دهقانان خواهد بود. پلخانف هشدار می‌داد چنانکه مثنی انقلابی بتوانند در نتیجه برخورداری از شرایطی ویژه، قدرت را در پی کودتا یا تغییری انقلابی در دست بگیرند، روسیه با تولد دوباره استبداد تزاری در شکلی نوین روبرو خواهد شد.

اعلام این نظریات در جو انقلابی آن روزگار روسیه به معنی ارتداد، تسلیم‌طلبی و خیانت به جنبش کارگری محسوب می‌شد. پس پلخانف بارها مورد اذیت و آزار قرار گرفت و یک بار مثنی از ملوانان وابسته به گارد سرخ به خانه‌اش ریختند و نزدیک بود او را بکشند. تا آنجا که همسرش مجبور شد او را که بسیار بیمار بود اجباراً به فنلاند برد. پلخانف در ماه مه سال ۱۹۱۸ در فنلاند درگذشت.

پیروزی بلشویسم در قیام اکتبر به شکست منشویک‌ها و چیرگی قطعی فراکسیون بلشویکی بر جنبش مارکسیستی روسیه انجامید. دیری نپائید که با پایان جنگ داخلی و استحکام قدرت بلشویک‌ها در روسیه، این گرایش به جریان اصلی در جنبش بین‌المللی کمونیستی تبدیل و جهانی شد. این سمت‌گیری که هم‌زمان با تولد مارکسیسم - لنینیسم انجام گرفت، تا پایان سال‌های دهه ۱۹۲۰ به زمینه غالب در ایدئولوژی و فلسفه عمومی جنبش کارگری و کمونیستی بدل شد. زمینه‌ای که در درون خود بوروکراتیک شدن حزب، دولت، جمهوری شوراه‌ها و بین‌الملل کمونیستی را به دنبال داشت. این

ایدئولوژی در تمامیت خود بیان کننده و توجیه تئوریک حاکمیت حزب بر طبقه کارگر بود. تا آنجا که با غلبه جریان استالینی در پایان دهه سال‌های ۱۹۳۰، با سرکوب و از میان برداشتن همه سازمان‌ها و نهادهای دمکراتیک و کارگری و سرکوب، ترور و قتل عام عناصر آن به عنوان وجه بارز این ایدئولوژی تمامیت یافت.

بلشویک‌ها علی‌رغم هم‌زبانی با جریان منشویکی پیرامون عقب مانده بودن روسیه، معتقد بودند ضرورتی ندارد تا جنبش به انتظار بلوغ پیش شرط‌ها نشسته و موقعیت استثنایی به دست آمده را که در پی سقوط تزارسم رخ داده بود از دست بدهد. این تئوری در واقع بر اراده‌گرایی بنا شده، واقعیات را منعکس نکرده، امکانات را نادیده گرفته و گره بر باد می‌زد. بلشویسم با تکیه بر این اراده‌گرایی معتقد بود می‌توان با دست زدن به انقلاب، دولت شورایی کارگران و دهقانان را بنا کرد و آن وقت فرهنگ و تمدن لازم که ضروری و اساس نظام سوسیالیستی بود را به وجود آورد. اساس این تفکر «تئوری جانشینی» بود که جوهر بلشویسم را تشکیل می‌داد. بر اساس این تئوری هر جا صحبت از رهبری انقلاب و اعمال حاکمیت پرولتاریا در میان بود، منظور نه اعمال قدرت کارگران، بلکه اعمال قدرت حزب بود. حزبی که خود را مدعی و نماینده منافع و حقوق کارگران می‌دانست. بر پایه این تئوری، از آنجا که کارگران روسیه از نظر توانایی‌ها و آمادگی‌شان برای اعمال قدرت به بلوغ نرسیده بودند، حزب کارگران پیشاهنگ طبقه انجام این وظیفه را برعهده می‌گرفت. اما روند جانشینی به همین جا ختم نمی‌شد که حزب پیشگامان طبقه کارگر به جای کارگران انقلاب را رهبری کرده و دولت کارگری را تشکیل دهد. بلکه یکی از احزاب کارگری، یعنی حزب بلشویک این وظیفه را انجام می‌داد و در عمل هم فراکسیونی در درون حزب قدرت را قبضه می‌کرد. این روند همچنان ادامه می‌یافت تا این که همه‌ی قدرت در دست یک نفر قرار



می‌گرفت.

بدین ترتیب تئوری جانشینی به نتیجه منطقی خود می‌رسید. نتیجه‌ای که در عمل حزب و رهبری آن را وادار می‌کرد به اجبار در برابر واقعیات سرسخت عقب‌ماندگی در جامعه، از آمال سوسیالیستی خود چشم پوشیده و واقعیت اجتماعی در عمل انتقام خود را از تئوری بگیرد و با سنگینی خود تئوری را به تنگنا و ساختمان سوسیالیسم را با بن‌بست روبرو سازد.

بلشویک‌ها به عنوان گرایش افراطی جنبش سوسیال دمکرات روس در آستانه انقلاب اکتبر معتقد بودند که اوضاع اجتماعی روسیه زمینه کسب قدرت و آمیزش وظائف بورژوازی و سوسیالیستی، یعنی هم حل مسایل انقلاب دمکراتیک و رفع عقب‌ماندگی و هم زمینه رفع از خودبیگانگی جامعه سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم را فراهم آورده است. سیاستی که در کنگره ششم حزب در ماه اوت سال ۱۹۱۷ در غیاب لنین، اما با موافقت او از سوی استالین بیان شد توجیه این تفکر بود. این سیاست بر اساس این استدلال قرار گرفته بود که سرمایه‌داری در روسیه خیلی کم رشد کرده و پایه‌های سازماندهی تولید آن به قدری سست هستند که دخالت دولت در زمینه اقتصاد را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. اضافه بر این، آزادی‌های سیاسی به دست آمده، شرایط مساعدی را برای فعالیت‌های سیاسی مهیا ساخته‌اند و طبقه کارگر به خوبی متشکل شده است. در این اوضاع، کسب قدرت سیاسی، در واقع انقلاب سوسیالیستی را معنی می‌دهد و عدم استفاده از این شرایط گناهی نابخشودنی است. (۲۸)

این در واقع وعده حل مشکلات به قاطع‌ترین شکل بود و به آسانی در توده جنگ‌زده، عاصی و ناآگاه مؤثر می‌افتاد. اما عسرت و ناآگاهی، شاخص موقعیت هیجانی توده‌هایی بود که به دنبال راه‌حل بلشویکی می‌رفتند و این خود رمز موفقیت حزبی بود که به نام توده‌ها در اکتبر سال ۱۹۱۷ قدرت را در

دست گرفته بود.

جنبه دیگر مسأله، موضوع آگاهی حزب بلشویک بود. بلشویک‌ها می‌دانستند که با این نوع ادعای کسب قدرت، ضرورت پاسخ به امکان دستیابی به هدف‌های اجتماعی - اقتصادی اعلام شده همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. این مسأله در اکتبر سال ۱۹۱۷ بحثی حاد و حتی بحران درون حزب را دامن زد و این هنگامی بود که بخشی از رهبری حزب در برابر مسأله کسب قدرت سیاسی ایستاد. واقعیت این بود که در درون حزب بلشویک اصولاً با دست زدن به قیام اکتبر مخالفت‌های جدی وجود داشت. زینوویف و کامنوف با مسأله کسب قدرت از سوی حزب مخالف بوده و ادعای لنین مبنی بر این که اکثریت مردم در روسیه با حزب بلشویک بوده و پرولتاریای جهانی نیز از حزب پشتیبانی می‌کند را نادرست می‌دانستند. آن‌ها در قطعنامه‌ای که در مخالفت با دست زدن به قیام اکتبر تنظیم کرده بودند، ضمن اشاره به این مسأله اعلام کردند که اقدام به قیام مسلحانه در آن اوضاع ماجراجویانه بوده و نه تنها آتیه حزب، بلکه سرنوشت انقلاب جهانی را نیز به مخاطره خواهد انداخت. (۲۹)

علی‌رغم این مقاومت، در نهایت نظریه‌ای در حزب پیروز شد که مدافع دست زدن به قیام بود و معتقد بود با پیروزی قیام راه برای ساختمان سوسیالیسم هموار خواهد شد. این نظریه معتقد بود دشواری‌های ناشی از ساختمان سوسیالیسم در روسیه عقب مانده، با تحقق انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که در آستانه انقلاب بودند قابل رفع خواهد بود. اما هنگامی که در فاصله بین سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ به طور قطعی روشن شد که انقلاب رخ نخواهد داد و دورنمای انقلاب جهانی واقع‌بینانه نبوده است، بار دیگر بحرانی عمیق در درون حزب رخ داد.

در حزب بلشویک باور به عقب مانده بودن روسیه ریشه‌های محکمی

داشت، اما پذیرفتن عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در روسیه برابر با پذیرش این حکم بود که سیاست بلشویکی در دوره انقلاب نادرست بوده و قربانیان جنگ داخلی بیهوده از بین رفته‌اند. در این وضعیت بود که تئوری امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور توسط بوخارین<sup>۱</sup> و استالین پیش کشیده شده و در مبارزه‌ی حادی که در درون حزب بر سر آن درگرفت به پیروزی رسید. نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر این تئوری این بود که امکان ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم در شوروی وجود داشته و این خود نفی باورهای پیشین پیرامون عقب مانده بودن روسیه را طلب می‌کرد. این تئوری که نتیجه منطقی اعتقاد به امکان ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم در کشور عقب مانده بود، اساس مبارزه بی‌امانی شد که ۱۰ سال پس از انقلاب اکتبر بر ضد اپوزیسیون چپ در حزب انجام گرفت و با غلبه بر آن به پایان رسید. تکامل بعدی این تفکر در سال ۱۹۳۶، در اوج ترور سیاسی و برگذاری دادگاه‌های فرمایشی رخ داد. هنگامی که استالین اعلام کرد اساس سوسیالیسم در شوروی به وجود آمده و کشور در دوره کامل کردن ساختمان سوسیالیسم و گذار آرام به کمونیسم به سر می‌برد. بدین ترتیب از زمانی که لنین کوشید تا در برابر نارودنیک‌ها وجود مناسبات سرمایه‌داری در روسیه را اثبات کند، تا هنگامی که استالین ادعا کرد سوسیالیسم در شوروی تحقق یافته است ۴۰ سال بیشتر طول نکشید!

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها قدرت را در جامعه‌ای ویران و ازهم پاشیده که آخرین رمقش در جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ از کف رفته بود به دست گرفتند. ازهم پاشیدگی اقتصادی و هرج و مرج سیاسی، گرسنگی، قحطی و بی‌خانمانی که جنگ داخلی را به دنبال داشت، حزب بلشویک و

1- Bucharin, N. I.

جامعه روسیه را در معرض مخاطراتی جدی و تعیین کننده قرار داد. چهار سال پس از پیروزی بلشویسم، هنگامی که اپوزیسیون غیربلشویکی سرکوب شده و ارتش سرخ با تار و مار کردن نیروهای ارتش سفید و متحدان خارجی آن به موفقیت‌های شایانی دست یافته بود، موج نارضایتی‌ها، شورش‌ها و اعتصاب‌ها که در دوران جنگ داخلی و نظام کمونیسم جنگی هر روز دامنه بیشتری می‌گرفت، به اوج خود رسید.

با عمیق‌تر شدن بحران، پایه‌های موجودیت شوروی در معرض فروپاشی قرار گرفت. درآمد ملی روسیه در پایان جنگ داخلی تنها یک سوم درآمد ملی سال ۱۹۱۳ بود. راه آهن روسیه و ذخائر مالی کشور که بدون آن هیچ اقتصادی نمی‌توانست دوام بیاورد، از میان رفته بود. در نیمه اول سال ۱۹۲۰، در ۷۷ درصد کارگاه‌های بزرگ و متوسط روسیه اعتصاب رخ داد و دیری نپائید که در مسکو و پتروگراد امکان بروز اعتصاب عمومی تقویت شد.

در این اوضاع بلشویک‌ها دیگر حتی به حمایت و پشتیبانی کارگران، یعنی نیرویی که فعال‌ترین تکیه گاهشان بود نیز اطمینانی نداشتند. کارگران با کم‌کاری و پائین آوردن تولید مخالفت خود را با رژیم بلشویکی ابراز می‌کردند.

در ماه مه ۱۹۱۸، آلکسی گاستوف<sup>۱</sup> در اولین کنگره شورایی خلق در توضیح علل وضعیت خراب کارخانه‌های شوروی که به توطئه‌های باقی مانده‌های بورژوازی نسبت داده می‌شد گفت: «خنده آور است وقتی ما در اینجا از خراب‌کاری بورژوازی سخن می‌گوئیم و بورژوازی وحشت‌زده را خرابکار محسوب می‌کنیم. حال آنکه در اساس با نوعی خرابکاری میلیونی سروکار داریم. با خرابکاری ملت، خلق و پرولتاریا».

میلیوتین کمیسار کشاورزی نیز در چهارمین کنگره اتحادیه‌ها در ماه مه

1- Gastow, A.

۱۹۱۸ به عنوان سخنگوی شورای عالی اقتصاد در همین زمینه اعلام کرد: کارگران صنعتی از شهرها می‌گریزند و آن‌هایی که باقی می‌مانند خیلی کم تولید کرده و بیشتر وقت خود را در بازار سیاه می‌گذرانند و ۵۰ درصد محصولات تولید شده را می‌دزدند. یک کارگر متوسط با مزدی که می‌گیرد قادر است تنها یک پنجم هزینه زندگیش را تأمین کند و مجبور است باقی آن را به معنی دقیق کلمه از راه مبادله غیرقانونی به دست آورد. (۳۰)

در پائیز ۱۹۲۰، تصمیمات فراوانی بر روال نظام کمونیسم جنگی اتخاذ شد که نارضایتی مردم را بیش از پیش برانگیخت. از جمله موج جدیدی از مصادره اموال و ملی کردن کارگاه‌های کوچک، ممنوعیت تجارت و تحدید فوق‌العاده پول در گردش که به شدت از سوی دولت نظارت می‌شد انجام گرفت. مصادره اجباری محصولات دهقانان نیز تحت کنترل و مراقبت شدید قرار گرفت. اجرای این سیاست در مورد شدت بخشیدن به مصادره محصولات دهقانان در پایان سال ۱۹۲۰، در هشتمین کنگره سراسری شوراهای روسیه به تصویب رسید و خود زمینه‌ای بود که بحران عمومی سال ۱۹۲۱ را دامن زده و نظام بلشویکی را با خطر سقوط مواجه نماید.

در ادامه این سیاست اقتصادی، نارضایتی کارگران افزایش یافت و در مسکو و مراکز صنعتی به اعتصابات کارگری کشید. اعتصاب بیش از همه در پتروگراد که گهواره انقلاب لقب گرفته بود شدت یافت. اما از آنجا که در کشور کارگران نمی‌بایستی اعتصاب رخ می‌داد، رژیم اعلام کرد اعتصاب‌کنندگان کارگر نبوده و تن‌پرورانی هستند که در دوران جنگ دامن گسترده‌اند.

چندی بعد در ژانویه ۱۹۲۱، دولت طی اطلاعیه‌ای که در روزنامه پراودا درج شد، اعلام کرد که جیره نان کارگران به یک سوم تقلیل پیدا خواهد کرد. این اطلاعیه آتش خشم کارگران را دامن زده و به نارضایتی آن‌ها حالتی

انفجاری بخشید. در فوریه سال ۱۹۲۱ وضعیت در پتروگراد شباهت زیادی به اوضاع سال ۱۹۱۷ داشت و اعتصابات کارگری در کارخانه‌های اسلحه‌سازی و مراکز صنعتی دیگر جریان داشت. در پی بروز این وقایع، در پتروگراد حکومت نظامی اعلام شده و رژیم بلشویکی برای جلوگیری از قیام کارگران، ارتش را در شهر مستقر کرد.

همه‌ی این حوادث نشان می‌داد که کارگران دیگر حاضر نبودند قربانی بیشتری داده و کمبود پوشاک زمستانی، مواد غذایی و دشواری‌های مشابه دیگر را تحمل کنند. در این اعتصابات پیش از هر چیز پوشاک زمستانی، لغو بیگاری و خواست تجارت آزاد مطالبه می‌شد... کارگران در جلسات از سخنرانی بلشویک‌ها جلوگیری کرده یا آن‌ها را در خیابان‌ها از اتومبیل‌هایشان بیرون کشیده و مضروب می‌کردند. در فوریه سال ۱۹۲۱ جنبش اعتراضی کارگران به اعتصابی عمومی تبدیل شد.» (۳۱)

هم‌زمان با این وقایع، شورش‌های دهقانی که خود پاسخی به سیاست مصادره محصولات کشاورزی دهقانان بود رخ داد و دهقانانی که پیروزی انقلاب مدیون حمایتشان بود در برابر بلشویک‌ها موضعی دشمنانه اتخاذ کردند و همه‌جا سر به شورش برداشتند. در این شرایط، هنگامی که تولید محصولات کشاورزی به یک‌سوم تنزل پیدا کرده و قحطی و گرسنگی بیداد می‌کرد، بیماری‌های واگیر همه‌جا گیر شد و در نتیجه‌ی کمبود پزشک و دارو صدها هزار نفر جان باختند. اضافه بر این‌ها، رشد بیکاری و تورم، غیرقابل کنترل شده و قدرت خرید روبل تقریباً به صفر رسیده بود. این وضعیت در پی مهاجرت بخش‌های وسیعی از روشنفکران و متخصصان جامعه به خارج، نوعی تغییر اجتماعی در مجموعه ساختمان جامعه شوروی را به همراه آورده و به دنبال جنگ، مرگ و میر و پائین رفتن سطح زندگی در شهرها نوعی بازگشت عمومی کارگران به دهات مشاهده می‌شد. کارگران در پی یافتن لقمه

نانی در روستاها و برای آن که از گرسنگی نمیرند به دهات رو می آوردند. علاوه بر این، کارگرانی که در شهرها باقی می ماندند به نسبت زیادی در ارتش سرخ، حزب و ارگان های دولتی و شوراها، کمیساریات و پلیس سیاسی جذب می شدند و در این حال فعالیت های تولیدی با رکود روبرو بود. این وضع تا آنجا ادامه یافت که در ظرف سه سال، یعنی از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، شهرها ۳۳ درصد جمعیتشان را از دست دادند. شهرها هرچه بزرگ تر بودند، کاهش جمعیتشان بیشتر بود. در سال ۱۹۲۰ از جمعیت پتروگراد ۴۲/۵ درصد و از جمعیت مسکو ۵۵ درصد باقی مانده بود. در ادامه این وضعیت بود که در نتیجه گرسنگی و بی خانمانی در سال ۱۹۲۱، هنگامی که بلشویک ها صحبت از سوسیالیسم می کردند ۵ میلیون نفر از گرسنگی مردند.

با بازگشت کارگران به دهات سیمای شهرهای روسیه تغییر کرد و جنبش اعتراضی به روستاها کشیده شد. این جنبش بیش از هر چیز بر ضد مصادره محصولات کشاورزی دهقانان از سوی کارگزاران حزب و دولت بود. دهقانان هوادار اقتصاد آزاد و بر ضد عرضه اجباری محصولاتشان بودند. اعتراض آنان مناطق وسیعی از جمله ولگا، اوکراین و سبیری را دربر گرفته و به شورش های مسلحانه کشید. شورش ها و اعتصاب هایی که در نتیجه ورشکستگی، فروپاشی و هرج و مرج اوضاع اقتصادی پدیدار شده و توده های مردم را نسبت به بلشویک ها و توانایی آن ها در غلبه بر دشواری ها دچار تردید ساخته و رفته رفته ناامید کرده بود. هرچه نفوذ بلشویک ها در میان مردم کمتر می شد، فشار به اپوزیسیون تشدید می یافت. پیش بینی منشویک ها آرام آرام به حقیقت می گرائید و ناتوانی بلشویسم، علی رغم همه تبلیغات، به باور مردم تبدیل می شد. ستاره اقبال بلشویسم به همان سرعتی که درخشید رو به افول بود. زینوویف در سال ۱۹۲۱ پیروان ضد کمونیست ها و مخالفان بلشویک ها را ۹۰ تا ۹۹ درصد تخمین زده و تروتسکی هر چند که این ادعا را اغراق آمیز

و غول آسا ارزیابی کرده بود، اعتراف کرد که ضد کمونیست‌ها بی‌شمار هستند. واقعیت این بود که از همان نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اکتبر، بلشویک‌ها نه با تکیه به آرای مردم، بلکه به میل و اراده خود حکومت می‌کردند. تردیدی نبود که اگر در این فاصله انتخابات آزاد شوراها برگزار می‌شد آن‌ها با شکست روبرو شده و مردم قدرت را به احزاب دیگری می‌سپردند. اما اپوزیسیون غیربلشویکی، مایوس، سرخورده و منشعب، ناتوان‌تر از آن بود که بتواند با ترسیم جدایی بین بلشویسم و توده‌های مردم و ارائه برنامه سیاسی و توان مبارزاتی به مقابله‌ای جدی با حزب حاکم پردازد. مبارزه‌ای که به خودی خود با موقعیت ممتاز حزب بلشویک و دسترسی‌اش به همه‌ی اهرم‌های قدرت در زمینه‌ای نابرابر انجام می‌گرفت. هرچه بود ضعف و ناتوانی اپوزیسیون از دامنه جنبش‌های اعتراضی که اصولاً ارتباطی به نیروهای سیاسی نداشت و خود به‌خودی بود نکاسته و ادامه ناآرامی‌ها، اعتصاب‌ها و شورش‌های مسلحانه، در آخر فوریه ۱۹۲۱ به قیام تاریخی کرونشات کشید. با قیام کرونشات برای اولین بار جنبشی برخاسته از اعماق جامعه در برابر بلشویسم از موضع چپ و انقلابی ایستاد. جنبشی که نه خواستار بازگشت ضدانقلاب، بلکه خواستار انقلابی دیگر بود. انقلابی که می‌بایست با کنار گذاشتن بلشویک‌ها و انتقال واقعی قدرت به شوراها، مقدمات انجام انقلاب سومی را فراهم آورده و حکومت واقعی زحمتکشان را در روسیه برقرار می‌ساخت. رهبران بلشویسم هرچند کوشیدند قیام کرونشات را به نیروهای خارجی و دسیسه‌های عوامل ضدانقلاب وابسته کنند، اما در این راه با موانع جدی روبرو شدند. برای آن‌ها هزار بار سهل‌تر بود تا با دشمن به عنوان «بورژوا»، «ارتجاعی» و «ضدانقلاب» روبرو شوند. اما در برابر قیامی که خود بر شعارهای در خاطره مانده بلشویسم مبنی بر برقراری حکومت شوراها و آزادی و عدالت اجتماعی تکیه داشت ضعیف و زخم‌پذیر بودند. فریادی که



برضد بوروکراسی، دیکتاتوری حزبی و خلف وعده بلشویک‌ها در برقراری آزادی فضای کرونشات را پر کرده بود، در دهمین کنگره حزب که هم‌زمان با شورش کرونشات تشکیل شده بود نیز به گوش می‌رسید. اپوزیسیون چپ در درون حزب نیز خواستار آزادی بود و یگانگی میان اپوزیسیون و قیام کرونشات در اعتراض به دیکتاتوری حزبی، رهبران بلشویسم را متوجه عمق و دامنه بحران ساخت.

شورشیان کرونشات اعلام کردند «در کرونشات سنگ بنای سومین انقلاب گذاشته شده است... کرونشات به زحمتکشان جهان در خارج از روسیه نشان خواهد داد که آنچه تا کنون به نام سوسیالیسم، به نام کارگران و به نام دهقانان انجام شده سوسیالیسم نبوده است» (۳۲).

قیام کرونشات بر ضد نظامی جهت گرفته بود که خود بنا بر عقب‌ماندگی جامعه روس نه تنها توانایی تحقق هدف‌های اعلام شده‌اش را نداشت، بلکه بر ضد آن نیز جهت گرفته بود. شورشیان کرونشات می‌خواستند نظام شوراها را برقرار کنند. می‌خواستند حکومت زحمتکشان را مستقر سازند و مساوات و عدالت اجتماعی را به معنی واقعی کلمه استوار کنند. در یک کلام می‌خواستند هدف‌های انقلاب اکتبر، یعنی آنچه را که بلشویسم به باور شورشیان زیر پا گذاشته بود واقعیت بخشند و این خود بنا بر عقب‌ماندگی و محدودیت‌های جامعه روس نادیده انگاردن واقعیات بود. پس کرونشات نطفه شکست را در خود می‌پروراند. اما شکست کرونشات به خودی خود به معنی حقانیت بلشویسم نبود، چرا که بلشویسم نیز با همان سلاحی به میدان آمده بود که شورشیان به آن مسلح بودند. هدف اعلام شده بلشویسم نیز استقرار حکومت واقعی زحمتکشان، اعمال عالی‌ترین نوع دمکراسی و برقراری مساوات و عدالت اجتماعی بود. در یک کلام بلشویک‌ها نیز می‌خواستند هدف‌های اعلام شده انقلاب اکتبر را عملی کنند و این در اکتبر ۱۹۱۷ همان اندازه

پندارگرایانه و غیرواقعی بود که در مارس ۱۹۲۱. اما اگر آینده‌ای که شورشیان کرونشتات برای روسیه ترسیم می‌کردند پندارگرایانه و غیرواقعی بود، تصویری که از واقعیت‌های موجود روسیه ارائه می‌دادند بر حقیقت و بر حکم‌های روشن تاریخی از زندگی جامعه روس استوار بود. بلشویک‌ها نه تنها سوسیالیسم را برقرار نکرده بودند، بلکه زندان‌ها را نیز از مخالفان خود انباشته و آزادی‌های سیاسی به کف آمده پیش از انقلاب اکتبر را که به دنبال انقلاب فوریه و سقوط تزاریسیم معمول شده بود را ملغی کرده و بر ستم و استبداد تکیه زده بودند. بلشویک‌ها با تکیه بر این دیالتیک مسخ شده که هر چه بلشویکی است، انقلابی و پرولتری و جز آن ارتجاعی و ضدانقلابی است با کرونشتات روبرو شدند. آن‌ها شورشیان کرونشتات را متهم کردند که بازیچه و عامل نیروهای خارجی و ژنرال‌های تزار بوده و با فرستادن ارتش سرخ به کرونشتات بر آن غلبه کردند. اما غلبه بر شورشیان کرونشتات غلبه بر آرمان‌های انقلاب اکتبر نیز بود. پس تا آنجا که به آرمان‌خواهی مربوط می‌شد هر دو شکست خوردند، یکی با ایستادگی بر سر آرمان و دیگری با پشت پا زدن بدان. تفاوتی قابل تأمل! قابل تأمل‌تر این که غلبه بر آرمان‌گرایان بارها و بارها در انقلاب روس تکرار شد. غلبه بر آرمان‌گرایان از میدان‌های رزم کرونشتات آغاز شد و در اردوگاه‌های سیبری خاتمه یافت و هر بار سهمگین‌تر و تلخ‌تر از پیش. روسیه نخستین سرزمین شکست آرمان‌خواهان نبود.

# سال‌های تجربه

همه حوادث سال‌های بحرانی که در شورش کرونشتات به اوج خود رسید، نشان می‌داد که جامعه روسیه آمادگی پذیرش تغییراتی را که بلشویسم رسالت انجامشان را بر عهده گرفته بود نداشته و بر ضد آن به پا خاسته است. اعتصابات کارگری و شورش‌های دهقانی بیان روشن شکست سیاست اقتصادی حزب بودند. در این میانه قیام کرونشتات وسیله‌ای شد تا حزب بلشویک که دیگر به شکست سیاست اقتصادی دوران کمونیسم جنگی پی برده بود، در پی چاره‌جویی اساسی برای خروج از بحران برآید. بر همین پایه و بر زمینه آمادگی موجود در میان کادرهای برجسته حزب که به ضرورت تغییر سیاست اقتصادی پی برده بودند، کوشش‌های تازه‌ای در حزب آغاز شد. در ۸ فوریه ۱۹۲۱، لنین بر پایه مذاکراتی که با رهبران حزب در سبیری کرده بود، پیشنهاد کرد تا سیاست مصادره محصولات دهقانان ملغی شده و نظام برقراری مالیات بر محصولات کشاورزی جایگزین آن شود. از آن پس به دهقانان اجازه داده شد پس از تحویل مقدار محصولی که می‌بایستی به دولت می‌دادند، بر چگونگی عرضه مازاد تولیدشان خود تصمیم بگیرند. یک ماه بعد، در مارس ۱۹۲۱، در دهمین کنگره حزب تصمیمات اقتصادی جدیدی اتخاذ شد که طی آن به نظام اقتصادی کمونیسم جنگی خاتمه داده شده و سیاست اقتصادی نوین (نپ) جایگزین آن شد.

بلشویک‌ها طی دوران گذار به این سیاست تصور روشنی از طرح خود نداشتند. آن‌ها دست به آزمایش تازه‌ای می‌زدند و امید داشتند تا از این راه به

رفع نارضایتی در توده مردم و پایان بخشیدن به بحران دست یابند. در نظام اقتصادی «نپ» به کار اجباری خاتمه داده شده و حقوق کارگران به تناسب بازده کارشان پرداخت می‌شد. کارخانه‌ها و کارگاه‌های دولتی نیز بر اساس درجه و تناسب کارآیی و بر پایه اصل مدیریت فردی و کنار گذاشتن اصل مدیریت و هدایت جمعی صنایع فعالیت می‌کردند. در دوران کمونیسم جنگی، تصور بلشویک‌ها این بود که گذار بلاواسطه از اقتصاد موجود به تولید دولتی و تقسیم و توزیع بر اساس نظام کمونیستی امکان‌پذیر است. آن‌ها با روشن شدن نادرستی این نظریه به این نتیجه رسیدند که بین نظام سرمایه‌داری و به انجام رساندن ساختمان سوسیالیسم، به طور اجتناب‌ناپذیر و برای مدتی طولانی دورانی وجود دارد که در آن روابط اقتصادی بر اساس قراردادهای بازار استوار خواهد بود. رهبران شوروی «نپ» را به عنوان سازش میان سرمایه‌داری خصوصی و اقتصاد دولتی شده پذیرفتند و به رقابت برای انباشت سرمایه خصوصی و دولتی میدان دادند. در این نظام، صنایع بزرگ، حمل و نقل، بانک‌ها، مؤسسات اعتباری، تعاونی‌ها و تجارت خارجی و بیش از همه قدرت سیاسی در دست دولت باقی می‌ماند. ضمن آن که نظام تولید و مالکیت کوچک و متوسط امکان فعالیت داشته و مبادله آزاد قانونی شد.

با آغاز این تحول، صنایع شوروی تغییر وضعیت را خیلی زود جذب کردند. هم‌زمان قوانین مالیاتی نوینی برقرار شد تا دارایی دولت را بالا برده و وضعیت بودجه کشور را استحکام بخشد. اقتصاد بدون پول که چندماه پیش از آن برقرار شده بود ملغی شده و بانک دولتی که وظیفه دادن اعتبار به صنایع را برعهده داشت و منحل شده بود از نو تأسیس شد. دولت محدودیت بازار در سطح محلی را ملغی ساخت و عضویت اجباری کارگران در اتحادیه‌ها را لغو کرد. بلشویک‌ها به این نتیجه رسیدند که در زمینه ملی کردن صنایع شتابزده عمل کرده‌اند.

نظام «نپ» به خصوص در زمینه کشاورزی، تولید را با عناصر اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی درآمیخت. از یک سو بخش بزرگی از صنایع کوچک دوباره خصوصی شدند و از سوی دیگر موسسه‌های مختلط، از سوی دولت و سرمایه‌های خارجی تشکیل شد و به سرمایه‌گذاران خارجی اجازه داده شد دوباره در روسیه سرمایه‌گذاری کنند. صنایع، به خصوص در بخش صنایع مصرفی و صنایع سبک رشد قابل ملاحظه‌ای کردند. بدین ترتیب بلشویک‌ها در همه‌ی جبهه‌های اقتصادی دست به تجربه نوینی زدند.

پیش‌گرفتن این سیاست و اعمال آن در درجه اول منوط به عقب‌نشینی در بسیاری از زمینه‌ها بود. این عقب‌نشینی چیزی جز سازش با نیروها و عناصر غیرکارگری و انحراف از آنچه بلشویسم همه‌آمالش را براساس آن بنا نهاده بود معنی نمی‌داد. حکومت بلشویکی که خود را حافظ منافع زحمتکشان و دشمن بی‌چون و چرای بورژوازی، ملاکان و دستگاه جور و ستم طبقاتی می‌دانست، مجبور شده بود با به کار گرفتن ارزش‌هایی که برای نفی آن‌ها پیاخته بود، نظام نوینی را بسازد. واقعیت این بود که ویرانی و ازهم‌پاشیدگی کشور چاره دیگری برای آنها باقی نگذاشته بود. بلشویک‌ها رفته رفته به این مطلب پی برده بودند، اما می‌خواستند به هر قیمتی که شده قدرت را حفظ کرده و در دست یافتن به این هدف از هیچ کوشش یا مصالحه‌ای روی‌گردان نبودند.

حزبی متشکل از نخبگان جامعه که با استفاده از شرایطی به غایت مناسب و تصوراتی آغشته به پندارگرایی پیرامون دست یافتن به سوسیالیسم در جامعه‌ای عقب‌مانده و دهقانی قدرت را در دست گرفته بود، چاره‌ای جز عقب‌نشینی نمی‌دید. بلشویک‌ها به زودی دریافتند که اراده‌گرایان در برابر واقعیت‌های سرسخت جامعه روسیه رنگ باخته است. پس کوشش کردند تا با دست زدن به تجربه‌ای نوین، آنچه را که به کف آورده بودند حفظ کرده و این

بدون مشارکت نیروهای جامعه کهن که در پی اضمحلالش بودند شدنی نبود. بلشویسم پذیرفت تا با عقب‌نشینی و با کمک همان عناصری که بر ضدشان قد علم کرده بود جامعه نوینش را بسازد. اما به زودی روشن شد که ساختن جامعه نوین و سازماندهی مجدد تولید بدون به کار گرفتن متخصصان عملی نیست و تنها با تکیه به زور نمی‌توان آن‌ها را متشکل کرد. لنین به سرعت دریافت که باید عقب‌نشینی کرد و اعلام کرد کسانی که معتقدند سوسیالیسم را می‌توان بنا کرد، بدون آنکه از بورژوازی آموخت روحیه ساکنین آفریقای مرکزی را دارند. (۳۳)

عقب‌نشینی و تغییر در نظام اقتصادی به آن معنی بود که اداره و مدیریت صنایع در دست متخصصان و مدیران بورژوازی قرار گرفته و از نقش اتحادیه‌های کارگری در هدایت امور اقتصادی کاسته شود. بازگرداندن متخصصان و روشنفکران از خارج و نیز جلب همکاری فعال بخشی که در روسیه باقی مانده بود، بدون دادن امتیازات و فراهم آوردن شرایطی که آن‌ها را به بازگشت و همکاری با دولت ترغیب کند عملی نبود. بخش اعظم بورژوازی، همراه با اشراف تبعید شده و بورژوازی مالی و صنعتی و به دنبال آن تجار رفته رفته کشور را ترک کرده بودند. دولتی کردن کارخانه‌ها بورژوازی روسیه را تقریباً از بین برده بود. روشنفکران لیبرال نیز تحت تعقیب قرار گرفته و بسیاری از آن‌ها از روسیه تبعید شده بودند. این فقدان نیروی روشنفکری، فعالیت‌های علمی و فرهنگی نهادهای مختلف را مورد تأثیر قرار داده و بر مجموعه نظام تأثیر منفی می‌گذاشت.

اما چگونه می‌شد از متخصصان بورژوازی برای هدایت امور صنایع دعوت به عمل آورد و خواست تا چرخ‌های تولید را به راه بیندازند و هم‌زمان از حق اظهار نظر و ابراز عقیده در قالب حزب و دسته سیاسی محروم‌شان کرد و از نفوذشان جلوگیری نمود؟

متخصصان و روشنفکران بورژوازی از دعوت برای مشارکت در ساختمان کشور استقبال کردند و آن را به مثابه تشخیص به موقع دولت از نیازهای واقعی کشور و به عنوان «گذار از پندارگرایی به سیاستی واقع‌بینانه ارزیابی نمودند». بدین ترتیب بخش‌های وسیعی از متخصصان بورژوازی، مدیران، ارتشیان و کارمندان رژیم سرنگون شده تزاری به کار فراخوانده شدند و با گرفتن امتیازات مالی و شغلی در مؤسسات دولتی و خصوصی به کار پرداختند. «تا سال ۱۹۳۲ هنوز دفاتر مدیریتی وجود داشت که تقریباً نصف اعضای آن را کارمندان تزاری تشکیل می‌دادند» (۳۴).

در اعمال این سیاست، آنچه برای لنین در درجه اول اهمیت داشت به راه افتادن تولید بود. در تحقق این امر بود که او توجهش را معطوف به همکاری با متخصصان اقتصادی می‌کرد. اما کارگران در بسیاری از موارد متخصصان را نمی‌پذیرفتند و خود نیز قادر نبودند وظیفه آن‌ها را انجام دهند. کارگران در بسیاری از کارخانه‌ها از دستورات صاحبان صنایع و متخصصان سرپیچی می‌کردند و صاحبان کارخانه‌ها به اجبار مؤسسات را تعطیل می‌کردند. بدین ترتیب برای دولت چاره‌ای نمی‌ماند جز این که کارخانه‌ها را ملی کند.

کارگران در بسیاری از موارد کارخانه‌ها را مصادره کرده و با تشکیل کمیته‌های کارخانه کوشش می‌کردند مبارزه حاد طبقاتی را پیش ببرند. این وضعیت موقعیت اقتصادی را خراب‌تر می‌کرد. آن‌ها تولید کارخانه‌ها را بین خود تقسیم می‌کردند و یا وسایل کارخانه‌ها را فروخته و مواد خام را میان خود تقسیم می‌کردند و در بازار سیاه به فروش می‌رساندند. در آغاز سال ۱۹۱۸، کارگران تقریباً در ۸۵ درصد کارخانه‌ها، کمیته‌های کارخانه تشکیل داده بودند.

با آغاز جنگ داخلی وضعیت تغییر پیدا کرده بود. صنعت یا به عبارت دقیق‌تر آنچه از آن باقی مانده بود، بدون هیچ‌گونه آمادگی ملی شد. روشن



بود که نظام جدید توانایی اداره صنعت و سازماندهی ارتش در اوضاع حاد جنگ داخلی را ندارد و مجبور است هدایت امور اقتصادی را در صنایع به متخصصان بورژوازی و در ارتش به صاحب‌منصبان تزاری بسپارد. صنایع نیز بیش از پیش به تولید نیازهای نظامی می‌پرداختند. به همین منظور شورای عالی اقتصاد و نیز کمیسیون فوق‌العاده‌ای برای تأمین احتیاجات ارتش و شورای دفاع از صنایع تشکیل شد و همگی تا جایی که ممکن بود در خدمت ارتش قرار گرفت. تشکیلات‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه نیز که تا آن زمان امور هدایت کار صنایع را مطابق میل خود پیش می‌بردند، تحت کنترل مرکزیت و دستگاه بوروکراتیکی قرار گرفتند و به سازمان‌های جنبی تبدیل شدند. در پایان سال ۱۹۲۰ رفته رفته نظام هدایت جمعی صنایع که توسط کارگران و کمیته‌های کارخانه انجام می‌شد و از لحاظ اقتصادی کارآیی نداشت، جای خود را به مدیریت فردی در صنایع بخشید. اشکال خودجوش سیاسی یا کمیته‌های کارخانه که از سوی کارگران تشکیل شده و در همه اشکال زندگی اجتماعی نقش قابل توجهی پیدا کرده بودند، رفته رفته اهمیت خود را از دست دادند و به جای آن‌ها دستگاه عظیمی از ارگان‌ها و مراکز تصمیم‌گیری که همگی توسط ارگان‌های مرکزی کنترل و هدایت می‌شدند قرار گرفتند. این ارگان‌ها در فاصله کوتاهی به یک مجموعه عظیم اداری رشد پیدا کردند و آنقدر قدرت گرفتند که به عنوان نمونه در زمینه اقتصادی بر فعالیت هر کارگاهی که بیش از ۵ نفر کارگر داشت نظارت می‌کردند. دیری نپایید که وسعت دستگاه بوروکراتیک سال‌های پس از انقلاب وسیع‌تر از تشکیلات بوروکراسی در دوران تزار شد.

روشن بود که استخدام متخصصان بورژوازی در صنایع چه مشکلاتی را در پی داشته و چه موانعی را در راه تحکیم پایه‌های عقیدتی حزب ایجاد می‌کرد. کارگران، عناصر فعال اتحادیه‌ها و فراکسیون اپوزیسیون کارگری در

حزب در برابر این عملکرد واکنش نشان داده و «نپ» را نشانی از تولد دوباره سرمایه‌داری می‌دانستند. آن‌ها می‌پرسیدند چگونه دیروز به نام سوسیالیسم از سرمایه‌داران خلع ید شده و اموالشان مصادره شده و امروز باز به نام سوسیالیسم از آن‌ها دعوت می‌شد تا با گرفتن امتیازات شغلی و مالی در ساختمان همان سوسیالیسم شرکت چوینند؟

تجربه «نپ» و پیامدهای آن، بلشویک‌ها را در برابر موقعیت نامساعدی قرار داده بود. برای بهبود اوضاع اقتصادی، عناصر بورژوازی به مدیریت و کنترل کارخانه‌ها و از این راه عملاً به حاکمیت بر کارگران گمارده می‌شدند و این با سوسیالیسمی که تبلیغ شده بود در تضاد قرار داشت. در عین حال حزب به نام کارگران به کنترل بورژوازی و محدودیت عملکرد عناصر آن می‌پرداخت و این در تضاد با سرمایه‌داری بود. همه مشکل نیز ناشی از آن بود که حزب بلشویک هنگامی به نام نامی کارگران «انقلاب سوسیالیستی» را آغاز کرد که پرولتاریای روس هنوز در دامان سرمایه‌داری رشد نایافته و سرمایه‌داری در دامان تزاریسیم و عقب‌ماندگی دیرپای جامعه روس قرار داشت.

آنچه در این میان بلشویک‌ها را نگران می‌کرد، هراسی بود که در پی شکوفایی اقتصادی حاصله از پیش گرفتن سیاست اقتصادی جدید، «نپ»، ایجاد شده بود. نگرانی آن‌ها از این جهت بود که مبادا این آرامش، زمینه رشد مخالفان را فراهم آورده و تصمیماتشان بر زمینه‌های اقتصادی به نتایجی بینجامد که استحکام سیاسی نظام را دستخوش زلزله سازد. بر همین پایه بود که هم‌زمان با انجام اصلاحات اقتصادی و تعدیل فشار در این زمینه، سیاست تعقیب و سرکوب مخالفان را فعالانه‌تر دنبال کردند.

زینوویف در دهمین کنگره حزب گفت: «ما انحصار فعالیت قانونی را در تملک خود داشته و آزادی‌های سیاسی را برای مخالفان ممنوع کرده‌ایم. بدین ترتیب به کسانی که بخواهند با ما رقابت کنند اجازه نخواهیم داد فعالیت

قانونی داشته باشند و هیچ کس نمی تواند تعیین کند چه زمانی نظرها را در این باره مورد بررسی مجدد قرار خواهیم داد». (۳۵)

در ادامه این سیاست، در کنفرانسی که در ماه اوت ۱۹۲۲ از سوی حزب تشکیل شد، بر اساس طرحی که زینوویف تهیه کرده بود، تصمیم گرفته شد تا همه ی تشکیلات های غیربلشویکی از میان برداشته شوند. لنین چندی پیش تر، در کنگره یازدهم حزب در مارس ۱۹۲۲ اعلام کرده بود کسی که از منشویسم دفاع کند باید به حکم دادگاه های انقلابی تیرباران شود.

با تأکید و ادامه اعمال این سیاست بود که در اواخر سال ۱۹۲۱ و اوایل سال بعد، سرکوب اپوزیسیون شدت گرفت. در همین دوره، هرچند که با تجدید سازمان پلیس سیاسی (چکا)، اعلام احکام قضایی از آن تشکیلات سلب شده، و به دادگاه ها سپرده شده بود، اما قوانین جدیدی نیز تصویب شد که امکان فعالیت اپوزیسیون را محدودتر می کرد. لنین ضمن موافقت با این تصمیمات معتقد بود ضروری است تا تعریف از مسأله جرم عمومی تر شده و به همین نسبت مجرم نیز شدیدتر محکوم شود.

در ادامه سیاست اعمال فشار بر اپوزیسیون بود که بلشویک ها تصمیم گرفتند اعضای رهبری حزب اس - ار را که مدتی پیش دستگیر شده بودند در برابر دادگاه قرار دهند. اس - ارها پس از قطع همکاری با حزب بلشویک که در اعتراض به صلح با آلمان صورت گرفت، به مخالفان جدید بلشویسم بدل شدند و با دست زدن به عملیات تروریستی و سوء قصد به جان رهبران حزب به مبارزه با بلشویسم پرداختند. این مبارزه هرچند تأثیری بر قدرت حزب بلشویک نداشته نتیجه ای به بار نمی آورد، اما هم چنان به عنوان وسیله ای مؤثر از سوی حزب اس - ار ارزیابی شده و ادامه یافت.

پیش از تشکیل دادگاه، تبلیغات وسیعی بر ضد اس - ارها صورت گرفت و اعضای رهبری آن پیشاپیش در افکار عمومی به عنوان عناصری ضدانقلابی

محکوم شدند. در اواسط سال ۱۹۲۲، با دخالت لنین که سخت بیمار بود، محاکمه اس - ارها در مسکو برپا شد.

با آغاز کار دادگاه، تروتسکی، بوخارین و استالین خواستار آن شدند تا ۱۲ نفر از متهمان به حکم اعدام محکوم شوند و در جلسه دادگاه خواسته شد تا متهمان چنانکه از مواضع ضدکمونیستی خود عدول نکنند، برای بیگاری به استان‌های شمالی کشور فرستاده شوند - منظور از «استان‌های شمالی» تبعیدگاه‌های سبیری بود. اما رسم بر این بود که از اردوگاه‌های سبیری نامی برده نمی‌شد، چرا که در اذهان عمومی خاطره دوران تزار را زنده می‌کرد - برخی نیز معتقد بودند اس - ارها به خارج تبعید شوند. سرانجام تصمیم گرفته شد تا اجرای احکام اعدام برای مدت نامعلومی به تعویق افتد و چنانکه اس - ارها در این فاصله همچنان به خرابکاری و دست زدن به عملیات تروریستی ادامه دادند، آن وقت ۱۲ عضو کمیته مرکزی حزب اس - ار را تیرباران کنند. در واقع آن‌ها به عنوان گروگان در دست پلیس سیاسی باقی می‌ماندند تا هرگاه رژیم بلشویکی مناسب تشخیص داد احکام اعدام را اجرا کند.

پیرو کوشش‌های گسترده‌ای که از سوی احزاب و سازمان‌های بین‌المللی انجام شد، ماکسیم گورکی و کلارا زتکین<sup>۱</sup> کمونیست برجسته آلمانی از لنین درخواست کردند تا احکام اعدام را ملغی کند. اما او با این درخواست مخالفت کرد. دادگاهی که بر ضد اس - ارها برپا شد نخستین نمونه در نوع خود بود. در این دادگاه عناصر برجسته حزب بلشویک و برخی از اعضای رهبری حزب عملاً، به عنوان مدافعان رژیم، در جلسات دادگاه شرکت کرده و در نتیجه‌ی قدرت و نفوذی که در جامعه داشتند، بر رأی دادگاه تأثیر می‌گذاشتند و این اقدام هر نوع استقلال قضایی را از دادگاه سلب می‌کرد. ماجرای منوط کردن اجرای احکام اعدام به چگونگی رفتار اعضای حزب اس - ار در آینده

نیز نوعی گروگان‌گیری و نفی حقوق دمکراتیک متهمان به شمار می‌رفت. چنین به نظر می‌رسید که برخی از مجریان این دادگاه‌ها چون بوخارین، نمایشی را تمرین می‌کردند که بعدها توسط استالین بر ضد خودشان اجرا شد. در همین فاصله دادگاه‌های متعددی در سراسر روسیه برای مبارزه با مخالفان تشکیل شد و به تعقیب، دستگیری و محکومیت باقی مانده‌های نیروهای اپوزیسیون پرداخت. منشویک‌ها در اعتراض به این رفتار طی اطلاعیه‌ای نوشتند: ضروری است تا دادگاه‌های انقلابی از نوبه نحوی سازماندهی شوند که قضات نه تنها از سوی حزب بلشویک، بلکه از سوی همه کارگران انتخاب شوند. آن‌ها اضافه کردند ضروری است تا اعمال سرکوب و ترور سیاسی به عنوان وسیله‌ای در دست حکومت خاتمه یافته و حکم اعدام لغو شود. منشویک‌ها خواستار آن شدند تا همه ارگان‌های بازرسی قضایی و جزایی، از جمله کمیسیون فوق‌العاده مبارزه با خرابکاری و ضدانقلاب (چکا) مستقل از دادگاه باشند. همچنین هسته‌ها و نهادهای حزبی از قدرت حکومتی جدا باشند و برخورداری از امتیازات برای اعضای حزب بلشویک ممنوع شود.

علی‌رغم این درخواست، از اوت ۱۹۲۲، پلیس سیاسی می‌توانست در ادامه تعقیب و سرکوب اپوزیسیون، طبق قانون جزا در شوروی، مخالفان را بنا بر فعالیت‌های ضد انقلابی، بدون اعلام محکومیت از سوی دادگاه به مدت سه سال به تبعید بفرستد. همچنین پلیس سیاسی مجاز بود بر اردوگاه‌های کار، مطبوعات، ادبیات، فیلم و تئاتر نظارت داشته باشد. (۳۶)

طبیعی بود که اعمال فشار بر نیروهای اپوزیسیون و سرکوب آن‌ها بر روان جامعه تأثیر گذاشته و اختناق در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی بازتاب می‌یافت. این اقدام به نوبه خود بر زمینه‌های رشد در نظام اقتصادی جدید و آرامش جامعه نیز تأثیر منفی می‌گذاشت. بلشویک‌ها نظام سیاست اقتصادی

نوین (نپ) را نه چون اصلی دائمی، بلکه نوعی تجربه و تاکتیکی ثمربخش برای بیرون آمدن از اوضاع نابسامان اقتصادی ارزیابی می کردند. تصور آن‌ها این بود که به محض سر و سامان گرفتن اوضاع اقتصادی بایستی نقش کارگران در امور اقتصادی هرچه بیشتر تقویت شود. اما استخدام متخصصان بورژوازی، پرداخت دستمزد بر اساس ارزش‌های سرمایه‌داری و اولویت بخشیدن به رقابت در تولید، مکانیسم‌های ویژه خود را داشتند. افزایش تولید به هر قیمت، بیش از هر چیز آرامشی را طلب می کرد که به اجبار به تنگ شدن فضای مبارزه طبقاتی می انجامید. جلوگیری از دخالت ارگان‌های مستقیم طبقه کارگر، چون شوراها و اتحادیه‌ها و خنثی کردن فعالیت آن‌ها، بیان ویژه اعمال این محدودیت در فضای مبارزه طبقاتی بود. حزب لنینی با بستن راه دخالت ارگان‌های مستقیم کارگران، در واقع راه را بر مکانیسم‌های کنترل آنان در ارگان‌های اقتصادی کشور می بست. بیهوده بود تصور شود که با سر و سامان گرفتن اوضاع اقتصادی کشور، این ارگان‌ها نیز احیا خواهند شد. چنین تصور باطلی برای برخی بلشویک‌ها در مورد ممنوعیت احزاب و گروه‌های سیاسی نیز وجود داشت. آن‌ها در ابتدای امر چنین می پنداشتند که با فروکش کردن بحران و ایجاد آرامش در این زمینه، هنگامی که حزب به اندازه کافی بر اوضاع مسلط شد، آزادی‌ها نیز رفته رفته معمول خواهند شد. اما حزب کمونیست هنگامی که با ممنوعیت احزاب و گروه‌های مخالف به اندازه کافی بر اوضاع سیاسی مسلط شد، دیگر همه‌ی مکانیسم‌های بازگشت به دموکراسی را از میان برداشته بود. اگر در آغاز، ممنوعیت احزاب، مطبوعات و آزادی اندیشه و بیان به بهانه خطر نیروهای ارتجاعی و یا مسأله جنگ با نیروهای ارتش سفید توجیه می شد، دیگر پس از درهم شکستن نیروهای مخالف و پیروزی بر ارتش سفید چه مجوزی می توانست داشته باشد؟ واقعیت این بود که اصولاً شرط ضروری تسلط انحصارگرانه بلشویسم متضمن از میان برداشتن

احزاب و گروه‌های اپوزیسیون و مکانیسم‌های دموکراسی بود. چنانکه شرط ضروری استخدام کارمندان، مأموران و متخصصان بورژوازی در تحت سیطره نظام تک‌حزبی و قدرت مطلقه دولتی که به نام انقلاب و سوسیالیسم عمل می‌کرد، بدون پشت‌پا زدن به اهداف و آرمان‌های اعلام شده عملی نبود. سیاستی که هم‌زمان در لفافه‌ای از جنجال و هیاهو پیرامون دست یافتن به بالاترین مرحله رفاه و ترقی و رفع استثمار عرضه می‌شد.

همه این‌ها با برداشتی که بلشویسم از سوسیالیسم و ساختمان آن داشت مجاز و منطقی بودند. هدف، دیگر رفته رفته تنها بالا بردن تولید و ایجاد دستگاه عظیم اقتصادی بود. حزب، شوراها، اتحادیه‌ها، دموکراسی و بالاتر از همه انسان، در خدمت این هدف، در خدمت بالا بردن تولید به هر قیمت قرار می‌گرفت. هدفی که در دوران لنین با عنوان انجام انقلاب سوسیالیستی و در دوران استالین با ساختمان سوسیالیسم و مقدمات گذار به کمونیسم و دست یافتن به بهشت موعود تزئین شده بود.

کائوتسکی در این زمینه نوشت: رژیم پلیسی (چکا) در رفتار خود، دست‌کم بر ضد اس - ارها و منشویک نه تنها ملایم‌تر نشده، بلکه سرکوب شدید نیز یافته است. اعمال ترور که به عنوان وسیله‌ای برای دوران گذار در زمان جنگ به شمار رفته و قرار بود گویا فقط چند ماهی به عنوان وسیله‌ای برای دوران گذار به سوسیالیسم در نظر گرفته شود، اکنون در دوران صلح به کار گرفته می‌شود. اما این چگونه گذاری است؟ گذار به چه؟ به کمونیسم؟ یا انقلاب جهانی کمونیستی؟ یا اینکه اعمال ترور تنها از این جهت صورت می‌گیرد تا توده‌های مردم را به رژیم بلشویکی جلب کند؟ رژیمی که هرچه می‌گذرد از هدف‌های اعلام شده‌اش بیشتر فاصله می‌گیرد. (۳۷)

واقعیت این بود که ممنوعیت اپوزیسیون و تکیه بر دیکتاتوری تک‌حزبی از آغاز جزو برنامه بلشویک‌ها نبود. آن‌ها این ممنوعیت و انحصار همه‌ی

قدرت در دست خود را در آغاز به عنوان مرحله‌ای گذرا برای دفاع از خود و انقلاب تلقی می‌کردند. هرچند که رگه‌هایی از گرایش به انحصارطلبی و تأکید فوق‌العاده بر انضباط و مرکزیت افراطی، از همان آغاز در زمینه‌های عقیدتی بلشویسم به چشم می‌خورد.

جریان‌های درون حزب، از راست گرفته تا چپ، هیچ‌یک به شکلی مستمر و به عنوان اصلی خدشه‌ناپذیر نظام تک‌حزبی را مورد پرسش قرار نداده و به نفی آن نپرداختند. در دورانی که حزب به سوی نظام سیاست اقتصادی نوین متمایل شد نیز همه امید بر آن بود که «نپ» فرصت خواهد داد تا نفس تازه کنند و با بهبود اوضاع عمومی، زمینه بازگشت کارگران به حزب را فراهم آورند. اما بلشویسم جز تنفس هوای محیط اطراف خود چاره‌ای نداشت و فضای روسیه با سرکوب و تخطئه آزادی به اختناق آلوده شده بود. بلشویک‌ها با آلودن فضای سیاسی روسیه به اختناق، زمینه تنفسی خود را نیز مسموم کردند. تئمه دمکراسی که حتی در دوره جنگ داخلی، هنوز هرچند محدود موجود بود، با پایان گرفتن جنگ، هنگامی که پیروزی دیگر به امری مسلم تبدیل شده بود از میان رفت. اپوزیسیون در بیرون و با فاصله کوتاهی در درون حزب نیز ممنوع شد. گویی با شلیک آخرین گلوله در جنگ داخلی به حیات دمکراسی در روسیه نیز خاتمه داده شد.

تناقضات سیاست بلشویکی در اعمال سیاست اقتصادی نوین، همراه با هراس از رشد سرمایه‌داری به آنجا کشید که یک سال پس از آغاز «نپ»، لنین دستور «عقب‌گرد» را صادر کرد. قطع سیاست «نپ» چون بسیاری از سیاست‌های دیگر به ابتکار و دستور لنین صورت گرفت. واقعیت این بود که در میان برخی از رهبران برجسته بلشویسم نظریه ضرورت گسترش نظام سیاست اقتصادی نوین که شکوفایی اقتصادی را در پی داشت تقویت شده



بود. بر همین پایه سوکولنیکوف<sup>۱</sup> از رهبران برجسته بلشویسم پیش‌نهاد کرد تا در انحصار تجارت خارجی تغییراتی صورت گرفته و تسهیلاتی در بستن قرارداد با شرکت‌های خارجی ایجاد شود. این پیش‌نهاد در میان اعضای کمیته مرکزی حزب هوادارانی پیدا کرد. تمایل به این نظر برای لنین به معنی بازگشتی خطرناک به عقب بود که در نتیجه اعمال سیاست اقتصادی نوین و فشار بورژوازی غرب حاصل شده بود. او در یازدهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۲ ضمن بحث خود که موضوع اصلیش مسأله انحصار تجارت خارجی بود، شعار «پایان عقب‌نشینی - پایان امتیازات» را پیش کشید. این در واقع به معنی اصلاح دوباره سیاست «نپ» و نیز نتیجه نهایی نظریه لنین به شمار می‌رفت. لنین برخلاف اکثریت کمیته مرکزی حزب و برخلاف آنچه در ادبیات چپ شهرت یافته است هوادار محدود کردن «نپ» بود. نظریه‌ای که به طور سنتی مهر ضد سرمایه‌داری و خصالت تهی‌دستانه بلشویسم را بر پیشانی داشت.

واقعیت این بود که تجربه «نپ» و امکان بخشیدن به رشد روابط کالایی و گسترش بازار به عنوان شرایط نامساعد اجباراً پذیرفته شده و محدود می‌شدند. سرمایه‌داری در روسیه پس از انقلاب، هرچند هیچ‌گاه به عنصر مهمی در اقتصاد تبدیل نشد، اما حزب در باور خود همواره در هراس از چنین رخدادی بود. تجربه «نپ» نه تنها زمینه‌های استفاده از مکانیسم‌های بازار را نشان می‌داد، بلکه بر محدودیت‌های آن نیز گرایش داشت. اعمال این سیاست اقتصادی در واقع طرحی موقت در زندگی اجتماعی روسیه بود که نه به اندازه کافی توجیه شده و نه تحقق یافت. در ادبیات کمونیستی، سال‌هایی که بلشویک‌ها سیاست اقتصادی نوین «نپ» را تجربه می‌کردند، به عنوان دورانی ویژه، نمونه وار و طلایی در نظام لنینی ارزیابی شده‌اند. این ارزیابی فاقد

1- Sokolnikov, G. J.

اساس نظری محکم و استوار است.

در آغاز باید روشن شود که دوره لنین، با توجه به هدف‌های سیاسی، به هیچ وجه همگن نیست. دوره کمونیسم جنگی تا نیمه اول سال ۱۹۲۱، دوره وسعت ترور، اعمال روش‌های اداری و نظامی و ترور طبقاتی را نشان می‌دهد. دوره‌ای که حزب تحت نفوذ و حاکمیت لنین قرار دارد. در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ نوعی بریدگی به چشم می‌خورد که به عنوان دوران گذار به سیاست اقتصادی نوین «نپ» شهرت یافته است. دوره‌ای که روابط بازار و تجارت دوباره قانونی شده، چرخ‌های تولید به راه افتاده، وضعیت اجتماعی مردم بهتر شده و ترور طبقاتی فروکش کرده است. در این فاصله است که جامعه به حالت عادی رجعت می‌کند. باید توجه کرد که این دوره دوم حکومت لنین، یعنی فاصله سال‌های ۱۹۲۲ - ۱۹۲۱ بسیار کوتاه بوده است. تازه پس از مرگ اوست که «نپ» وسعت گرفته و آرامش اوضاع اجتماعی حاصل می‌شود. بهبود وضع زندگی قشرهای وسیع مردم و پایه گرفتن نسبی قانون از خصوصیات این دوره است. «نپ» شکوفاترین حد خود را در سال ۱۹۲۵ کسب کرد و این زمانی است که دیگر لنین حضور ندارد. از آن پس اوضاع پیچیده‌تر شده و قطع این سیاست که دوره اصلی زمان استالین را تشکیل می‌دهد از سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۲۸ آغاز می‌شود. اگر امروز از نوعی ارزیابی مثبت دوره لنین صحبت می‌شود، باید توجه کرد که این دوره مثبت تا حدود زیادی در سال‌های پس از مرگ او و آغاز قدرت گرفتن استالین تحقق یافت. چرا که بدون صحبت از ۶ - ۵ سال اجرای سیاست اقتصادی نوین (نپ) و ادامه آن که در پی کناره‌گیری لنین از سیاست انجام شد، تصمیم‌های سال ۱۹۲۱ پیرامون اجرای «نپ» و رفرم در نظام اقتصادی، تنها اتفاقی گذرا در سیاست لنینی را تشکیل می‌دادند که ارزش اشاره نداشتند. بر این پایه می‌توان ادعا کرد که در واقعیت امر، در این زمینه تفاوتی آشفتنی‌ناپذیر میان نظریه لنین

و استالین وجود ندارد. (۳۸)

در نوامبر سال ۱۹۲۰، هنگامی که تروتسکی در پنجمین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه به سیاست رسمی حزب پیرامون مسأله اتحادیه‌ها حمله کرد و به بحران عمیقی که در این زمینه وجود داشت اشاره کرد، اختلاف میان گروه‌بندی‌های درون حزب کمونیست نیز علنی شد و در دهمین کنگره حزب به اوج خود رسید. مطلب بر سر آن بود که در «کشور کارگران»، سرزمینی که به ادعای حزب، طبقه کارگر حکومت را در دست گرفته و به آزادی رسیده بود، اتحادیه‌های کارگری چه نقشی داشته و حزب چه نوع سیاستی را می‌بایست در قبال آن‌ها اتخاذ می‌کرد. مسأله اتحادیه‌های کارگری و بحرانی که بر سر آن در درون حزب برپا شد، در جوهر خود مسأله جدال میان گروه‌بندی‌های رهبری بر سر کسب قدرت در حزب و دولت بود.

مقدمات این اختلاف از مدت‌ها پیش، با پایان جنگ داخلی، هنگامی که وضعیت نظام حمل و نقل در روسیه در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود آغاز شد. در هشتمین کنگره حزب تصمیم گرفته شده تا به این وضعیت خاتمه داده شود و در پی آن بسیاری از کادرهای نظامی به این بخش منتقل شدند.

در ماه اوت ۱۹۲۰، تروتسکی رهبری کمیته مرکزی متحده کارگران کشتی‌رانی و راه‌آهن را برعهده گرفت. او با جلب پشتیبانی کمیته مرکزی حزب، طی اعلام فرمانی رهبران اتحادیه کارگران راه‌آهن را برکنار کرده و رهبری دیگری را بر جای آن نشانده. بدین ترتیب در فاصله کوتاهی موفق شد تا با استفاده از روش‌های نظامی، راه‌آهن روسیه را که تقریباً از بین رفته بود بازسازی کرده و به وضعیت آن سروسامان بخشد. تروتسکی به پیش‌نهاد لینن، علاوه بر سمت کمیسار جنگ که عهده‌دار بود، تصدی وظیفه کمیسار حمل و نقل را نیز برعهده گرفت. او کوشید تا سیاست نظامی کردن کار را که در

مورد راه آهن روسیه با موفقیت روبرو شده بود در اتحادیه‌های دیگر نیز به کار برد. این مسأله با مخالفت بسیاری از رهبران حزب، از جمله تومسکی رهبر اتحادیه‌های کارگری روسیه روبرو شد. در پی مخالفت تومسکی و عده‌ای دیگر از کارگزاران حزب مطلب به کمیته مرکزی ارجاع شد. در درون کمیته مرکزی حزب نیز پیرامون چگونگی اعمال سیاست اتحادیه‌ای اختلاف نظر به وجود آمده و اتخاذ تصمیم به دهمین کنگره حزب واگذار شد.

سیاستی که تروتسکی در مورد مسأله اتحادیه‌های کارگری طرح می‌کرد به نظریه نظامی کردن کار شهرت یافته است. در این سیاست از کارگران خواسته می‌شد چون اعضای ارتش کارگری تابع مقررات نظامی و دستورات فرمانده خود باشند. تروتسکی معتقد بود از آنجا که در روسیه دولتی کارگری بر سر کار است، اتحادیه‌ها می‌بایستی نقش قدیمی خود را که سخنگوی منافع کارگران در برابر دولت و سرمایه‌داران بوده‌اند کنار بگذارند. وظیفه آن‌ها این بود که طبقه کارگر را برای دست یافتن به هدف‌های تولید تربیت کرده، نظم بخشیده و سازمان دهند. این وظیفه‌ی اصلی و در واقع تنها وظیفه‌ای بود که تروتسکی برای اتحادیه‌های کارگری قایل بود. آنچه تروتسکی پیش‌نهاد می‌کرد، در واقع یکی شدن اتحادیه‌ها با دستگاه دولتی بود که در عمل هرگونه استقلالی را از آن‌ها سلب کرده و بر اعمال فشار بر اعضای اتحادیه‌ها و توده‌های کارگر و دهقان تکیه داشت. تروتسکی معتقد بود برای پایه‌ریزی سوسیالیسم در کشوری عقب‌مانده و دهقانی راهی جز فعالیت شبانه‌روزی، تحمل مشقات و از جان‌گذشتگی وجود ندارد؛ هر چند که این عملاً به کار گرفتن شیوه‌های اجبار را به همراه داشته باشد و نوعی از بوروکراتیسم را اجتناب‌ناپذیر کند. اما نظر به اینکه سیاست اجبار و اعمال فشار به طبقه کارگر به منظور رفع بحران، به منظور انجام هرچه سریع‌تر انباشت اولیه

سوسیالیستی و بالاخره سرانجام ساختمان سوسیالیسم و به دست دولت کارگری انجام می‌گیرد، نمی‌تواند استثمار تلقی شود. چراکه با حاکمیت دولت کارگری دیگر استثمار کارگران معنی نخواهد داشت.

تروتسکی اعلام کرد: «اساس نظامی کردن کار، شکلی از جبر دولتی است که بدون آن جانشین کردن اقتصاد سوسیالیستی به جای اقتصاد سرمایه‌داری حرف پوچی بیش نخواهد بود». (۳۹)

تروتسکی معتقد بود که در نظام سوسیالیستی شوروی، بر خلاف نظام سرمایه‌داری، وظیفه اتحادیه‌ها دفاع از حقوق کارگران نبوده، بلکه همکاری با دولت در تحقق بخشیدن به برنامه‌های اقتصادی است. او سیاست نظامی کردن کار مکانیسم فعال و نتیجه‌بخشی می‌دید که به وسیله آن می‌بایستی زمینه تحول اقتصادی فراهم شود. اما واقعیت این بود که اعمال چنین سیاستی، اتحادیه‌ها را به زائده دولت و نظام حکومتی تبدیل کرده و هرگونه خلاقیتی را از آنها سلب می‌کرد. با این همه تروتسکی امیدوار بود حزب را قانع کند که این حق دولت کارگری است تا چنین سیاستی را برای تحقق سوسیالیسم اعمال کند. او امیدوار بود کارگران را قانع کند تا بیشتر کار کنند و کمتر مزد بگیرند، چراکه دولت، دولتی کارگری است و آنچه انجام می‌دهد به صلاح آنان است. اما همواره پرسشی اساسی را بی‌پاسخ می‌گذاشت و آن اینکه اگر کارگران در برابر شیوه‌های اعمال فشار دولت مقاومت کرده و دست به اعتصاب زدند چه باید کرد؟ آیا پاسخ دولت سرکوب کارگران خواهد بود و اگر نه چه سیاستی اتخاذ خواهد شد؟ آیا در این صورت وجود اتحادیه‌ای که به دفاع از حقوق کارگران پردازد ضروری نخواهد بود؟ آیا نباید پرسیده می‌شد این کدام دولت کارگری است که شیوه اجبار و اعمال قهر و خشونت بر ضد کارگران را مجاز می‌شمارد و آن چگونه پرولتاریایی است که بر ضد دولت خودی به مقاومت برمی‌خیزد و سرانجام چگونه ممکن بود این تضاد منافع را توجیه

کرد؟

آنچه تروتسکی می‌گفت در واقع این بود که دولت کارگری، حزب پرولتری و پیشاهنگ طبقه، در بهترین حالت منافع آتی طبقه کارگر را نمایندگی می‌کردند و نه نیازهای فوری او را. در این صورت طبقه کارگری که بر ضد دولت کارگری به اعتراض برمی‌خاست به منافع درازمدت خود آشنا نبود و دولتی کارگری که بر ضد طبقه کارگر دست به خشونت می‌زد منافع کوتاه‌مدت خود را نمی‌شناخت. اما این جدایی میان منافع کوتاه‌مدت و خواسته‌های درازمدت طبقه از کجا سرچشمه می‌گرفت؟ از این به بعد دیگر پرسش این نبود که آیا طبقه کارگر می‌توانست به حزب و رهبرانش اعتماد کند یا نه. بلکه پرسش این بود که آیا حزب می‌توانست به طبقه کارگر اعتماد داشته باشد یا نه؟ طبقه کارگری که اگر از بلشویسم حمایت می‌کرد «انقلابی» و «آگاه» به منافع خود بود و اگر جز این رفتار می‌کرد دچار «انحراف» شده و تحت تأثیر عقاید خرده بورژوا منشانه منشویک‌ها یا عناصر فرمیست قرار گرفته بود!

در مقابل نظریه تروتسکی، نظریه گروه اپوزیسیون کارگری به رهبری شلیاپنیکوف و کولونتای<sup>۱</sup> قرار داشت که در میان کارگران صنایع فولاد دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای بودند. آن‌ها هوادار شرکت مستقیم کارگران در امر سازماندهی تولید بودند و عقیده داشتند که امر هدایت تولید بایستی از سوی خود تولیدکنندگان انجام شود.

در دسامبر ۱۹۲۰، شلیاپنیکوف نظریه هدایت مستقلانه صنایع از سوی اتحادیه‌های کارگری را مطرح کرد و اعلام نمود اتحادیه‌ها بایستی کلیه امور مربوط به اقتصاد کشور را در دست بگیرند. او در همان کنگره از نظریه تقسیم قدرت در سه زمینه صحبت کرد و اضافه کرد ضروری است تا قدرت بین

1- Kollontay, A.

حزب، شوراها و اتحادیه‌های کارگری تقسیم شود. گروه اپوزیسیون کارگری بر این نظر بود که هدایت شعبه‌های متفاوت صنعت بایستی با اتحادیه‌های تولیدی بوده و مجموعه صنایع به طور کامل توسط شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری روسیه هدایت شوند. روشن بود که چنین خواستی عملاً به معنی ایجاد تشکیلاتی بود که به صورت وزنه‌ای در برابر حزب درمی‌آمد. لنین در این زمینه در نهمین کنگره حزب گفت: «حزب کمونیست روسیه به هیچ وجه نمی‌تواند با این مطلب موافق باشد که حزب تنها رهبری سیاسی و اتحادیه‌ها رهبری اقتصادی را برعهده داشته باشند. این نظریه از دیدگاه ورشکستگان انترناسیونال دوم برمی‌خیزد» (۴۰)

اعضای گروه اپوزیسیون کارگری معتقد بودند که در پی تحقق دمکراسی کارگری در درون نظام دیکتاتوری پرولتاریا هستند. نظریه‌ی آنها در زمینه اقتصاد و مسأله اتحادیه‌ها که به دمکراسی تولیدی شهرت یافته بود از مدیریت دسته‌جمعی صنایع حمایت می‌کرد. این گروه هوادار تجدیدنظر جدی در سیاست مالی و تکیه بر روحیه مساوات‌طلبی بود. آنها بر این باور بودند که ضروری است به جای پرداخت حقوق، کالاهای ضروری به کارگران داده شده و مواد اصلی غذایی بدون جیره‌بندی و مجاناً در اختیارشان قرار گیرد. همچنین هزینه مسافرت، آموزش، کرایه مسکن و برق برای آنها مجانی شده و غذای روزانه در کارخانه‌ها به طور رایگان در اختیارشان قرار گیرد. آنها توضیح نمی‌دادند تحقق این نوع از کمونیسم که حتی از لحاظ تئوری حداکثر در اقتصادی با مازاد تولید فراوان قابل تصور بود، چگونه ممکن بود در فقر بی‌نهایت جامعه شوروی در دوره پس از جنگ داخلی امکان‌پذیر و قابل تحقق باشد. نمایندگان گروه اپوزیسیون کارگری هرچند نمی‌توانستند بدیلی جدی و قابل اجرا در برابر سیاست رهبری حزب ارائه دهند، اما با انتقادهایشان بر تضادهای اساسی جامعه شوروی انگشت گذاشته و معتقد

بودند دولت شوروی به سنگر بوروکراسی نوین و ممتازی تبدیل شده است. (۴۱)

در این میان لنین و اکثریت کمیته مرکزی در پی ایجاد نوعی توافق میان بلشویک‌ها بودند. لنین می‌خواست نوعی تناسب قوا میان گرایش‌های مختلف حزب به وجود آورده و بیشتر جنبه سیاسی مسأله را در نظر داشت. او در پی تضمین حق حاکمیت حزب بر اتحادیه‌ها بود و آنچه در نظر هواداران استقلال اتحادیه‌ها خطرناک می‌دید نتیجه‌ای بود که به اعتقاد او این نظریه به دنبال داشت. نتیجه‌ای که چیزی جز کاستن از اهمیت و نقش حزب دربر نداشت. لنین ضمن اظهار این مطلب که در مسأله اتحادیه‌ها با تروتسکی اختلاف نظر جدی ندارد اعلام کرد: اشتباه تروتسکی و هوادارانش در این نیست که در مسأله اتحادیه‌ها از شیوه جبر استفاده می‌کنند، برعکس، این خدمت آن‌ها به شمار می‌رود. اشتباه آن‌ها در این است که نمی‌فهمند چگونه به موقع و بدون درگیری خود را به اندازه کافی با جمعیت‌های اتحادیه‌ای تطبیق داده و فعالیت معمولی را در این زمینه پیش برند. (۴۲)

لنین بر این باور بود که کارگران بایستی از دولت کارگری خود دفاع کنند و هم‌زمان معتقد بود که ضروری است روزنه‌ای را برای تنفس اتحادیه‌ها و کارگران متشکل در آن باز گذاشت، چرا که در غیر این صورت حزب منزوی خواهد شد. او از هر زاویه‌ای که استدلال می‌کرد به حزب و حاکمیتش باز می‌گشت. در اندیشه لنین تشکیلات‌های توده‌ای پیش از انقلاب سکوی پرش به سوی قدرت بودند و پس از کسب قدرت وسیله‌ای در حفظ آن. به همین جهت دیری نپایید که اتحادیه‌ها که در عمل دولتی شده بودند، وظیفه‌ای جز توجیه سیاست‌های حزب و دولت و تسلیم در برابر آن نیافتند. واقعیت این بود که نظریه لنین علی‌رغم جنبه‌هایی از واقع‌گرایی، نه صراحت و تمامیت نظریه



تروتسکی را داشت و نه رمانتیسیم و آرمان‌گرایی گروه اپوزیسیون کارگری را. با این همه از آنجا که تصویر واقعی‌تری از اوضاع عمومی و تناسب قوا میان حزب و اتحادیه‌ها را به دست می‌داد و نه بر درگیری، که بر سازش میان جریان‌های متخاصم در حزب تکیه داشت و از تشنج موجود می‌کاست هواداران بیشتری یافت.

در چهارمین کنگره اتحادیه‌ها احزابی که ممنوع شده، اما عناصری از آن هنوز تا حدودی امکان فعالیت در اتحادیه‌ها را داشتند به سیاست حزب در این زمینه اعتراض کردند و خواستار استقلال اتحادیه‌ها شدند. نمایندگان بلشویسم بر اساس مشی عمومی حزب این اعتراض را غیراصولی و در تضاد با منافع حزب و طبقه کارگر ارزیابی کردند. این مطلب تازه‌ای نبود. مدت‌ها پیش زینوویف در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری خطاب به کارگرانی که خواستار استقلال اتحادیه‌ها بودند گفته بود: «از شما می‌پرسم چرا و از چه کسی می‌خواهید مستقل بمانید. از دولت خودتان؟».

او معتقد بود «استقلال اتحادیه‌ها» در حکومت کارگری معنی دیگری جز حمایت از خرابکاری را نمی‌دهد. لنین نیز در همین زمینه هواداران استقلال اتحادیه‌ها را عناصر عوام فریبی که بر بخش‌های عقب‌مانده طبقه کارگر تکیه دارند قلمداد کرده و اعلام کرد که در حزب برای عوام فریبان جایی وجود ندارد. (۴۳)

این ارزیابی از ماهیت هواداران استقلال اتحادیه‌ها، چنانکه لنین اعلام کرد به عناصر غیربلشویک محدود نمی‌شد. در چهارمین کنگره اتحادیه‌ها، ریازائف از عناصر برجسته حزب با ارائه قطعنامه‌ای از نهادهای مرکزی حزب خواست تا از دخالت در زندگی روزمره اتحادیه‌ها خودداری کنند. تومسکی رهبر اتحادیه‌ها که در آن کنگره حضور داشت، در این زمینه سکوت کرد و قطعنامه به تصویب رسید. این مطلب خشم فراوانی را در رهبری حزب

برانگیخت. لنین پس از آگاهی از ماجرا، ادامه فعالیت ریازائف در اتحادیه‌ها را ممنوع کرد و تومسکی نیز به ترکستان فرستاده شد و تا پایان سال ۱۹۲۱ عملاً در آنجا در تبعید به سر برد.

حزب برای جلوگیری از نفوذ گرایش‌های استقلال‌طلبانه در رهبری اتحادیه‌ها، بوخارین و رادک<sup>۱</sup> را به شورای اتحادیه‌های کارگری منتقل کرد تا ضمن نظارت بر کار اتحادیه‌ها و نمایندگی نظر رهبری حزب، نسبت به نقش این عناصر هوشیار باشند و اجازه ندهند آنچه در کنگره اتحادیه‌ها رخ داده بود تکرار شود.

با تشکیل دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱، اختلاف بر سر مسأله اتحادیه‌ها که در واقع نوعی جدال بر سر مسأله قدرت در حزب و دولت بود به مراحل نهایی خود نزدیک می‌شد. در این مبارزه، لنین برای نخستین بار پس از پایان جنگ داخلی به طور جدی با تروتسکی به مخالفت پرداخت. این مبارزه که در واقع آغاز افول ستاره اقبال تروتسکی به شمار می‌رفت، بیش از همه به سود استالین تمام شد. با تشکیل کنگره چنین به نظر می‌رسید که اختلاف پیرامون مسأله اتحادیه‌ها همه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد. اما قیام کرونشات و وضعیت فوق‌العاده‌ای که در نتیجه آن به وجود آمده بود همه چیز را تغییر داد. کنگره سریع‌تر از آنچه انتظار می‌رفت با تصویب قطعنامه‌ای که توسط زینوویف و با الهام از پلاتفرم ده نفر از اعضا برجسته رهبری حزب تهیه شده و نظریات لنین و اکثریت کمیته مرکزی را بیان می‌کرد به کار خود پایان داد. طرح تروتسکی و گروه اپوزیسیون کارگری که هر یک جداگانه به رأی گذاشته شده بودند موفقیتی حاصل نکردند. تروتسکی علی‌رغم تعدیلی که در طرح خود به وجود آورد موفق نشد مخالفان نظریه اکثریت را بر پایه طرح خود متحد کند. اشتباه او در این بود که مخالفان را نه

1- Radek, K.

در دستگاه رهبری حزب، بلکه در میان اپوزیسیون جستجو کرده و در مخالفت با آن با لنین هم‌زبان باشد.

در پایان جدال بر سر مسأله اتحادیه‌ها، نشانه‌هایی از آغاز قدرت گرفتن استالین به چشم می‌خورد. با چیرگی لنین بر تروتسکی و گروه اپوزیسیون کارگری، دامنه نفوذ استالین گسترش یافت و او دیگر در انتظار کسب قدرت روزشماری می‌کرد.

# سال‌های انتظار

در آغاز سال‌های تجربه «نپ»، آخرین سنگ‌های اپوزیسیون به تسخیر حزب حاکم درآمد و اپوزیسیون غیربلشویکی هر نوع امکانی برای فعالیت سیاسی را از دست داد و به نیرویی پراکنده و غیرفعال تبدیل شد. این روند که با انحلال دفاتر اپوزیسیون و اخراج آخرین عناصر آن از اتحادیه‌ها قطعی شده بود، دیگر روزنه‌امیدی برای ادامه مبارزه در جو اختناق را باز نگذاشته بود. عناصر اپوزیسیون یا در زندان و تبعید به سر برده یا تسلیم مقدرات شده و دست از سیاست شسته بودند. رهبران برجسته اپوزیسیون که سالیان سال همگام با لنین و یارانش در مهاجرت، همه‌زندگی را بر سر مبارزه با تزارسم گذاشته بودند، به مهاجرتی مجدد روی آورده و روسیه را ترک کردند. آن‌ها که نمی‌خواستند تسلیم مقدرات شده و دست از مبارزه بردارند، در مهاجرت دست به سازماندهی نیروهایی که جان سالم بدر برده بودند زدند و با ادامه مبارزه، کوشش مجددی را برای تحقق آزادی و دموکراسی در روسیه آغاز کردند. کوششی که بدون کمترین دستاوردی بی‌نتیجه ماند.

در روسیه اما مجموعه روندی که از همان نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر با ممنوعیت و سرکوب اپوزیسیون غیربلشویکی آغاز شده و با غلبه بر قیام‌کرونشات تظاهری خونین یافته بود همچنان ادامه داشت. این سیاست که سال‌ها آزمایش و تجربه شده و ریشه دوانده بود، دیگر با تثبیت خود به واقعیتی مسلم در جامعه‌ی روس بدل می‌شد. حزب بلشویک که با چیرگی قطعی بر اپوزیسیون غیربلشویکی مانع بزرگی را از سر راه خود برداشته بود،

در صدد بود تا زمینه‌های ممنوعیت و سرکوب اپوزیسیون در درون حزب را نیز بر بنای محکمی استوار سازد. تصمیمات دهمین کنگره حزب در این زمینه، رسمیت بخشیدن به این روند غیردمکراتیک بود. حزب در این کنگره با تصویب دو قطعنامه در زمینه سیاسی و تشکیلاتی بر هر گونه فعالیت قانونی اپوزیسیون در درون حزب نیز خط بطلان کشید. هرچند که با پایان کار دهمین کنگره حزب مبارزه خاتمه نیافته و بعدها در اشکال مختلف در کوشش برای تحقق آزادی و دمکراسی در حزب ادامه یافت، اما مصوبات آن کنگره ضربه‌ای قطعی بر پیکر اپوزیسیون در درون حزب و بر پیکر آزادی و دمکراسی حزبی به شمار می‌رفت.

نظامی که مصوبات دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ پیرامون مسأله فراکسیون‌های حزبی و ممنوعیت آن‌ها پایه‌ریزی کرد، بعدها به یک اصل سیاسی و تشکیلاتی خدشه‌ناپذیر در احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیسم واقعاً موجود تبدیل شد. از آن پس، تشکیل فراکسیون در درون حزب به مثابه مانعی در راه وحدت تلقی شده و به عنوان وسیله‌ای در کمک به دشمنان انقلاب و ساختمان سوسیالیسم تلقی شد. بر همین پایه و در پی دست یافتن به ممنوعیت فراکسیون‌ها در حزب بود که لنین مبارزه اصلی را در کنگره متوجه گروه اپوزیسیون کارگری ساخت. او کوشید تا از لحاظ سیاسی مجوزی برای این مبارزه بیابد و قیام کرونشات این مجوز را فراهم ساخته بود. هرچند که رابطه مستقیمی میان قیام کرونشات و گروه اپوزیسیون کارگری به چشم نمی‌خورد و نمایندگانش اصرار داشتند نشان دهند رابطه‌ای با آن قیام ندارند، اما تشابه خواسته‌ها و مواضع آن‌ها برای رهبری حزب کافی بود.

خواسته‌های قیام کرونشات در موارد بسیاری با نظرات گروه اپوزیسیون کارگری تطابق داشت و این نشانه‌ی آشکار و خطرناکی بود که رهبری حزب را در اتخاذ تصمیمات جدی درباره اپوزیسیون مصرّ می‌نمود. تا کتیک رهبری

حزب این بود که قیام کرونشات را به نیروهای ضدانقلاب و قدرت‌های خارجی منتسب کرده و تمایل اپوزیسیون به آن یا تشابه خواسته‌های میان آن‌ها را وابستگی به ضدانقلاب قلمداد کند. لنین در سخن‌رانی خود هنگام گشایش دهمین کنگره حزب، گروه اپوزیسیون کارگری را خطری برای انقلاب تلقی کرده و اعلام کرد انحراف سندیکایی انحرافی آنارشیستی است و اپوزیسیون کارگری که خود را پشت پرورلتاریا پنهان کرده است پدیده‌ای آنارشیستی و خرده‌بورژوایی محسوب می‌شود. (۴۴)

درواقع قیام کرونشات، وضعیت بحرانی کشور و ضرورت تغییرات اساسی در زمینه اقتصاد که گذار به سیاست اقتصادی نوین را ایجاب کرده بود، رهبران بلشویسم را مصمم ساخته بود تا هر چه زودتر به مسأله اپوزیسیون در درون حزب خاتمه بخشند. آن‌ها ضروری می‌دیدند تا برای دست یافتن به موفقیت‌های سریع و جلب حمایت کارگران که هر روز بیشتر از بلشویسم روی‌گردان می‌شدند، در درجه اول مشی حزب را روشن کرده و گریبان خود را از بحث‌های بی‌پایان و کشمکش‌های درون حزبی آزاد کنند. زمینه انتخاب این سیاست با سرکوب اپوزیسیون در خارج از حزب آماده شده بود. بلشویسم مدت‌ها بود که با ممنوع ساختن اپوزیسیون در روسیه گریبان خود را از انتقادات و مخالفت‌های دیگراندیشان آزاد ساخته و می‌کوشید تا در حزب نیز چنین کند. پس در پی سخن‌رانی لنین و دیگر رهبران بلشویسم پیرامون انحرافات اپوزیسیون و زمینه‌ای که از مدت‌ها پیش برای ممنوع ساختن آن ایجاد شده بود، کنگره خود را برای محکومیت سیاسی اپوزیسیون آماده می‌ساخت. در قطعنامه‌ای که به همین منظور و با عنوان «انحراف سندیکایی و آنارشیستی در حزب ما» تنظیم شده و به تصویب رسید اعلام شده بود: «این انحراف از یک سو ناشی از ورود عناصری به حزب است که جهان‌بینی کمونیستی را کاملاً نپذیرفته و از سوی دیگر نتیجه نفوذ عناصر

خرده‌بورژوازی در پرولتاریا و حزب کمونیست است. پدیده‌ای که در کشور ما بسیار قوی است و به خصوص در لحظاتی که وضعیت توده‌ها به نحوی جدی خراب‌تر شده است، به طور اجتناب‌ناپذیری به سوی آنارشیزم نوسان دارد.»

گام بعدی تصویب قطعنامه «درباره وحدت حزب» بود که این محکومیت را از لحاظ تشکیلاتی تکمیل می‌کرد. «کنگره توجه همه اعضا را به این واقعیت جلب می‌کند که در لحظه کنونی مجموعه‌ای از شرایط باعث تقویت نوساناتی در میان خرده‌بورژوازی شده است... ضروری است تا همه کارگران آگاه نسبت به مضرات و عدم تحمل تشکیل هر نوع فراکسیون آگاه باشند. تشکیل فراکسیون که در عمل به طور اجتناب‌ناپذیری به تضعیف کار متحدانه و تکرار مکرر خرابکاری‌های دشمن در حزب حاکم منجر می‌شود. خرابکاری‌هایی که در پی عمیق‌تر کردن انشعاب بوده و می‌کوشند از آن در جهت هدف‌های ضدانقلابی بهره‌برداری کنند.»

حزب بر پایه این استدلال نتیجه می‌گرفت که: «کنگره‌ی حزب انحلال بدون استثنای همه گروه‌هایی که به محور این یا آن پلاتفرم جمع شده‌اند را اعلام کرده و به همه سازمان‌ها دستور می‌دهد به طور جدی بر ضد هر نوع فراکسیون بازی قد علم کرده و آن را خاموش سازند... عدم توجه به این تصمیم، اخراج فوری و بدون قید و شرط از حزب را به دنبال خواهد داشت.» (۴۵)

قطعنامه همچنین اشاره می‌کرد که وجود اپوزیسیون در حزب باعث شده است تا ضدانقلاب جرات کند در کرونشات دست به قیام بزند. به عبارت دیگر قیام کرونشات به روشنی به عنوان وسیله‌ای در دست رهبری حزب برای از میان برداشتن اپوزیسیون مورد استفاده قرار می‌گرفت.

آخرین بند این قطعنامه که تا ژانویه ۱۹۲۴، یعنی تا هنگام تشکیل



سیزدهمین کنفرانس حزب مخفی نگاه داشته شده و هنگام محکوم کردن تروتسکی به فعالیت ضدحزبی انتشار یافت به رهبری حزب اختیار کامل می داد تا اعضای متخلف کمیته مرکزی را از حزب اخراج کند. در آن قطعنامه اشاره شده بود که برای دست یافتن به انضباطی آهنین و زدودن هر نوع فراكسیون بازی و تحقق بالاترین درجه‌ی وحدت، کنگره حزب به کمیته مرکزی اختیار تام می دهد. کمیته مرکزی می تواند در صورت خدشه دار شدن انضباط یا فعالیت فراكسیونی، همه‌ی مجازات‌های معمول شده تا اخراج از حزب را در مورد اعضای متخلف عملی کند. اجرای این حکم در مورد اعضای کمیته مرکزی حزب منوط به موافقت دوسوم اعضای این ارگان می شد.

بدین ترتیب کنگره با تصویب این دو قطعنامه نه تنها بر مجموعه نظرات اپوزیسیون در زمینه حقوق و نقش اتحادیه‌ها در مدیریت اقتصادی کشور خط بطلان می کشید، بلکه با گذشته‌ی خود نیز تصفیه حساب می کرد. چرا که این‌ها نظریاتی بودند که در گذشته، اگر چه با سایه روشن‌هایی، بارها و بارها در کنگره‌های حزبی به تصویب رسیده بود و گناه اپوزیسیون این بود که در حفظ و تحکیم آن‌ها اصرار می ورزید.

در زمینه‌ی مسأله آزادی فراكسیون‌ها نیز مطلب به همین ترتیب بود. تاریخ حزب بلشویک نشان می داد که مبارزه درونی و تشکیل فراكسیون در حزب همواره معمول بوده و این نخستین بار بود که آزادی اعضای آن تا این درجه زیر پا گذاشته می شد. حتی در سال‌های جنگ داخلی نیز تشکیل فراكسیون ممنوع نشده و آن‌ها آزادی فعالیت داشتند، و می توانستند ارگان جداگانه خود را نیز منتشر کنند. لنین نیز سال‌ها پیش از آن، از اصل آزادی فراكسیون در حزب دفاع کرده بود. او در جریان مبارزه حاد در چهارمین کنگره حزب در سال ۱۹۰۷ در لندن، از اصل مبارزه آشکار میان جریان‌های مختلف حزب

حمایت کرده و نوع دیگری استدلال می‌کرد: «هیچ حزب توده‌ای و طبقاتی نمی‌تواند بدون روشن بودن وجود جریان‌های مختلف در درونش، بدون مبارزه آشکار میان گرایش‌های متفاوت آن و بدون آگاهی توده‌ها در این زمینه که کدام رهبر یا سازمان حزبی این یا آن مشی را نمایندگی می‌کند وجود داشته باشد.» (۴۶)

باید توجه کرد که پس از سال ۱۹۰۷، به دنبال ممنوعیت دوباره و تلاشی سازمان‌های بلشویکی از سوی رژیم تزاری، بلشویک‌ها مجبور شدند باز به اشکال مبارزه مخفی که امکان ناچیزی برای اعمال روابط دمکراتیک سازمانی باقی می‌گذاشت رجعت کنند. اما این رجعت به مبارزه مخفی و عدم امکان آزادی فعالیت برای فراکسیون‌ها در درون حزب هنگامی رخ داد که حزب به اجبار در شرایط غیرقانونی مبارزه می‌کرد. چهار سال پس از پیروزی انقلاب دیگر حزب بلشویک در وضعیتی کاملاً متفاوت قرار داشت و به حزب حاکم بدل شده بود. پس ممنوعیت فراکسیون‌ها و از میان برداشتن آزادی در درون حزب دیگر چه مجوزی می‌توانست داشته باشد؟ اگر تا دیروز سرکوب مخالفان و ممنوعیت جریان‌های سیاسی در بیرون از حزب به بهانه جنگ داخلی و خرابکاری‌های ضدانقلاب توجیه می‌شد، دیگر پس از تار و مار کردن آن‌ها و از میان برداشتن اپوزیسیون غیربلشویکی چه خطری حزب را تهدید می‌کرد؟ دیگر چه مجوزی وجود داشت تا حزب بلشویک، آن‌گاه که قدرتش نسبت به گذشته بیش از پیش تثبیت شده بود، در ادامه‌ی سرکوب و اعمال دیکتاتوری اصرار ورزیده و آزادی را، حتی در صفوف خود از میان بردارد؟ آیا این ضرورت چیز دیگری جز ادامه منطقی راه بی‌بازگشتی نبود که بلشویسم در انحصار قدرت و در سرکوب دیگراندیشان از همان نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر در آن گام نهاده بود!

بدیهی است که سرکوب مخالفان و ممنوعیت احزاب و گروه‌های سیاسی

اپوزیسیون نه با برنامه و بر پایه طرحی از پیش آماده شده، که نتیجه و محصول یک حرکت بطنی و گرایش عمیق و ریشه‌دار اجتماعی بود. این گرایش، بحران موجود را به بحران در حزب بلشویک بدل ساخت. دیگر زمان آن رسیده بود که ممنوعیت احزاب اپوزیسیون و خفه کردن صدای آزادی‌خواهی، عواقب شوم خود را در حزب کمونیست شوروی نیز باقی گذارد.

«بلشویک‌ها هنگامی که نظام چند حزبی را از میان می‌بردند نمی‌دانستند که این امر چه نتایجی را برای خود آن‌ها به بار خواهد آورد. آن‌ها تصور می‌کردند که خود خارج از این نظام قرار خواهند گرفت... آن‌ها درک نمی‌کردند هنگامی که در خارج از صفوف خود هر نوع برخورد عقیده‌ای را ممنوع کنند، قادر نخواهند بود آزادی بیان را در درون خود حفظ کنند. آن‌ها نمی‌توانستند این حقوق را تنها برای خود قایل باشند، هنگامی که حقوق دمکراتیک را از جامعه سلب می‌کردند.» (۴۷)

مسأله‌ی مبارزه آشکار میان جریان‌های مختلف در حزب که لنین در گذشته ضرورت آن را تأکید کرده بود، در عمل معنی دیگری جز شکل گرفتن فراکسیون‌های مختلف نداشت. سوای این، مطلب نه بر سر پذیرش یک اصل تشیکلاتی مجرد، بلکه بر سر واقعیتی بود که در عمل در حزب بلشویک جریان داشته و همه‌ی زندگی پر مخاطره و مملو از مبارزه‌اش را تشکیل می‌داد. مصوبات دهمین کنگره حزب پیرامون ممنوعیت تشکیل فراکسیون، با چگونگی پیش‌برد مبارزه درونی حزب بلشویک در گذشته قرابتی نداشت و با همه معیارها و اصول دمکراتیک نیز در تضاد بود.

رادک عضو برجسته رهبری حزب بلشویک پیرامون مصوبه‌ای که در این زمینه تصویب شد گفت: «احساس می‌کنم در اینجا تصمیمی اتخاذ می‌شود که هنوز معلوم نیست بر ضد چه کسی می‌تواند به کار رود... روشن نیست که این تصمیم چگونه تحقق یافته و چه مشکلاتی را به همراه خواهد داشت. اما

رفقایی که این قطعنامه را پیش نهاد می کنند معتقدند چون شمشیری است که بر ضد دیگران دیشان نشانه گرفته شده باشد. من علی رغم اینکه به آن قطعنامه رأی موافق دادم، احساس می کنم این شمشیر می تواند بر ضد ما نیز به کار گرفته شود. اما علی رغم این مطلب از آن تصمیم دفاع می کنم... در چنین لحظه ای بی تفاوت است که این شمشیر بر ضد چه کسی می تواند نشانه گرفته شود. در چنین لحظه ای ضروری است این تصمیم گرفته شده و اعلام شود: بگذار کمیته مرکزی در لحظه ای خطر چنانچه ضروری تشخیص دهد، شدیدترین تصمیمات را بر ضد بهترین رفقا به کار ببندد. آنچه مهم است مشی روشن کمیته مرکزی است. بهترین کمیته مرکزی ها هم می توانند اشتباه کنند. اما این به اندازه خطر نوساناتی که با آن روبرو هستیم اهمیت ندارد.» (۴۸)

اپوزیسیون بلشویکی با تن دادن به نظام تک حزبی و پذیرفتن ممنوعیت احزاب سیاسی، دیگر توانایی چندانی برای مقاومت در برابر اقدامات انحصارطلبانه و ضددمکراتیک در درون حزب را نداشت. هنگامی که به نام «انقلاب»، به نام «حفظ وحدت» و به نام «مبارزه با تزلزل»، سرکوب اپوزیسیون غیربلشویکی «ضروری» شده بود، هنگامی که اپوزیسیون در درون حزب، علی رغم همه تمایلاتش در قبال همه ی آن اقدامات سکوت اختیار کرده و به اعتراض و مقاومتی گذرا بسنده کرده بود، دیگر چه تضمینی وجود داشت تا بتواند در برابر اعمال همین روش در درون حزب از خود مقاومت نشان دهد؟ با تکیه بر کدام استدلال و با ایستادگی بر کدام زمینه ی تئوریک برای مقاومت اپوزیسیون مجالی مانده بود؟ مگر نه اینکه حزب بلشویک مختار بود به نام دفاع از انقلاب و به نام «مبارزه با تزلزل» مخالفان را سرکوب کند. پس هنگامی که دامنه ی این «تزلزل» به درون حزب کشیده شده و سرکوب مخالفان، حتی در درون نیز «ضروری» تشخیص داده شد، اپوزیسیون چاره ای جز تسلیم نیافت. مگر ممکن بود آزادی را از جامعه سلب کرد و تنها در درون

حزب در برخورداری از آن حق ویژه‌ای قابل شد. حزب لنینی هنگامی که روسیه‌ی غیربلشویک را به سکوت وادار کرد، می‌بایستی دست‌آخر خود را نیز به خاموشی محکوم سازد. دور باطلی که آغاز شده بود به نتایج منطقی خود نزدیک می‌شد. برای رهبری حزب دیگر پذیرش جهان‌بینی، قبول مارکسیسم و یا حتی خط‌مشی عمومی حزب کافی نبود. رهبری حزب سیاستی را موعظه می‌کرد که اطاعت و کرنش به مواضع اکثریت و فراکسیون حاکم در حزب را طلب می‌کرد. نظریه‌ای که مشی غالب در حزب را قاعدتاً مشی کارگری ارزیابی می‌کرد و هر مشی دیگری را غیرکارگری و نتیجه‌ی نفوذ عناصر بورژوازی در حزب محسوب می‌نمود. بر همین زمینه بود که هر کوشش اپوزیسیون در اعمال نظریاتش مردود شمرده شده و به عنوان نشانه‌ای از اعمال نفوذ بورژوازی در حزب به شمار می‌آمد. در نتیجه‌ی ادامه منطقی همین سیاست بود که با قدرت گرفتن استالین، عناصر برجسته اپوزیسیون که عمری را در راه انقلاب و جنبش کارگری صرف کرده بودند به بهانه‌های غریب از حزب اخراج شده و در اردوگاه‌ها و زندان‌ها جان باختند. اتهام آن‌ها اغلب این بود که بنا بر مخالفت با مشی فراکسیون حاکم در حزب، اجباراً منافع خرده‌بورژوازی را نمایندگی کرده و یا اصولاً مزدبگیران بورژوازی بین‌المللی و جاسوسان حکومت‌های سرمایه‌داری غرب بوده‌اند.

بدین ترتیب اختلاف‌نظر اپوزیسیون با فراکسیون حاکم در رهبری حزب صرفاً اختلاف‌نظر بر سر چگونگی اعمال سیاست در دست یافتن به آرمانی یگانه محسوب نمی‌شد. اگر اختلافی وجود داشت و جریان معینی در حزب کوشش می‌کرد بر پایه نظریاتش فراکسیونی را متشکل کند این جریان حق حیات نداشت. از این دیدگاه فعالیت فراکسیونی به معنی دشمنی با حزب قلمداد شده و آن را به سوی «تزلزل» سوق می‌داد. بر همین زمینه بود که لنین هر نوع فعالیت فراکسیونی را خلاف وحدت حزب، خلاف اصول و آرمان‌های

جنبش کارگری، انقلاب و سوسیالیسم قلمداد می‌کرد. بر این پایه، فراکسیون و فعالیت فراکسیونی در درون حزب از لحاظ تاریخی ناحق و مردود شمرده شده و ضروری بود تا ممنوع اعلام شود.

در برابر چنین سیاست نابخردانه‌ای اپوزیسیون به تسلیم تن درداد. تسلیم در برابر «ضرورتی» که محصول ناگزیر سیاست انحصارطلبانه بلشویسم بود. اپوزیسیون در برابر این سیاست نابخردانه عملاً تسلیم مقدرات شده و خطری را که رادک به آن پی برده بود نادیده گرفت. از محتوای کلام رادک چنین برمی‌آمد که امیدی جز تسلیم به سرنوشت برایش باقی نمانده بود و این تسلیم به سرنوشت و این باور مقدسانه به حقانیت خدایی حزب، همه‌ی زندگی اپوزیسیون را از ممنوعیت فراکسیونی لنینی تا بازداشتگاه‌های استالینی رقم زد.

سرنوشت رادک و مجموعه‌ی اپوزیسیون در واقع تسلیم به مقدرات راه بی‌بازگشتی بود که بلشویسم از مدت‌ها پیش در آن گام نهاده بود. این سرنوشت مٔهر تزلزل و عدم قاطعیت اپوزیسیون در ایستادگی تا به آخر بر سر دمکراسی و ضرورت آن را بر پیشانی داشت. گویی این سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنینی بود که با گام‌های استوار به سوی بازداشتگاه‌های استالینی پیش میرفت. رادک در میان بازداشت شدگان بود. گویی حکم جلب او در دهمین کنگره حزب کمونیست شوروی به تصویب رسیده بود. حکمی که او خود بدان رأی اعتماد داده بود!

رهبران بلشویسم پیش از پایان کنگره، یکی پس از دیگری به ضرورت نفی حقوق و آزادی تشکیل فراکسیون پرداخته و دبری نپائید که یکی پس از دیگری قربانی این رفتار شدند. بوخارین که به عنوان با فرهنگ‌ترین عضو رهبری حزب بلشویک شهرت یافته بود، در برابر تقاضای اپوزیسیون که

خواستار ادامه فعالیت فراکسیون‌ها در حزب بود گفت: «اپوزیسیون به این ترتیب به سوی تشکیل حزب دومی پیش رفته و «دیکتاتوری پرولتاریا» را قربانی «آزادی‌های سیاسی» می‌نماید».

تروتسکی نیز در حمله به گروه اپوزیسیون کارگری و نفی دمکراسی درون حزبی با لنین هم‌زبان شده و به توجیه دیکتاتوری و روابط غیردمکراتیک پرداخت. او در کنگره، پیرامون مسأله دمکراسی و نقش گروه اپوزیسیون کارگری چنین گفت: «اپوزیسیون کارگری با شعارهای خطرناکی به میدان آمده و از اصول دمکراتیک معبودی ساخته و می‌توان گفت که حق کارگران در انتخاب نمایندگانشان را ماورای حزب قرار داده است. گویی حزب حق ندارد دیکتاتوری خود را اعمال کند. حتی اگر این دیکتاتوری موقتاً با ندای گذرای دمکراسی کارگری در تضاد بیفتد... ما اکنون باید آگاهی نسبت به حق حیات تاریخی حزب را به وجود آوریم. طبیعی است که دمکراسی کارگری تنها شیوه‌ای است که به کمک آن می‌توان توده‌ها را هرچه بیشتر به زندگی سیاسی جلب کرد. با این همه دیکتاتوری نمی‌تواند در هر لحظه به اصول صوری دمکراسی کارگری تکیه کند.» (۴۹)

در پایان کار کنگره لنین روش آشتی‌جویانه‌ای را پیش گرفت. او اعلام کرد از هر پیشنهاد مفید اپوزیسیون کارگری در زمینه کنار گذاشتن عناصر غیر پرولتری از حزب و مبارزه با بوروکراسی و تقویت ابتکار کارگران استقبال و حمایت خواهد کرد. هنگامی که موضوع انتخاب رهبری حزب در کنگره پیش آمد، لنین مصمم بود به هر قیمتی که شده شلیاپنیکوف، رهبر گروه اپوزیسیون کارگری را متقاعد کند که علی‌رغم همه اختلافات به عضویت کمیته مرکزی حزب درآید.

شلیاپنیکوف از اعضای قدیمی حزب بود و در آستانه انقلاب اکتبر،

هنگامی که لنین هنوز در تبعید بود، همراه با مولوتوف<sup>۱</sup> مسئولیت سازماندهی مبارزه بلشویک‌ها در روسیه بر ضد تزارسم را برعهده داشت.

مدودف<sup>۲</sup> محقق روس، پیشنهاد لنین به شلیاپنیکوف را، آن هم در اوج اختلافات نشانه‌ای از اعتقاد رهبر بلشویسم به اصول و معیارهای دمکراتیک در مبارزه درون حزبی می‌داند. محققان دیگری چون کولاکوفسکی<sup>۳</sup>، این پیشنهاد را تنها یک مانور لینی ارزیابی می‌کنند. (۵۰)

پنج ماه پس از انتخاب شلیاپنیکوف به عضویت در کمیته مرکزی، او بار دیگر سیاست اقتصادی دولت را مورد حمله قرار داد. در پی این واقعه، لنین در نشست کمیته مرکزی خواستار اخراج او از حزب شد. اما در رأی‌گیری موفق نشد دوسوم آراء را به دست آورده و تصمیم خود را اجرا سازد. با این همه کمیته مرکزی به شلیاپنیکوف اخطار کرد چنانچه به روش خود ادامه دهد از حزب اخراج خواهد شد. سرانجام دیری نپایید که از حزب اخراج شده و مجبور به مهاجرت به خارج شد. او در سال‌های طولانی مهاجرت با شغل نجاری روزگار گذراند تا این که در بازگشت به روسیه دستگیر و تیرباران شد. (۵۱)

دهمین کنگره حزب با پیروزی قطعی لنین و اکثریت کمیته مرکزی حزب خاتمه یافت. حمایت تروتسکی از مواضع لنین پیرامون ممنوعیت فراکسیون‌ها، نه تنها موقعیتش را در حزب تقویت نکرد، بلکه در نهایت به تضعیف او و هوادارانش منجر شد. در نخستین نشست کمیته مرکزی حزب پس از کنگره دهم، کرستینسکی<sup>۴</sup>، پره اوبراشنسکی<sup>۵</sup> و سربریانیکوف<sup>۶</sup>، دبیران حزب و اعضای قدیمی کمیته مرکزی که در مسأله اتحادیه‌ها در کنار

1- Molotov, V. M.

2- Medvedev, R.

3- Kolakowski, L.

4- Krestinsky, N.

5- Preobrazhensky, E.

6- Serebryanikov, I.



تروتسکی قرار داشتند کنار گذاشته شدند. آن‌ها نه تنها از مقام دبیری حزب و عضویت در دفتر تشکیلات، بلکه از عضویت در کمیته مرکزی نیز برکنار شدند. جای آن‌ها را مولوتوف، یاروسلاوسکی<sup>۱</sup> و میخائیلوف<sup>۲</sup> که جزو یاران استالین به شمار می‌آمدند پر کردند. در میان اعضای جدید کمیته مرکزی و کاندیداهای عضویت، کسان دیگری نیز که به هواداری از استالین شهرت داشتند دیده می‌شدند.

بدین ترتیب کنگره دهم حزب که لنین در تصمیمات آن نقش فعال و درجه اولی داشت، به شکست قطعی اپوزیسیون انجامید. این شکست بیش از هر چیز محصول اطاعت کورکورانه و کرنش در برابر اصول و عقایدی بود که امر وحدت حزب و حقانیت بی‌چون و چرای آن را ماورای هر نوع تفکر و منش دمکراتیک قرار می‌داد. هراس دائمی از انشعاب و از هم‌گسیختگی حزب و خطرات عظیمی که به بار می‌آورد، سرنوشت اپوزیسیون را همواره بین ایستادگی بر سر آرمان و مصالحه و کنار آمدن روی آن به بازی می‌گرفت. اپوزیسیون بلشویکی نیاز به دمکراسی و آزادی را تنها در درون حزب طلب می‌کرد و نه در مجموع جامعه و به همین جهت هیچ‌گاه به نحوی جدی پا را از مرزهای مبارزه در چارچوب قراردادهای حزبی و آنچه رهبری آن دیکته می‌کرد فراتر نگذاشت. اپوزیسیون بر پایه همان قراردادها و شرایطی پیکار می‌کرد که برای از میان برداشتنش به مبارزه برخاسته بود. روشن است که ویژه‌گی‌های تاریخی و فرهنگی جامعه روس و دشواری‌های اقتصادی در نحوه و چگونگی مبارزه اپوزیسیون تأثیر نامطلوبی داشتند. اپوزیسیون در هر گام خود با این خطر روبرو بود که مبادا مبارزه‌اش به انشعاب در حزب و از دست رفتن دستاوردهای انقلاب بلشویکی بینجامد و این خط سرخی بود که سرنوشت اپوزیسیون را در همه دوران‌های مبارزه درون حزبی ترسیم

1- Yaroslavsky, E.

2- Mikhailov, N. K.

می‌کرد.

با پایان کار کنگره، هرچند که فراکسیون‌ها عملاً هنوز موجود بودند، اما دیگر ضربات قطعی بر پیکر اپوزیسیون در درون حزب وارد آمده و نتایج ضددمکراتیک خود را بروز داده بود. نتیجه اصلی کار کنگره، تا آنجا که به آینده رهبری حزب مربوط می‌شد هموار کردن راه استالین بود. سال‌های انتظار برای جانشین لنین به پایان می‌رسیدند.

# سال‌های چیرگی

با پایان کار دهمین کنگره حزب اپوزیسیون کوشش دیگری را برای دست‌یابی به هدف‌های موردنظرش آغاز کرد. این کوشش بیش از همه در زمینه مبارزه با بوروکراسی در ارگان‌های حزب و دولت بود. اپوزیسیون می‌خواست با تقویت پایه‌های کارگری در حزب از دستاوردهای انقلاب حراست کرده و از انحراف آن جلوگیری کند. در واقع پس از ناآرامی‌های بهار سال ۱۹۲۱، نارضایتی زیادی در میان کمونیست‌ها نسبت به دولت و رهبران حزب دیده می‌شد. بسیاری از عناصر ناراضی حزب بر این باور بودند که رشد اعتراضات در کشور نتیجه بوروکراسی و نفوذ عناصر خرده‌بورژوا به درون حزب است. این واقعیت تا آنجا که به رشد بی‌سابقه اعضای حزب مربوط می‌شد چندان بی‌پایه نبود. در پی ممنوعیت احزاب و گروه‌های سیاسی و برقراری نظام تک‌حزبی بسیاری از کسانی که در گذشته فعالیت سیاسی داشتند به حزب بلشویک روی آورده بودند؛ کسانی که نظرات و تعلقاتشان با باورهای حزب خوانایی نداشته و در تناقض با اندیشه و جهان‌بینی آن بود. می‌توان تصور کرد که عضویت این عناصر، همراه با هجوم مقام پرستان و جاه‌طلبانی که در پی کسب موقعیت ممتاز اجتماعی بودند و یا کسانی که اجباراً هر نوع تأثیر اجتماعی را منوط به عضویت در حزب حاکم دیده و به آن می‌پیوستند، چه مجموعه ناهمگونی را به وجود می‌آورد. حزب بلشویک که می‌خواست موقعیت ممتاز و یگانه خود را حفظ کرده و به هیچ‌وجه مایل نبود قدرت را با نیروی دیگری تقسیم کرده و از نظام تک‌حزبی چشم‌پوشد، از این هجوم

درامان نبود. عناصر گروه اپوزیسیون کارگری ضمن هشدار پیرامون خطر انحطاط و فساد حزب از درون خواستار آن شدند تا رهبری حزب چاره‌ای بر رفع این خطر بیابد. این چاره‌جویی چیزی جز تصفیه حزب از عناصر غیرپرولتری یا آنچه غیرپرولتری پنداشته می‌شد نبود.

حزبی که خود را نماینده واقعی طبقه کارگر می‌دانست، چاره‌ای نمی‌دید جز این که برای حفظ خود، هنگامی که از هر سو مورد هجوم قرار گرفته بود به طبقه کارگر رجوع کرده و با جلب عناصر آن به حزب، انقلاب را نجات بخشد. اما واقعیت این بود که کارگران از مدت‌ها پیش از حزب بلشویک روی برتافته و تنها بخش کوچکی به آن وفادار مانده بود. در واقع بدون مشارکت نهادهای اجتماعی و برقراری مناسبات دمکراتیک در جامعه و بهبود وضع کارگران ممکن نبود چیزی را تغییر داد. جلب اعتماد کارگران و ایجاد خلاقیت در صفوف آنها نیازمند مکانیسمی بود که از فعال کردن شوراهای اتحادیه‌ها و مشارکت نیروهای سیاسی جامعه در رفع بحران گذر می‌کرد و بلشویسم در تمامیت خود مانع چنین‌گذاری بود. چنین سیاستی بر فرض که عملی می‌شد هنوز به معنی غلبه قطعی بر بحران به شمار نمی‌رفت. بحران با چیرگی بلشویسم در اکتبر ۱۹۱۷ و با ادعای انجام انقلاب سوسیالیستی در جامعه‌ای عقب مانده و دهقانی آغاز شده و با برقراری نظام تک‌حزبی و سرکوب مخالفان ریشه دوانده، همه جاگیر و غیرقابل علاج شده بود. بحران ذاتی تکامل انقلاب بلشویکی روس بود.

با پیشنهاد نمایندگان اپوزیسیون پیرامون ضرورت تصفیه حزب از عناصر غیرکارگری، رهبران حزب نیز فعال شدند و کوشیدند تا روند تصفیه حزب را در دست خود بگیرند. زینوویف در یازدهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۲، پیرامون پیوستن نیروهای غیرکارگری به حزب کمونیست گفت: «گروه‌ها و قشرهایی که در شرایط دیگری نه به حزب کمونیست، بلکه به احزاب سوسیال

- دمکراسی یا نوع دیگری از سوسیالیسم خرده بورژوایی می پیوستند، طبیعتاً به تنها حزب سیاسی قانونی پیوستند تا نیروهای خود را به کار اندازند. این عناصر که ظاهراً با سربلندی به کمونیزم روی آورده و بدان باور دارند، در واقعیت خرده بورژوا باقی مانده و روحیه و ایدئولوژی خرده بورژوایی را به حزب کمونیست می آورند.» (۵۲)

گفته زینوویف تأیید واقعیتی بود که در زمینه پیوستن وسیع افراد به حزب بلشویک صادق بود. اما نتیجه‌ی آن چیز دیگری نبود جز این که اعضای حزب را در هراسی دائمی قرار دهد. هراس از این که مبادا به عنوان عناصر خرده بورژوا که با قبول صوری کمونیزم به حزب پیوسته‌اند مورد اتهام و تصفیه قرار گیرند. این روند زمینه‌ساز حرکتی می‌شد که طی آن حزب به موجودیت خود به عنوان مجموعه‌ای زنده و مستقل خاتمه داد و کوشش اعضای آن متوجه حفظ موقعیت و جلوگیری از اخراج از آن به عنوان عامل طبقات دیگر می‌شد. قرار گرفتن در چنین موقعیتی نتیجه‌ای جز اختلال در فعالیت روزمره عضو حزبی نداشت و به محافظه‌کاری، نفی خلاقیت و کرنش در برابر رهبری و مشی غالب حزب می‌کشید.

در چنین موقعیتی بود که بلشویسم برای جلوگیری از تغییر ماهیت و برای اینکه مبادا نیروهای دیگر قدرت را از درون تسخیر کنند به مکانیسمی دفاعی پناه برد. بلشویسم به جای توجه به نیازهای دمکراتیک جامعه و رفع ممنوعیت از فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی، چاره را در تصفیه حزب دید. این مکانیسم در فاصله کوتاهی قدرت را در دست اقلیت کوچکی متمركز کرد.

تصفیه حزب در بهترین حالت خود چیزی جز کنترل هرچه بیشتر اعضای حزب و مراجعه به آرای اعضای قدیمی آن نبود و این‌ها بنا بر اعتراف زینوویف تنها دو درصد اعضای حزب را تشکیل می‌دادند. دو درصدی که به قول لنین با اتوریته نامحدود خود «سیاست پرولتری حزب» را تعیین

می‌کردند. تصفیه حزب از عناصر غیرکارگری، علی‌رغم تمایلات رهبری یا اپوزیسیون و علی‌رغم اینکه آن‌ها چه تصور و انتظاری از آن داشتند، در عمل نه دمکراتیک کردن حزب، که به حاکمیت قشر فشرده و محدودی می‌انجامید که همه قدرت را در دست خود قبضه می‌کرد.

مسأله ماهیت حزب و جلوگیری از فساد آن از کنگره هشتم همواره مورد بحث و اعتراض قرار گرفته و عنوان می‌شد که در بین اعضای حزب گرایش به می‌خوارگی، فساد و عدم مسئولیت رشد کرده و این امر به اعتبار حزب صدمه می‌زند. واقعیت این بود که در پی پیروزی انقلاب اکتبر تعداد اعضای حزب رشد بی‌سابقه‌ای کرده و تا سال ۱۹۲۱، یعنی هنگامی که مسأله تصفیه حزب از عناصر غیرکارگری در دستور کار قرار گرفت این رشد همچنان ادامه داشت. در آن زمان تعداد کارگران عضو حزب بلشویک ۶۰ درصد اعضای را تشکیل می‌دادند. اما این تعداد در پی جلب روشنفکران و عضویتشان در حزب همواره رو به تنزل بود و هنگام برگذاری دهمین کنگره حزب به ۴۱ درصد رسیده بود. با تشکیل کنگره در بحث پیرامون این مطلب، کمیسیونی مسئول رسیدگی به وضعیت عضویت در حزب شد که شلیاپنیکوف از گروه اپوزیسیون کارگری نیز در آن کمیسیون عضویت داشت. با آغاز کار کمیسیون موجی از تصفیه در حزب آغاز شد که شش ماه طول کشید. علت اصلی اخراج اعضای تصفیه شده، عدم شرکت در زندگی حزب، ادای مراسم مذهبی و هدف‌های ضدانقلابی اعلام شد. با تصفیه حزب، تعداد اعضای آن بیش از ۲۰ درصد تقلیل پیدا کرد. (۵۳)

علی‌رغم کوشش‌هایی که در تصفیه حزب و افزایش عضویت کارگران در آن انجام گرفت، این امر به خودی خود نمی‌توانست بهبودی‌ای در اوضاع آن ایجاد کند. طبقه کارگر روسیه اقلیت کوچکی را تشکیل می‌داد و اینکه چند درصد اعضای حزب حاکم کارگر بودند، امری بود فرعی و نسبت عضویت

کارگران در حزب تغییری در اصل حاکمیت اقلیتی که همه چیز را تحت سیطره خود قرار داده بود نمی داد. واقعیت این بود که درصد عضویت کارگران در حزب حاکم، در بهترین حالت خود می توانست در چگونگی اعمال این سلطه تغییراتی ایجاد کند و نه در ماهیت آن. آنچه در این زمینه قابل توجه بود اینکه، موج تصفیه ها نه تنها عناصر جاه طلب، مخرب و مقام پرست را دربر گرفت، بلکه وسیله ای شد تا رهبران حزب بتوانند به کمک آن عناصر منتقد و کسانی که با مشی غیردمکراتیک حزب مخالفت داشتند را تحت فشار قرار داده و در نهایت از حزب اخراج کنند.

تصفیه حزب و جلوگیری از نفوذ کسانی که به قول زینوویف با قبول ظاهری کمونیسم به حزب می پیوستند وضعیت ویژه ای را ایجاد می کرد. حزب می کوشید هم زمان با پیش برد این سیاست، طبق مصوبات دهمین کنگره حزب از تشکیل فراکسیون ها جلوگیری کرده و مخالفان مشی عمومی حزب را شناسایی کند. به همین منظور در ژینسکی، رهبر پلیس سیاسی، از دفتر سیاسی خواست تا اعضا حزب را موظف کند اعضای را که با سیاست رسمی حزب مخالف هستند به مقامات مسئول معرفی کنند.

ادامه این سیاست منوط به کارایی دستگاه پیچیده ای از گزارش دهی و تفتیش عقاید بود که هر روز گسترش بیشتری می یافت. پلیس سیاسی نامه و بسته های پستی اعضای اپوزیسیون را می گشود و در غیاب آن ها منازلشان را بازرسی می کرد. این سیاست که در گذشته در مورد منشویک ها و اس - ارها اعمال می شد، اکنون در مورد اعضای برجسته کمیته مرکزی حزب، چون شلیاپنیکوف که با مشی عمومی حزب مخالفت داشتند نیز اعمال شده و پلیس سیاسی نامه های خصوصی او را بازبینی می کرد. اعضای اپوزیسیون در اعتراض به این روش و سیاست های غیردمکراتیک حزب جلسات مختلفی ترتیب داده و پیرامون دلایل انحطاط رژیم گفتگو می کردند. برخی از آن ها بر



این باور بودند که تنها راه جلوگیری از این وضع این خواهد بود که نه تنها اپوزیسیون در درون حزب، بلکه همه احزاب سوسیالیستی قانونی شوند. برخی حتی از این نیز فراتر می‌رفتند. میاسنیکوف، از رهبران اپوزیسیون طی نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب در این زمینه نوشت: «ما پس از آن که مقاومت استشارگران را درهم شکسته و حاکمیت خود را به عنوان تنها قدرت در کشور مستحکم کرده‌ایم، ضروری است تا آزادی بیان و مطبوعات را اعلام کنیم. آزادی برای سلطنت‌طلب‌ها تا آنارشیست‌ها. نوعی از آزادی مطبوعات که در هیچ کجای جهان سابقه نداشته باشد.» (۵۴) لنین در پاسخ به او نوشت که در نظراتش دچار اشتباه شده است. میاسنیکوف چندی بعد در پی اخراج از حزب مدتی را در زندان گذراند و مجبور شد روسیه را ترک کند.

در ادامه اعمال فشار به نیروهای اپوزیسیون، نهمین کنگره حزب به دفتر تشکیلات اختیار داد تا بتواند اعضای حزب را به مأموریت فرستاده و یا محل کارشان را تغییر دهد، بدون آنکه موظف باشد این مطلب را به دفتر سیاسی حزب اطلاع دهد. دفتر تشکیلات از این حربه به عنوان وسیله‌ای در جهت خنثی کردن فعالیت‌های اپوزیسیون استفاده کرد و موفق شد به کمک آن مقاومت اپوزیسیون را درهم بشکند. به عنوان نمونه اگر تشخیص داده می‌شد که مثلاً سازمان محلی حزب در مسکو به نظرات اپوزیسیون تمایل دارد، فوراً کارگزاران آن سازمان حزبی را به قفقاز، سبیری یا منطقه دیگری به انجام وظیفه حزبی می‌گماردند و سازمان محلی حزب را با جابجا کردن و گماردن افراد مورد اطمینان به کنترل خود درمی‌آوردند. عضو «گمارده» یا در واقع تبعید شده در منطقه جدید دارای نفوذ و آشنایی با محیط نبود و نمی‌توانست تأثیری جدی و فعال در زندگی حزب بگذارد. دفتر تشکیلات با اعمال این روش موفق می‌شد انتخابات کنگره حزب را کنترل کرده و نمایندگان مورد نظرش را از سازمان محلی مزبور به کنگره حزبی فرستاده و آن‌ها را در

سمت‌های حساس حزبی قرار دهد.

به عنوان نمونه رهبری حزب سیاست خود را در سامارا، در ناحیه ولگا، تنها جایی که هنوز در دست اپوزیسیون کارگری باقی مانده بود با استفاده از همین روش پیش برد. کمیته مرکزی در تابستان ۱۹۲۱ اعلام کرد که سازمان ایالتی آن منطقه از برخی سیاست‌های حزب طفره رفته و از لحاظ تشکیلاتی و سازمانی کمبودهایی دارد و ضروری است تا در آن سازمان تغییراتی انجام گیرد. بدین ترتیب تعدادی از کارگران را که در مقام‌های مسئول کمیته حزبی بودند به منطقه دیگری انتقال داده و گروهی دیگر از کارگران را به آنجا منتقل کردند.

از سال ۱۹۲۳ به بعد، شیوه گماردن کادرها و نقل و انتقالشان به روش کلی دبیرخانه حزب تبدیل شد. این شیوه آنقدر معمول شد که در کنگره پانزدهم، در سال ۱۹۲۷، حتی یک عضو از اعضای گروه اپوزیسیون متحد نیز نتوانست به عنوان نماینده در کنگره حضور یابد. یا از ۳۷ نماینده گروه اپوزیسیون کارگری که در دهمین کنگره حزب شرکت کردند، تنها چهار نماینده موفق شدند در کنگره بعدی به عنوان نماینده شرکت داشته باشند.

شیوه دیگری که برای خنثی کردن کوشش‌های اپوزیسیون به کار می‌رفت، فرستادن اعضای اپوزیسیون و مخالفان مشی عمومی حزب به خارج از کشور بود. به عنوان نمونه هنگام برگذاری یکی از کنگره‌های حزبی، شلیاپنیکوف را برای انجام مأموریتی به نروژ فرستادند و این مطلب مورد اعتراض اعضای گروه اپوزیسیون کارگری قرار گرفت. این وضعیت آن قدر ادامه پیدا کرد که دیگر انتصاب یک عضو حزب به مقام معین حزبی، برای بسیاری نشانه آن بود که او را کنار گذاشته و دوران موفقیت یا تأثیر فعالش در زندگی حزب به پایان رسیده است. مثلاً چندماه پیش از مرگ لارین که در میان بلشویک‌ها از احترام خاصی برخوردار بود، استالین به او اطلاع داد که به زودی به عضویت در

آکادمی علوم منصوب خواهد شد. بوخارین در پی اطلاع از این مطلب گفت: «وقتی استالین بلشویک‌ها و مارکسیست‌های خبره را به عضویت در آکادمی علوم «انتخاب» کند به آن معنی خواهد بود که آن‌ها را به زباله‌دانی انداخته و این مرگ سیاسی ایشان را معنی می‌دهد.» (۵۵)

اعمال این سیاست که نوعی تبعید مخالفان بود نقش مهمی در قدرت گرفتن استالین بازی کرد. این روش در آغاز در مورد اعضای گروه اپوزیسیون کارگری به کار گرفته شد و بعدها در مورد اپوزیسیون تروتسکیستی و سرانجام به عنوان روشی عادی بر ضد مجموعه اپوزیسیون اعمال گردید. استالین موفق شد با نفوذ خود در دفتر تشکیلات که جابجا کردن و گماردن اعضای حزب به مشاغل مختلف را نظارت و کنترل می‌کرد، افراد مورد اطمینان خود را در مقام‌های حساس حزبی به کار گمارده و قدرت را قبضه کند. این روش که در آغاز به منظور قطع نفوذ سیاسی اپوزیسیون مورد استفاده قرار می‌گرفت، با قدرت گرفتن کامل استالین به وسیله‌ای جهت از میان برداشتن آن به کار گرفته شد. عضوی از اعضای اپوزیسیون را برای انجام وظیفه حزبی به مأموریت در منطقه دورافتاده‌ای می‌گماردند و پس از مدتی او را از میان برمی‌داشتند. تصور همه این بود که فرد مزبور در منطقه دورافتاده‌ای به انجام وظیفه حزبی مشغول است!

در پی تصفیه حزب و تصمیماتی که به منظور جلوگیری از عضویت مجدد عناصر اخراجی به حزب اتخاذ شد، قدرت هرچه بیشتر در دست اقلیت کوچک‌تری متمرکز می‌شد. با برگزاری یازدهمین کنفرانس ملی حزب کمونیست در دسامبر سال ۱۹۲۲، تصمیمات ویژه‌ای در زمینه تشکیلاتی برای حفظ و انتقال هرچه بیشتر قدرت در دست اقلیت کوچکی از کارگزاران حزب اتخاذ شد. در قطعنامه‌ای که در این مورد در کنفرانس به تصویب رسید

و در یازدهمین کنگره نیز مورد تصویب قرار گرفت چنین آمده بود: «ضروری است تا تشکیلات‌های حزبی توجه ویژه خود را به دبیرخانه‌های منطقه‌ای و حومه معطوف دارند، یعنی تنها رفقایی را به دبیری کمیته مرکزی سازمان حزبی منطقه و حومه برگزینند که پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ عضو حزب بوده باشند. همچنین رفقایی به دبیری کمیته‌های محلی انتخاب شوند که دست‌کم سه سال عضو حزب بوده باشند. کنفرانس خواستار است تا انتخابات سازمان‌های حزبی منطقه و حومه از سوی بالاترین ارگان‌های حزب تأیید شوند... کنفرانس ضروری می‌داند که صدر و دبیران کمیته مرکزی اتحادیه‌ها که توسط فراکسیون کمونیستی تعیین می‌شوند، پیش از انقلاب عضو حزب بوده و اضافه بر این دبیران شورای اتحادیه‌ای در حومه، دست‌کم سه سال عضو حزب بوده باشند.» (۵۶)

بدین ترتیب همه‌ی اعضای که در حزب سمت‌های مهمی داشتند تحت کنترل مجمع ویژه‌ای قرار می‌گرفتند و این اجباراً زندگی حزب را تغییر می‌داد. اندیشه مستقل و آزادی ابتکار محدود می‌شد و جای خود را به نوعی اطاعت بی‌چون و چرا نسبت به رهبری حزب می‌سپرد. هم‌زمان با این اوضاع بلشویک‌ها کوشیدند تا سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را که تا حدودی مستقل بود و کاملاً در اختیارشان نبودند، با کمک فراکسیون‌های حزبی خود که در این نهادها فعالیت داشتند کنترل کنند. نتیجه این سیاست که پس از انقلاب اکتبر اجرا شد، این بود که رفته رفته و خیلی زود این نهادها به دست بلشویک‌ها افتادند و آن‌ها اکثریت قاطعی را در رهبری این ارگان‌ها کسب کردند. پس دیگر نیازی نمی‌دیدند تا به نتایج احتمالی رأی‌گیری‌ها و انتخابات توجه کنند. در نتیجه ارگان‌های تصمیم‌گیری در همه‌ی جوانب بوروکراتیک شده و فعالیت فراکسیون بلشویکی نیز خیلی زود معنی خود را از دست داد. فراکسیون بلشویکی در آغاز پیرامون سیاست‌های این ارگان‌ها به بحث و

گفتگو می‌نشست و پس از تصمیم‌گیری، آن سیاست را در ارگان‌های موردنظر پیاده می‌کرد. بدین ترتیب بخش مهمی از استقلال نهادها و سازمان‌های اجتماعی از میان رفته و این خود بر زندگی حزب تأثیر می‌گذاشت.

با تصفیه حزب و تمرکز قدرت در دست اقلیت کوچکی، شوراها و کمیته مرکزی اجرایی آن‌ها نیز مدتی بود که قدرت خود را از دست داده و وظایفشان را تا حدود زیادی به شورای کمیساریای خلق سپرده بودند. هم‌زمان با این انتقال قدرت، وظایف این ارگان که نقش دولت را ایفا می‌کرد به ارگان‌های حزبی انتقال یافت. در خود حزب نیز تصمیم‌گیری‌ها از کنگره‌های سالانه به کمیته مرکزی و از کمیته مرکزی به دفتر سیاسی واگذار شد. این انتقال قدرت به گروهی کوچک، نتیجه منطقی سیاست رهبری حزب بود. ارگان‌های بزرگ‌تر چون شوراها، دولت و حزب وظیفه دیگری جز تأیید تصمیمات گروه‌های کوچک‌تر را نداشتند. در ظاهر امر، ارگان‌های حزب و نیز مجموعه نظام شوراها در همه سطوح استقلال خود را دارا بودند و میان حزب و دولت نیز تفاوت موجود بود. اما در واقعیت امر، حزب هسته مرکزی دولت و سایر ارگان‌های اجرایی کشور را تشکیل می‌داد و دفتر سیاسی هسته مرکزی حزب را. نقش شوراها هر روز کمتر شده و «دولت شوراها» در نیمه راه گذار منطقی خود به دیکتاتوری فردی بود. تروتسکی در سال ۱۹۰۳ پیرامون این مطلب چنین گفته بود: «ابتدا سازمان حزبی به جای حزب قرار می‌گیرد. بعد کمیته مرکزی جای سازمان حزبی را می‌گیرد و سرانجام دیکتاتوری جانشین کمیته مرکزی شود.» (۵۷)

۲۰ سال بعد، پیش‌گویی تروتسکی به واقعیت بدل می‌شد. اما او سال‌ها بود که این پیش‌گویی را به دست فراموشی سپرده و بدان بی‌اعتنا مانده بود. چندی بعد با تبعیدش از مسکو و بعدها شوروی که در میان موجی از بی‌اعتنایی جامعه رخ داد، این پیش‌گویی به حقیقت پیوست. این بار واقعیت تلخ

دیکتاتوری فردی او را وادار ساخت به آنچه بی‌اعتنا مانده بود باور آورد. بدین ترتیب هر روز که می‌گذشت، سنگر دیگری از اپوزیسیون بلشویکی در نبردی نابرابر فتح شده و اعضای آن یا مجبور به مهاجرت می‌شدند و یا با پاره کردن کارت‌های عضویت خود در حزب آن را ترک می‌کردند. آنچه باقی ماند جمعی پراکنده، مایوس و سرخورده بود که در چنبره محذوری تاریخی گرفتار آمده و خود را تسلیم مقدرات ساخته بود. اپوزیسیون در مبارزه‌اش بر ضد رهبری حزب در چارچوب همان نظام و قراردادهایی باقی ماند که بر ضدشان قد علم کرده بود. سرنوشت اپوزیسیون و آتیه انقلاب روس، لگدمال ایمان خرافی و باور کورکورانه به حقانیت مسلم و بی‌قید و شرط حزب، رهبری و تشکیلات شد. و حزب، رهبری و تشکیلات نیز در پیش‌برد مقاصد خود، هر جا که با مقاومت اپوزیسیون روبرو شد، این ایمان و باور را معیار قرار داد و به قضاوت کشید. این واقعیت، چشم‌اسفندیار مقاومت آن بخشی از جامعه‌ی متفکر و انقلابی روس بود که در حزب بلشویک باقی مانده و بر ضد بوروکراسی و دیکتاتوری متشکل شده بود. باور به خطاناپذیری حزب و دفاع از موجودیت آن به هر قیمت، طلسم ناتوانی اپوزیسیون بلشویکی در حزب انقلابیون حرفه‌ای لنین بود که سرنوشتش را از تبعیت کورکورانه از رهبری، انضباط و مرکزیت لنینی تا شقاوت، سرکوب و ترور استالینی رقم زد. آنچه باقی ماند دستگامی بود که به ارگان کامل ترور بر ضد آزادی و دمکراسی تکامل یافته بود و اپوزیسیون خود قربانی این دستگاه شد.

با تشکیل دفتر سیاسی و دفتر تشکیلات، کمیته مرکزی گام‌های دیگری را در جهت انتقال و تمرکز قدرت در دست اقلیتی کوچک برداشت. این ارگان‌ها همراه با دبیرخانه حزب، در عمل جانشین کمیته مرکزی شده و اجرای وظایف

آن را بر عهده گرفتند. دفتر سیاسی پر قدرت تر از سایر ارگان‌ها بوده و از پنج عضو تشکیل می‌شد. (لنین، تروتسکی، استالین، کامنوف و کرستینسکی). بوخارین، زینوویف و کالینین<sup>۱</sup> کاندیدای عضویت بودند. در آن زمان میان عضو اصلی و کاندیدای عضویت تفاوت چندانی نبود.

دفتر تشکیلات به مسایل مربوط به سازماندهی حزب می‌پرداخت و وظیفه‌اش انتخاب و گماردن اعضا و کادرها به مشاغل حزبی و دولتی بود. این دفتر تابع دفتر سیاسی بود و عضویت در آن در آغاز بنای محکمی نداشت. برخی از اعضای آن برای مدتی طولانی در خارج از مسکو زندگی کرده و اجرای وظایفشان را کارگزاران دیگر حزب بر عهده می‌گرفتند.

هسته اصلی دفتر تشکیلات را دبیرخانه کمیته مرکزی تشکیل می‌داد. دبیرخانه یا در واقع یکی از دوایر آن مسئول تقسیم کار و بازرسی و تفتیش بود و دبیران منطقه و حومه و کمیته‌های حزبی را انتخاب می‌کرد. آن‌ها نیز به نوبه خود نمایندگان کنگره بعدی حزب را تعیین می‌کردند. کمیته مرکزی حزب دبیرکل نداشت، اما دبیرخانه توسط کرستینسکی اداره می‌شد و از این راه میان دفتر تشکیلات و دبیرخانه کمیته مرکزی با دفتر سیاسی رابطه منظم برقرار می‌شد. هنگامی که در یکی از کنگره‌های حزبی از کرستینسکی به عنوان دبیرکل حزب نام برده شد، او به طور جدی با این مطلب مخالفت کرد و روی حقوق مساوی دبیران حزب پافشاری نمود.

دبیرخانه کمیته مرکزی وظیفه‌اش هدایت تشکیلات حزب بود که هنوز به درستی شکل نگرفته و مراحل اولیه تکامل خود را می‌پیمود. به همین جهت این تشکیلات هنوز نقش چندان مهمی بازی نمی‌کرد و در واقع بیشتر وظیفه هماهنگ کردن ارگان‌های اجرایی را بر عهده داشت.

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب پس از کنگره ششم حزب توسط سووردلف،

یار نزدیک لنین اداره می‌شد. از آن زمان به بعد مقام «دبیر مسئول» در دبیرخانه حزب را به وجود آوردند. در سال ۱۹۲۱ مولوتوف، میخائیلوف و یاروسلاوسکی به عنوان «دبیران مسئول» انتخاب شدند که از میانشان مولوتوف کاندیدای عضویت در دفتر سیاسی بود. در آستانه تشکیل کنگره دهم حزب در مارس ۱۹۲۱، ریکوف و استالین به عضویت دفتر تشکیلات درآمدند. ریکوف بیشتر به مسایل اقتصادی و استالین به امور تشکیلاتی و سازماندهی حزب می‌پرداخت. استالین در کنار کرسینسکی تنها کسی بود که هم‌زمان در دفتر تشکیلات و دفتر سیاسی حزب عضویت داشت و این موقعیت امکان فراوانی را در اختیارش می‌گذاشت تا قدرت خود را بسط دهد. هرچند که در آن زمان کسی به اهمیت این موقعیت پی نبرده بود.

استالین در سال ۱۹۲۲ به سمت دبیرکل حزب انتخاب شد. دو سال بعد اعضای دبیرخانه به پنج نفر افزایش یافتند، اما او همچنان در این سمت باقی ماند. استالین به عنوان عضو دفتر سیاسی و دبیرکل کمیته مرکزی، در دفتر تشکیلات نیز صاحب نفوذ زیادی بود و به عنوان عضو شورای کمیسارهای خلق نیز قدرت زیادی را در دست خود متمرکز کرده بود. اضافه بر این، در سال ۱۹۱۹ به سمت کمیسار بازرسی کارگری - دهقانی نیز انتخاب شده بود. ایجاد این تشکیلات یکی از تلاش‌های بی‌نتیجه لنین برای مبارزه با بوروکراسی بود. او می‌خواست به وسیله ایجاد سازماندهی که خود به نحوی بوروکراتیک سازمان داده شده بود به مقابله با بوروکراسی پردازد. دیری نپائید که این ارگان خود تخته پرش و جزیی از زائده دستگاه بوروکراتیک شد. زائده‌ای که استالین را در چنگ انداختن به قدرت به بهترین وجهی یاری رساند.

وظیفه کمیسیون بازرسی کارگری - دهقانی، کنترل دولت و وظیفه کمیسیون تفتیش، بازرسی و نظارت بر فعالیت حزب بود. دبیرکل حزب رابط



میان کمیسیون مرکزی تفتیش با کمیته مرکزی حزب بود و بدین ترتیب استالین در عمل رهبر نظارت بر امر تصفیه حزب به شمار می‌رفت. این سمت‌ها درگیری با مسایل مربوط به سازماندهی و تشکیلات پیچیده حزب را به همراه داشت و رهبران درجه اول حزب چون تروتسکی عارضان می‌آمد به این گونه مسایل پردازند. شخصیت‌هایی چون تروتسکی به مسایل تئوریک و نظری حزب و جنبش بین‌المللی کارگری می‌پرداختند و دور از شأن خود می‌دانستند که خود را با مسایل پیش پا افتاده تشکیلاتی، اداری و سازمانی حزب مشغول کنند.

بر چنین زمینه‌ای بود که استالین موفق شد بدون کمترین دغدغهی خاطری قدرتش را بسط دهد و در تماس دائمی با سازمان‌های محلی حزب، تشکیلات وسیعی را سازمان داده و افراد مورد نظرش را در مقامات حساس حزبی و دولتی قرار دهد. او موفق شد تا نیمه اول سال ۱۹۲۳ قدرتش را به نحو مؤثری در دستگاه حزب و شعبه‌های محلی تقویت کند و با گماردن کادرهای حزب به مشاغل حساس نفوذش را گسترش دهد. در همین فاصله، یاران نزدیک او به موقعیت‌های ممتازی دست یافتند؛ مثلاً کائوویچ<sup>۱</sup> به سمت رهبر بخش سازماندهی کمیته مرکزی انتخاب شد. و سیرسوف<sup>۲</sup> و بوبنوف<sup>۳</sup> که به هواداری از او شهرت داشتند، در سمت رهبر بخش اسناد و نیز بخش تبلیغات حزب مقامات کلیدی را در دست گرفتند. در ضمن در دهمین کنگره حزب، یاروسلاوسکی نیز به سمت رهبری کمیسیون مرکزی تفتیش حزب انتخاب شد و یکی از پایه‌های قدرت استالین شد.

در زمینه چگونگی قدرت گرفتن استالین، مرل فین سود<sup>۴</sup> محقق آمریکایی از دو وسیله‌ی اصلی در دستگاه حزب نام می‌برد. یکی دبیرخانه کمیته مرکزی

1- Kaganowich, L. M.

2- Syrzow, S. I.

3- Bobnov, A.

4- Fainsod, M.

که با دفتر تشکیلات کار می‌کرد و دیگری کمیسیون‌های بازرسی محلی و مرکزی که از سال ۱۹۲۰ به ثبت شکایات و اعتراضات درباره دستگاه حزب می‌پرداختند. این دو تشکیلات در فاصله کوتاهی به سلاحی بر ضد انتقاد و اعمال انضباطی آهنین در حزب بدل شدند. اهمیت دبیرخانه حزب از این جهت بود که مسایل مربوط به کادرهای حزبی در حیطه قدرت او و سازمان‌های محلی حزب قرار داشت. در سال ۱۹۲۰، دایره‌ای برای تقسیم و بازرسی در دبیرخانه حزب به وجود آمد که در آغاز کار به مسایل مربوط به سازماندهی و تقسیم وظایف حزبی می‌پرداخت. پس از پایان جنگ داخلی این تشکیلات رشد کرد و وظیفه تقسیم سمت‌های حزبی را بر عهده گرفت. بدین ترتیب عضو حزبی کاملاً در چنگ دبیرخانه حزب قرار می‌گرفت. در سیزدهمین کنگره حزب اعلام شد که این دایره در سال ۱۹۲۲، بیش از ۱۰۰۰۰ نفر را به کارگمارده است که نیمی از آن‌ها جزو «کادر رهبری» حزب بوده‌اند. (۵۸)

پیرامون دلایل قدرت گرفتن استالین تاکنون نظرات متفاوتی ارائه شده است. آنچه شوروی شناسان پیرامون آن اتفاق نظر دارند، اهمیتی است که انتخاب استالین به مقام دبیرکلی حزب در چیرگی او بر حزب و کسب قدرت داشته است. دلایل این انتخاب هیچ‌گاه به درستی روشن نشد. آنچه روشن است، این است که چنین سمتی در آغاز هیچ‌گاه نقشی را که بعدها کسب کرد نداشت و با اهمیت تشخیص داده نمی‌شد. در واقع برخی از اعضای برجسته حزب که امکان انتخاب شدن به سمت دبیرکلی حزب را داشتند، آن را بی‌اهمیت دانسته و تمایلی در کسب این مقام از خود نشان نمی‌دادند.

انتخاب استالین به این سمت در یازدهمین کنگره حزب صورت گرفت. موضوع انتخاب دبیرکل حزب جزو دستور کار کنگره نبود و در جریان کار کنگره پیش آمد. آنچه کنگره بر سر آن توافق داشت موضوع ضرورت کنار

گذاشتن مولوتوف از این سمت بود. مولوتوف موفقیتی در انجام وظیفه خود در دبیرخانه حزب نداشت و کنگره مصمم بود تا او را از این سمت کنار بگذارد. در مورد انتخاب دبیرکل، نظر عمومی کنگره بر این بود که اسمیرنوف<sup>۱</sup> را که از یاران تروتسکی به شمار می‌رفت به این سمت انتخاب کند. لنین این پیشنهاد را ظاهراً بر پایه این استدلال که به وجود اسمیرنوف برای سامان بخشیدن به وضع حزب در سبیری نیاز هست رد کرد و سرانجام پس از یک روز مذاکره، استالین را برای احراز این سمت پیشنهاد نمود.

یازدهمین کنگره حزب به کنگره‌ای که استالین در آن قدرت گرفت شهرت یافته است. اما این مطلب بیان‌کننده همه‌ی واقعیت نیست. این کنگره اگرچه با انتخاب استالین به سمت دبیرکلی نقش بزرگی در چیرگی او بر حزب بازی کرد، اما کنگره در پی آن نبود تا برای لنین که بیمار بود جانشینی تعیین کرده و قدرت را به استالین یا شخص دیگری بسپارد. درست همین مطلب به سود استالین تمام شد، چرا که کنگره بنا بر ناروشن بودن وضع جسمی لنین، تصمیمی پیرامون مسأله جانشینی او نگرفت و امید بهبودش را داشت. تردیدی نیست که اگر در آن کنگره پیرامون موضوع جانشینی لنین تصمیم گرفته می‌شد، فرد دیگری جز استالین این سمت را احراز می‌کرد. در واقع بیماری لنین نه تنها تقسیم قدرت را در حزب و کنگره روشن نکرد، بلکه با سکوت در این زمینه و عدم اتخاذ تصمیم، راه استالین را هموار ساخت. دیگر روند وقایع نشان می‌داد که سال‌های چیرگی استالین، نتایج دلخواه او را به بار می‌آورند.

سال‌های تنهایی

در مارس ۱۹۲۲، هنگامی که لنین در نتیجه بیماری امکان شرکت در تصمیم‌گیری‌های حزب را نداشت، فدراسیون جمهوری‌های ماوراء قفقاز (گرجستان، ارمنستان و آذربایجان) تشکیل شد. با تشکیل این فدراسیون همه‌ی قدرت در دست کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی شعبه قفقاز که اورژنیکیدزه<sup>۱</sup> دوست و متحد استالین رهبرش بود قرار می‌گرفت.

گرجستان که در پی انقلاب بلشویکی روسیه مستقل شده بود، در دوران تزار پایگاه مستحکم منشویک‌ها به شمار می‌رفت و پس از انقلاب اکتبر دولتی سوسیال دمکرات داشت. در سال ۱۹۲۰ روسیه بلشویکی و گرجستان منشویکی قراردادی امضا کردند که طی آن گرجستان خودمختاری کامل کسب می‌کرد. سایر جمهوری‌های قفقاز در دست بلشویک‌ها قرار داشتند. با تحولات بعدی در شوروی و انحصار قدرت در دست بلشویک‌ها، جمهوری گرجستان در نظر داشت تا مستقلاً به عضویت اتحاد جماهیر شوروی درآید. در واقع دلیلی هم در دست نبود که چرا گرجستان، ارمنستان و آذربایجان نمی‌توانستند به عنوان جمهوری‌های مستقل به شمار آمده و دارای حقوق مساوی باشند.

در زمینه سیاست بلشویک‌ها در گرجستان، رهبران حزب از نفوذ منشویک‌ها در آن جمهوری مطلع بودند و لنین بر آن بود تا از اعمال فشار بر گرجستان خودداری شود، چرا که ممکن بود روی سیاست عمومی تأثیر منفی

---

1- Ordzhonikidze, G. K.

بر جای گذارد. با این همه دولت مرکزی کوشش داشت نفوذش را در گرجستان تقویت کرده و وسعت بخشد. به همین جهت تعداد زیادی روس به آنجا اعزام شده و سمت‌های کلیدی را در دست گرفتند. همچنین رئیس پلیس سیاسی (چکا) در گرجستان نیز روس بود و اجرای این سیاست مورد اعتراض مردم گرجستان قرار گرفته بود. این نارضایتی تا آنجا پیش رفت که رهبران حزب در گرجستان از جمله مدیوانی<sup>۱</sup> و ماخارادزه<sup>۲</sup> را نیز به مخالفت با تصمیمات کمیته مرکزی حزب کشاند. در اعتراض به تصمیم رهبران حزب بلشویک پیرامون الحاق جمهوری‌های سه گانه و تشکیل فدراسیون مشترکی از آن‌ها، کمیته مرکزی حزب در گرجستان از مقام خود استعفا کرد. لنین که با تشکیل فدراسیون مشترک مخالفتی نداشت، در پی اطلاع از استعفای رهبران حزب در گرجستان آن‌ها را به آرامش دعوت کرده و خواست تا دستورات استالین را بپذیرند.

در پی استعفای اعضای کمیته مرکزی حزب در گرجستان، کمیته مرکزی جدیدی که بخش کوچکی از کمونیست‌های گرجی را نمایندگی می‌کرد، تحت نظارت استالین و اورژنیکیدزه تشکیل شد. کمیته مرکزی مستعفی که هواداران فراوانی در میان مردم داشت و اکثریت حزب را نمایندگی می‌کرد، به عنوان «منحرفین ملی گرا» معرفی شده و موجی از تصفیه‌ها آغاز شد. همچنین به دستور استالین و اورژنیکیدزه «منحرفین ملی گرا» از سمت‌های خود برکنار شده و به مناطق دیگر اعزام شدند. در ادامه‌ی اختلافات بحث و مشاجره بالا گرفت و جلساتی که حزب در گرجستان برای رسیدگی پیرامون اختلافات تشکیل داد بی‌نتیجه ماندند. دامنه‌ی تشنجات آنقدر بالا گرفت که اورژنیکیدزه در حضور ریکوف معاون لنین به گوش یکی از هواداران استقلال جمهوری گرجستان سیلی زد.

1- Medivani, B.

2- Makharadxe, F.

لنین در پی اطلاع از این مطلب سخت برآشفته شد. برآشفته از اینکه چگونه اورژنیکیدزه که از سوی کمیته مرکزی حزب حمایت می‌شد به خود اجازه داده بود با نمایندگان اکثریت حزب در گرجستان چنین رفتار کند. برای لنین، رفتار اورژنیکیدزه نشانه‌ای از ارثیه شوم عظمت‌طلبی روس بود و می‌خواست به هر ترتیب که شده با آن مبارزه کند. به همین جهت خواستار بررسی مسأله و دلجویی از نمایندگان مستعفی کمیته مرکزی حزب در گرجستان شد. کمیسیونی نیز برای نظارت و رسیدگی به این مسأله تحت رهبری درژینسکی رهبر (چکا) تشکیل شد که تحت نظارت استالین عمل می‌کرد. با اعلام نتیجه بررسی‌های فعالیت کمیسیون روشن شد که نتیجه موردنظر لنین حاصل نشده و کمیسیون حتی حاضر نشده است رفتار اورژنیکیدزه را محکوم کند. او از نتیجه‌ای که کار کمیسیون به بار آورده ناراضی بود و بیش از همه استالین و درژینسکی را مقصر می‌دانست. ضمن اینکه پی برده بود رهبری حزب از نظرش حمایت نکرده و این برایش زنگ خطری به شمار می‌رفت. بر چنین زمینه‌ای بود که از بستر بیماری مقدمات مبارزه با استالین را آغاز کرد. مبارزه‌ای که به آخرین نبرد لنین شهرت یافته است.

نخستین قدم لنین جمع‌آوری مدارک پیرامون مسأله گرجستان بود. او از منشی خود خواست تا همه مدارک و اسناد مربوط به مسأله ملیت‌ها را جمع‌آوری کرده و در اختیارش قرار دهد. در ضمن تلگرافی به مدیوانی و ماخارادزه، نمایندگان مستعفی کمیته مرکزی حزب در گرجستان که مورد حمله استالین و اورژنیکیدزه قرار گرفته بودند زده و همبستگی خود را با آنها اعلام کرد. سپس نامه‌ای به تروتسکی نوشت و از او خواست تا در نشست کمیته مرکزی حزب، دفاع از نظراتش پیرامون مسأله گرجستان را برعهده بگیرد.

در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۲، لنین مقاله‌ای را پیرامون مسأله ملیت‌ها به منشی خود

دیگته کرده و همراه نامه‌ای برای تروتسکی فرستاد. لنین ضمن درخواست از تروتسکی پیرامون حمایت از نظرش در زمینه مسأله ملیت‌ها، از او خواست تا از انتشار آن نامه خودداری کند. همه شواهد نشان می‌داد که مسأله ملیت‌ها و چگونگی تکوین آن لنین را سخت نگران کرده و درصدد بود تا در دوازدهمین کنگره حزب در این زمینه به بحث پردازد و توجه حزب را به ضرورت فوری و رفع اصولی این مشکل جلب نماید.

با تشکیل رسمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تاریخ ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۲، هنوز اختیارات دولت مرکزی و حدود استقلال جمهوری‌های شوروی معین نشده بود. تردیدی نیست که لنین نیز به اندازه استالین مخالف استقلال جمهوری‌های شوروی بود و هوادار آن بود تا قدرت در انحصار حزب باقی مانده و سرنوشت نهایی جمهوری‌های شوروی توسط حزب کمونیست تعیین شود. تفاوت میان لنین و استالین بیشتر بر سر آن بود که لنین بر تساوی حقوق جمهوری‌های شوروی تأکید می‌ورزید، حال آنکه پیشنهاد استالین در این زمینه این تساوی حقوق را از میان می‌برد.

با رشد اختلافات میان لنین و استالین، لنین در چهارم ژانویه ۱۹۲۳ از منشی‌اش فوتیوا<sup>۱</sup> خواست تا با مراجعه به درژینسکی یا استالین از آن‌ها بخواهد مدارک و اسناد مربوط به مسأله ملیت‌ها را که در اختیارشان بود برایش بفرستند. فوتیوا در به دست آوردن مدارک موفقیتی کسب نکرده و به او گفته شد که درژینسکی و استالین در مسکو حضور ندارند. منشی لنین سرانجام پس از پیگیری و تماس با استالین تقاضای لنین را مطرح کرد. استالین در پاسخ به این درخواست گفت: «نمی‌تواند بدون اجازه دفتر سیاسی حزب مدارک مربوط به مسایل ملیت‌ها را در اختیار لنین قرار دهد». او ضمن همین گفتگو، با اعتراض به منشی لنین اضافه کرد که چرا لنین را که بیمار است تا این درجه در



جریان مسایل جاری حزب قرار داده و به سلامتیش صدمه می‌رساند. فوتیوا که از دریافت مدارک مربوط به مسأله ملیت‌ها بی‌نتیجه مانده بود، در پی اصرار لنین، ماجرای گفتگوی با استالین و اظهاراتش را با لنین در میان می‌گذارد. لنین که سخت برآشفته شده بود اعلام کرد که برای به دست آوردن مدارک مورد نظر مبارزه خواهد کرد. (۵۹)

تردید نبود که این رفتار نمی‌توانست به بهبود وضع سلامتی او کمکی بکند. لنین احساس می‌کرد استالین و یارانش مخالفند تا به مدارک کمیسیون مربوط به مسأله ملیت‌ها دست پیدا کند. برای او مسأله ملیت‌ها به مشکلی به نام استالین تبدیل شده بود و در نظر داشت تا در تناسب رهبری حزب تغییراتی را به وجود آورده و این مطلب را به موضوع اصلی و کلیدی در دوازدهمین کنگره حزب بدل کند. لنین در نظر داشت تا با استفاده از مسأله ملیت‌ها و اختلافاتی که پیرامون آن در رهبری حزب ایجاد شده بود، مبارزه‌ای جدی با استالین را دامن زند. مبارزه‌ای که می‌بایست در نهایت به کنار گذاشتن او از مقام دبیرکلی حزب می‌انجامید.

لنین در پی تنظیم مقدمات مبارزه‌ای که در پیش داشت، در نامه‌اش به تروتسکی اشاره کرده بود که در مسأله ملیت‌ها به اورژنیکیدزه و استالین اعتمادی ندارد. او از تروتسکی خواسته بود چنانکه به هر دلیل مایل نیست از نظریه‌اش در نشست کمیته مرکزی دفاع کند نامه را فوراً پس بفرستد. لنین در نظر داشت تا به این وسیله از حدود همبستگی تروتسکی با خود پی برده و به تشخیص واقعی تناسب قوا در رهبری حزب برسد. او پس از اینکه پاسخ روشنی از تروتسکی دریافت نکرد، چاره‌ای ندید جز اینکه مبارزه را به تنهایی پیش برد. مبارزه‌ای که ادامه آن در پی بیماری رشد یابنده که امکان هر نوع فعالیت را از او سلب می‌کرد روز به روز دشوارتر می‌شد.

لنین در ششم مارس ۱۹۲۳ نامه‌ای به «منحرفین ملی‌گرا» نوشت و کپی آن

نامه را برای تروتسکی و کامنوف فرستاد. او در آن نامه خطاب به نمایندگان اکثریت حزب در گرجستان اعلام کرد که از صمیم قلب از آن‌ها دفاع کرده و از رفتار اورژنیکیدزه، استالین و درژینسکی عمیقاً متأثر است.

در این میان رفتار تروتسکی کاملاً قابل تعجب بود. او می‌دانست که لنین تصمیم گرفته است تا از لحاظ سیاسی با استالین تصفیه حساب کند. همچنین اطلاع یافته بود که لنین در نظر دارد استالین و درژینسکی را از مشاغل خود برکنار کرده و اورژنیکیدزه را به خاطر رفتارش در گرجستان از حزب اخراج کند. با این همه از حمایت لنین در مسأله ملیت‌ها سر باز زد. (۶۰) او علی‌رغم میل لنین، یک نمونه از نامه وی برداشت و اصل نامه را که به معنی عدم حمایت از لنین به شمار می‌رفت برایش پس فرستاد و کسی را از وجود نامه باخبر نکرد. اما چندی بعد، هنگامی که لنین دیگر فلج شده بود، در نشست دفتر سیاسی حزب به دفاع از مسأله گرجستان پرداخت و خواست تا حزب، اورژنیکیدزه را از گرجستان فراخواند. در تقاضای تروتسکی هیچ صحبتی از استالین، درژینسکی و محکومیت اورژنیکیدزه در میان نبود و این تقاضایی بود که لنین در نامه خود مطرح کرده و کسی جز تروتسکی از آن اطلاع نداشت.

در آستانه تشکیل دوازدهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۲۳، اورژنیکیدزه ظاهراً در توافق با استالین مقاله‌ای را در روزنامه پراودا با عنوان درباره سیاست ملیت‌ها در قفقاز منتشر کرد. در آن مقاله از سیاستی دفاع شده بود که کاملاً برخلاف نظریه لنین بود. در پی انتشار آن مقاله، فوتیوا منشی لنین به دفتر سیاسی حزب مراجعه کرد و خبر داد که لنین یادداشت‌هایی پیرامون مسأله ملیت‌ها دارد که برخلاف نظریه استالین و اورژنیکیدزه است. اعلام این مطلب برای استالین و یارانش ناراحت‌کننده بود. لنین علی‌رغم بیماری که امکان تکلم و شرکت در جلسات را از او سلب کرده بود، هنوز دارای چنان نفوذی بود که می‌توانست در سر راه استالین مانعی جدی ایجاد

کند. مخالفت او با نظریه استالین در مسأله ملیت‌ها به خودی خود کافی بود تا کادرهای حزب را نسبت به حقانیت نظریه استالین و اورژنیکیدزه دچار تردید ساخته و آنان را به مخالفت بکشاند. با بر ملا شدن وجود یادداشت‌های لنین، تروتسکی نیز در نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب خبر داد که از پنجم مارس ۱۹۲۳ نامه‌ای از لنین در این زمینه در اختیار دارد.

اکنون استالین به میدان می‌آید. او در نامه‌ای خطاب به اعضای کمیته مرکزی حزب نوشت: «بسیار متعجب هستم که رفیق تروتسکی امکان‌پذیر دانسته است تا مقالات رفیق لنین را که بدون تردید دارای اهمیت حیاتی هستند و از پنجم مارس در اختیار داشته است، بیش از یک ماه به عنون مسأله خصوصی و سری خود تلقی کرده و تا یک روز پیش از گشایش دوازدهمین کنگره حزب، نه دفتر سیاسی و نه پلنوم کمیته مرکزی را از محتوای آن‌ها باخبر نکند. اعضای حزب امروز به من اطلاع داده‌اند محتوای این مقالات، موضوع صحبت، بحث و شایعه در میان نمایندگان [کنگره] قرار گرفته و تا آنجا که اطلاع یافته‌ام کسانی از محتوای آن باخبر شده‌اند که ربطی به کمیته مرکزی حزب ندارند. این موضوع کار را به آنجا کشانده است که حتی اعضای کمیته مرکزی حزب مجبور شده‌اند اطلاعاتشان را بر پایه این شایعات استوار کنند. من معتقد هستم که مقالات رفیق لنین می‌بایستی در مطبوعات درج شوند. اما قابل تأسف است که این مقالات، چنانکه از نامه رفیق فوتیوا مشهود است. ظاهراً قابل چاپ نیستند، چرا که رفیق لنین آن‌ها را یک بار دیگر مورد بررسی مجدد قرار نداده است.» (۶۱)

استالین با مانور حساب شده‌ای خود را مدافع لنین و حزب را قربانی سیاست و رفتار تروتسکی جلوه می‌داد. رفتار مزورانه‌ای که به نظر او کمیته مرکزی حزب را از آشنایی با نظرات لنین دور نگاه داشته بود. تا کتیک استالین این بود که چون دیگر امکان پنهان نگاه داشتن اختلاف با نظر لنین را عملی

نمی‌دید، چنین وانمود کند که اگر از وجود یادداشت‌های او در زمینه مسأله ملیت‌ها آگاهی داشت، طبعاً در ارزیابی خود از آن‌ها استفاده کرده و در نتیجه‌ی رفتار تروتسکی و پنهان نگاه داشتن نامه‌لنین به وحدت حزب و اتخاذ سیاست صحیح صدمه خورده است. علاوه بر این نظرش معطوف به این مطلب بود که توجه عمومی را از موضوع اصلی مورد اختلاف دور نگاه داشته و همه را متوجه رفتار تروتسکی بکند. جالب توجه اینکه استالین خود را هوادار انتشار آن مقالات جلوه می‌داد، اما اضافه می‌کرد که بنا بر نظر فوتیوا، آن مقالات از سوی لنین مورد بررسی مجدد قرار نگرفته‌اند. نتیجه عملی این پیشنهاد عدم انتشار آن مقالات بودند، چرا که لنین در اثر شدت گرفتن بیماری امکان چندانی برای بازبینی و احیاناً اصلاح یادداشت‌هایش در زمینه مسأله ملی را نداشت. بدین ترتیب استالین که بیش از هرکس دیگری مایل بود مقالات لنین منتشر نشوند، نه تنها خود را هوادار پروپاقرص انتشار آن‌ها جلوه می‌داد، بلکه به تروتسکی خرده می‌گرفت که چرا دیگران را از وجود آن‌ها باخبر نکرده است!

تروتسکی در پی خطای فاحش خود در عدم دفاع از نظر لنین در مسأله ملیت‌ها و پنهان نگاه داشتن نامه وی که سودی برایش نداشت، در موضعی دفاعی قرار گرفته بود. او در پی آشکار کردن وجود یادداشت‌های لنین در این زمینه، مجبور به اظهار نظر شده و در پی حمله استالین تهدید کرد که مسأله را در کمیونی که برای رسیدگی به اختلافات تشکیل شده بود طرح خواهد کرد. این اقدام به معنی مبارزه علنی با استالین و یارانش بود. اما مبارزه‌ای که بنا بر بیماری لنین در غیاب وی صورت گرفته و به او تحمیل شده بود. تروتسکی در عمل دچار دوخطای جدی شد. یکی عدم دفاع از نظریه لنین و مبارزه رودرو با استالین آن هم هنگامی که ضرورت آن ایجاب می‌کرد و دیگری پنهان نگاه داشتن نامه لنین که هیچ سودی برایش به بار نیاورده و به شخصیتش صدمه

می‌زد. او با تنها گذاشتن لنین از بهترین فرصت برای مبارزه با استالین سر باز زد و خود را خلع سلاح کرده بود. پس دیری نپائید که بنا بر عدم حضور فعال لنین در عرصه سیاسی، موضوع اختلاف بر سر مسأله ملیت‌ها به موضوعی کناری تبدیل شده و به ارزیابی از رفتار تروتسکی بدل شد. مخالفان لنین نیز هم‌زمان به طور غیررسمی این تصور را به کادرهای حزب القاء می‌کردند که نظرات لنین ناشی از عدم اطلاعش از وقایع جاری حزب است. مطلبی که در نتیجه بیماری، امکان ارزیابی صحیح از حوادث جاری را از او سلب کرده است.

با تشکیل دوازدهمین کنگره حزب که بدون حضور لنین صورت گرفت، آخرین نبرد بی‌سرانجام او با استالین به انتهای خود نزدیک می‌شد. استالین طی ارائه گزارشی به کنگره پیرامون مسأله سازماندهی و تشکیلات، ظاهراً انتقاد لنین به مسأله عظمت‌طلبی در سیاست حزب را پذیرفت. اما اشاره کرد که در مسأله ماورای قفقاز به لنین در برداشتن گام‌های نسنجیده هشدار داده است و از نمایندگان اکثریت حزب در گرجستان به عنوان کسانی که در میان مردم پایه‌ای ندارند نام برد. استالین آن‌ها را متهم کرد که دچار شووینیسیم ملی بوده، در برابر زمین‌داران بزرگ سیاست سازشکارانه‌ای در پیش گرفته و خواهان امتیازات ویژه‌ای برای گرجستان هستند.

نمایندگان اکثریت حزب در گرجستان، مدیوانی و ماخارادزه کوشیدند تا با استناد به یادداشت‌های لنین نشان دهند که او از نظراتشان پشتیبانی می‌کند. اما کامنوف که ریاست جلسه را برعهده داشت تذکر داد از نقل مطالبی که لنین در این زمینه نوشته است خودداری کنند. در مقابل را کوفسکی<sup>۱</sup> طی سخنرانی جسارت‌آمیزی از سوی نمایندگان حزب در اوکراین، به سیاست حزب در زمینه مسأله ملیت‌ها اعتراض کرد و آن را به عنوان سیاستی عظمت‌طلبانه

مردود شناخت. را کوفسکی گفت که در ادامه اعمال این سیاست قوانینی اجرا شده و قراردادهایی بسته می‌شود که حتی نخست‌وزیر اوکراین نیز اطلاعی از آن‌ها ندارد. او بر همین پایه، مبارزه بر ضد عظمت‌طلبی حزب و دولت را نشانی از ضرورت و حقانیت مبارزه اقلیت‌ها در کسب حقوقشان ارزیابی کرد. بوخارین نیز به عنوان تنها عضو رهبری اعلام کرد که در یادداشت‌های لنین دفاع از حقوق اقلیت‌ها مدنظر بوده است. سایر اعضای رهبری در برابر نظرات استالین یا اعتراض مخالفان به سیاست حزب در مسأله ملیت‌ها، سکوت اختیار کردند. تروتسکی نیز چنین کرد. او هنگامی که از قدرت برخوردار بود، از رودرویی آشکار با استالین در مسأله گرجستان طفره رفت و به سازشی دست زد که بر خلاف میل لنین بود و موقعیتش را در حزب ضعیف‌تر کرد.

در پایان، کنگره با تصویب دو قطعنامه به کار خود خاتمه داد. در آن قطعنامه‌ها از محکومیت اورژنیکیدزه یا دفاع از نمایندگان اکثریت حزب در گرجستان که لنین به حمایتشان برخاسته بود خبری نبود. چه رسد به اظهارنظر پیرامون اختلافاتی که لنین با استالین در زمینه مسأله ملیت‌ها پیدا کرده بود. بدین ترتیب دیگر نظر استالین تأمین شده بود. او نه تنها موفق شد سیاستش را در گرجستان و مسأله ملیت‌ها پیش برد، بلکه موفق شد حمله لنین را نیز خنثی کرده و به تروتسکی ضربه‌ای کاری وارد سازد.

عدم موفقیت لنین تنها مربوط به کرنش تروتسکی در برابر رهبری حزب و محصول سیاست زیرکانه استالین نبود. لنین از یک سو می‌خواست بین جمهوری‌های شوروی مساوات و توازن برقرار کرده و با عظمت‌طلبی روس مبارزه کند و از سوی دیگر با تمرکز و انحصار قدرت در دست حزب عملاً در راه استقلال و خودمختاری جمهوری‌ها محدودیت‌های اساسی ایجاد می‌کرد. تمرکز قدرت خود وسیله‌ای بود که به کمک آن عظمت‌طلبی روس در اتحاد جماهیر شوروی راه باز کرده و این سرچشمه تکامل نامساعدی را در

رابطه میان ملیت‌های شوروی به وجود آورده بود. مشکل دیگر قوانینی بود که به اجرای سیاست اقتصادی نوین «نپ» محدودیت می‌بخشید. لنین در آخرین نوشته خود به نام درباره‌ی تعاونی‌ها نشان داد که چگونه به سیاستی که در یازدهمین کنگره حزب در پیش گرفته بود ادامه می‌دهد. او همه‌ی کوشش خود و حزب حاکم را متوجه مسأله کنترل تجارت خارجی از سوی دولت ساخته و توجه حزب را به اقتصاد سوسیالیستی به عنوان اقتصادی که به طور همه‌جانبه از سوی دولت کنترل می‌شود معطوف ساخته بود. بر چنین زمینه‌ای بود که نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ اقتصادی امکان مانور چندانی برای جمهوری‌های شوروی باقی نمی‌ماند. مبارزه لنین بر ضد بوروکراسی که توجهش را در سال‌های آخر عمر بیش از پیش به خود جلب کرد نیز بر همین زمینه نامساعد قرار داشت. این مبارزه از آن جهت اهمیت داشت که بر ضد یکی از زشت‌ترین جوانب حزب و دولت شوروی انجام می‌گرفت. لنین به تولد دوباره بوروکراسی پی برده و متوجه شده بود که بوروکراسی تنها مربوط به گذشته نبوده و به مشکل «سوسیالیستی» جامعه‌ی در حال گذار تبدیل شده است. مشکلی که از نظر او ریشه در عقب‌ماندگی فرهنگی جامعه داشت. (۶۲)

اما بوروکراسی خود محصول طبیعی اقتصاد دولتی شده‌ی شوروی بود. بوروکراسی نه تنها به عنوان ارثیه پلید نظام ساقط شده تزاری، که نتیجه و بازتاب نوعی از اعمال سیاست و اقتصاد بود که بلشویسم اساسش را بر آن بنیاد نهاده بود. به همین جهت لنین قادر نبود راه‌حلی قطعی برای مبارزه با بوروکراسی و رفع بحران بیابد و چاره‌جویی‌هایش که در نهایت به احکام یا تصمیمات اداری ختم می‌شدند نتیجه‌ای به بار نمی‌آوردند. این چاره‌جویی‌ها در نهایت به تشکیل کمیسیون بازرسی کارگری - دهقانی کشید که به دستور لنین برای مبارزه با بوروکراسی تشکیل شد. اما استالین به رهبری این کمیسیون انتخاب شد و این خود بیش از هر چیز نشانه ناتوانی لنین در غلبه بر بوروکراسی

بود.

در یازدهمین کنگره حزب، پره اوبراشنسکی عضو برجسته رهبری حزب به تمرکز بیش از اندازه قدرت در دست استالین اعتراض کرد و اعلام نمود چگونه ممکن است کسی با این همه مسئولیت قادر باشد همه وظائفش را موفقانه انجام دهد؟ لنین در پاسخ به دفاع از استالین پرداخت و اعلام کرد که در کمیساریای ملیت‌ها و کمیساریای بازرسی کارگری - دهقانی وجود استالین ضروری است و می‌بایستی وظیفه خود را با حفظ سمت پیش برد. او در همان کنگره استالین را برای احراز سمت دبیرکلی حزب پیشنهاد کرد.

دیری نپائید که با رشد اختلافات در زمینه مسأله بوروکراسی و عدم موفقیت کمیساریای بازرسی کارگری - دهقانی، لنین به مخالفت با استالین پرداخت و اعلام کرد کارش پراز کمبود است. لنین در پی اعتقاد به ضرورت انجام تغییراتی اساسی در سازماندهی مجدد کمیسیون بازرسی کارگری - دهقانی مقالاتی نوشت و مایل بود آن‌ها را در روزنامه پراودا، ارگان حزب به چاپ برساند. استالین در آن نوشته‌ها مورد حمله شدید قرار گرفته و مخالف انتشار آن نوشته‌ها بود. برخی دیگر از رهبران حزب نیز با مطالبی که لنین در آن نوشته‌ها مطرح کرده بود مخالف بودند و تمایلی به انتشارشان نداشتند. اهمیت جلوگیری از انتشار آن مقالات به حدی بود که در نشست فوق‌العاده‌ای که دفتر سیاسی به این منظور تشکیل داد، موضوع آن مقالات و انتشارشان در پراودا به بحث گذاشته شد. کویبیشوف<sup>۱</sup> از یاران استالین که در جلسه حضور داشت پیشنهاد کرد تا تنها یک شماره از روزنامه پراودا را که در آن مقالات لنین به چاپ رسیده باشد تهیه کرده و به او که در بستر بیماری بود نشان دهند. نظر بر این بود تا چنین وانمود کنند که گویا مقالات لنین در پراودا چاپ شده است. تا از این راه هم او را تسکین داده و رضایت خاطرش را جلب کنند و هم

1- Kuybyshev, V.



مردم و اعضای حزب را از وجود آن مقالات بی خبر بگذارند. سال‌های تنهایی بنیان‌گذار بلشویسم در چنین فضایی سپری شد. هرچند که علی‌رغم پیشنهاد کویبیشوف تصمیم گرفته شد آن مقالات چاپ شوند، اما آنچه اهمیت داشت این بود که دفتر سیاسی اصولاً چنین بحثی را جایز شمرده و موضوع عدم انتشار مقالات و فریب لنین را قابل بحث دانسته بود.

آن مقالات سرانجام چاپ شدند. اما با تشکیل دوازدهمین کنگره حزب که لنین در نتیجه بیماری امکان شرکت در آن را نیافت، موضوع سازماندهی مجدد کمیسیون بازرسی کارگری - دهقانی در دستور کار قرار نگرفت. نه در گزارش کمیته مرکزی حزب که از سوی زینوویف ارائه شد و نه در گزارش کمیسیون بازرسی کارگری - دهقانی، سخنی پیرامون ابراز مخالفت لنین با نحوه کار کمیسیون و نقش استالین در آن ابراز نشد. هرچند که در سخنرانی درژینسکی و برخی دیگر به مقالات لنین در این زمینه اشاره‌ای شد، اما آن نظرات تحت عنوان اینکه هنوز خام هستند کنار گذاشته شده و یا با سکوت برگزار شدند. جالب توجه‌تر از همه اینکه در همین کنگره کویبیشوف که پیشنهاد کرده بود مقالات لنین را تنها در یک نسخه از روزنامه پراودا چاپ کرده و او را فریب دهند، به رهبری کمیسیون تفتیش حزب انتخاب شد. کمیونی که وظیفه جلوگیری از نفوذ عناصر غیرکارگری به حزب و مبارزه با انحطاط و فساد در حزب لینی را برعهده داشت!

روند کار نشان می‌داد که لنین بر خلاف دهمین کنگره حزب از اکثریت قاطعی در رهبری حزب برخوردار نبود و به همین جهت کوشش داشت تا در اتحاد با تروتسکی زمینه‌ای برای اعمال نظراتش در حزب و مبارزه با استالین بیابد. اما نتیجه کار کنگره نشان می‌داد که او از نفوذی که در گذشته در رهبری حزب دارا بود برخوردار نیست و کوشش در اتحاد با تروتسکی در مسأله ملیت‌ها و تقویت انحصار تجارت خارجی زمینه دیگری برای بازیافتن این

نفوذ بود. مخالفت لنین با نظریه‌ی اکثریت رهبری پیرامون سیاست حزب در مورد تجارت خارجی اختلافش را با استالین تشدید کرد.

در پی تشدید بیماری لنین، استالین همراه با اکثریت رهبری حزب هوادار آن بود تا انحصار دولت بر تجارت خارجی تقلیل یابد، و کمیته مرکزی حزب، علی‌رغم میل لنین این مشی را پذیرفته بود. روشن است که اختلاف با استالین بر سر این موضوع، تنها به کوشش لنین برای کنار گذاشتن او از سمت دبیرکلی حزب محدود نمی‌شد. لنین از مدت‌ها پیش در فکر محدود کردن سیاست اقتصادی نوین (نپ) بود و تأکید بر نقش دولت در انحصار تجارت خارجی جنبه مهمی از این محدودیت به شمار می‌رفت. به همین جهت لنین با آگاهی از مشی کمیته مرکزی در زمینه رفع محدودیت از انحصار تجارت خارجی، به سیاست رهبری حزب اعتراض کرد. او در نامه‌ای خطاب به تروتسکی در این زمینه نوشت: «باید از شما خواهش کنم در پلنوم آینده [کمیته مرکزی حزب] ... نظر مشترکمان پیرامون ضرورت قطعی انحصار تجارت خارجی و تقویت آن را نمایندگی کنید... آخرین پلنوم در این زمینه تصمیمی گرفته است که سراپا برخلاف انحصار تجارت خارجی است...» چندی بعد لنین موفق شد با کوشش فراوان و به کمک تروتسکی تصمیم کمیته مرکزی حزب در این زمینه را لغو کند. او در نامه‌ای که برای تروتسکی در این باره به همسرش دیکته کرد، پیرامون موفقیتی که کسب کرده بودند چنین گفت: «رفیق تروتسکی! به نظر می‌رسد موفق شده‌ایم مواضع را با مانوری ساده، بدون آنکه حتی تیری رها کنیم، تسخیر کنیم. پیشنهاد می‌کنم توقف نکرده و حمله را ادامه دهیم.» (۶۳)

لنین امیدوار بود این موفقیت زمینه همکاری بیشتر میان او و تروتسکی شود. اما تروتسکی آماده نبود تا به طور قطعی در برابر کمیته مرکزی بایستد. تردیدی نیست که لنین در ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۲، در پی تغییر

موازنه قدرت در حزب بود و می‌خواست ترکیب کمیته مرکزی را تغییر دهد. اما بیماری مجال نمی‌داد تا هدفش را فعالانه تعقیب کند. او با وضعیتی که در رهبری حزب پیش آمده بود منزوی شده و چاره دیگری نداشت جز اینکه به تروتسکی روی آورد. اما تروتسکی چاره درد نبوده و طفره می‌رفت. لنین در نظر داشت مجمعی به نام «جبهه ضد بوروکراسی» تشکیل دهد. مجمعی که در آن، تروتسکی با عضویت در کمیسیون ویژه‌ای می‌بایست مبارزه بر ضد بوروکراسی را پیش برد. (۶۴)

کوشش دیگر لنین برای جلب نظر تروتسکی و تغییر موازنه قدرت در رهبری حزب موضوع پیشنهاد سمت معاونت به تروتسکی بود. او مایل بود تا تروتسکی را به عنوان معاون خود در دولت انتخاب کرده و نوعی توازن قدرت نسبت به گروه سه نفری زینوویف، کامنوف و استالین ایجاد کند. لنین پیشنهاد خود را بر این پایه استوار کرده بود که چون معاونش ریکوف در هیئت دولت بیمار است و برای مدتی نمی‌تواند وظایفش را انجام دهد، تروتسکی و کامنوف جانشین او بشوند. تروتسکی با خامی غیر قابل تصویری به معنی واقعی پیشنهاد لنین که تقویت قدرتشان در دستگاه رهبری حزب را تعقیب می‌کرد پی نبرد. او این پیشنهاد را رد کرد و کامنوف این سمت را برعهده گرفت.

در این میان استالین حمله حساب شده دیگری را بر ضد تروتسکی آغاز کرد. موضوع این حمله عدم پذیرش سمت معاونت لنین از سوی تروتسکی بود. استالین تأکید می‌کرد که ضروری است تا تروتسکی این سمت را برعهده بگیرد، بدون این که این مطلب به معنی وسعت گرفتن قدرتش باشد. استالین با این پیشنهاد هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد. او به این وسیله به زینوویف و کامنوف اعلام خطر می‌کرد که اگر ضروری تشخیص دهد، می‌تواند با تروتسکی بر ضدشان متحد شده و از سوی دیگر چنین جلوه می‌داد که خود در پی کسب مقامی نبوده و با انتخاب تروتسکی به معاونت لنین مخالفتی

ندارد. در نتیجه هنگامی که تروتسکی پیشنهاد لینن را رد کرد به موفقیت دیگری دست یافت. او اعلام کرد که تروتسکی همواره برای خود حق ویژه‌ای قابل است و از دستورات حزب و درخواست لینن سرپیچی می‌کند. استالین در نهایت نشان می‌داد که عدم وفاداری به لینن را مردود شمرده و خود را وفادارترین شاگرد وی قلمداد می‌کرد و این همه هنگامی بود که در اوج اختلاف با لینن قرار داشت!

در ۱۴ مارس ۱۹۲۳ که مصادف با بیستمین سالگرد تشکیل حزب سوسیال دمکرات روس بود، مبارزه میان گروه سه نفری زینوویف، کامنوف و استالین با تروتسکی شدت گرفت. بیست سال پیش در مارس ۱۹۰۳، بلشویک‌ها در پی جدایی از فراکسیون منشویکی حضور تاریخی خود را اعلام کرده بودند. این جدایی به معنی سرآغاز مبارزه‌ای انقلابی قلمداد شده و آغاز فعالیت مستقل جریانی بود که در ظرف ۱۴ سال از یک گروه بیست نفری به حزبی تکامل یافته بود که قدرت را در روسیه در دست گرفت. با نزدیک شدن این تاریخ مقالات متعددی در نشریات حزبی پیرامون آن کنگره و مبارزه انقلابی بلشویسم انتشار یافت. در این میان رادک که در حزب از اعتبار خاصی برخوردار بود، مقاله‌ای با عنوان تروتسکی، ناجی پیروزی نوشت که هم‌زمان با مقاله دیگری از سوی تروتسکی، با عنوان اندیشه‌هایی درباره حزب انتشار یافت. محتوای این مقالات و انتشار آن‌ها برای برخی از کادرهای حزب به این معنی بود که موضوع کسب مقام رهبری از سوی تروتسکی در میان است.

مسئله جانشینی لینن چندان بی‌مورد نبود. او مدت‌ها بود که عملاً از صحنه سیاسی دور شده و موضوع انتخاب جانشین او، اگر چه نه به صورت علنی، اما در محافل خصوص و در میان کادرها و اعضای حزب مطلب قابل بحثی بود.

در پی انتشار آن مقالات، گروه سه نفری زینوویف، کامنوف و استالین نظرات تروتسکی پیرامون صنایع شوروی را که قرار بود از سوی او در کنگره طرح شود به باد انتقاد گرفتند. اضافه بر این، کامنوف هنگام بحث پیرامون نظرات تروتسکی در نشست دفتر سیاسی حزب پیشنهاد کرد تا در برخی از آن‌ها تغییراتی صورت گیرد. در نشست بعدی دفتر سیاسی در ۲۲ مارس ۱۹۲۳، اختلافات همچنان ادامه یافت و تروتسکی متهم شد که نقش رهبری حزب را نادیده می‌گیرد. این ظاهراً همان نشستی است که در آن استالین پیشنهاد می‌کند تا تروتسکی به جای لنین که بیمار بود گزارش کمیته مرکزی را به کنگره حزب ارائه دهد. (۶۵) طبیعی بود که تروتسکی نمی‌توانست چنین پیشنهادی را بپذیرد، چرا که این کار این احساس را برمی‌انگیخت که در نظر دارد هنگامی که لنین هنوز زنده است جانشین او شود. تروتسکی برای این که هر اتهامی را پیشاپیش خنثی کند، تهدید کرد که اصولاً از ارائه هر گزارشی خودداری خواهد کرد. اما امتناع او خود باعث تقویت این باور می‌شد که توانایی جانشینی لنین را ندارد و برای کسب این مقام از پشتیبانی کادرها و رهبران حزب برخوردار نیست.

تروتسکی در دایره‌ای شیطانی گرفتار آمده بود و هر اقدامش او را در موقعیت نامساعدتری قرار می‌داد. او یک روز پس از نشست دفتر سیاسی، نامه‌ای برای اعضای کمیته مرکزی حزب فرستاد و از گروه سه نفری زینوویف، کامنوف و استالین انتقاد کرده و آن‌ها را به گروه‌گرایی متهم کرد. تروتسکی با این عمل نه تنها موقعیتش را خراب‌تر کرد، بلکه اعضای کمیته مرکزی را نیز بر ضد خود برانگیخت. در برابر این رفتار، دفتر سیاسی حزب طی نامه‌ای او را متهم کرد که آرامش را برهم زده و از مشی حزب منحرف شده است. همچنین اعلام شد که تروتسکی نظر رفقایش را نادیده گرفته و به تصمیمات ارگان‌های حزبی بی‌اعتناست. در آن نامه از کمیته مرکزی حزب

خواسته شده بود تا از تشکیل گروه‌بندی‌های درون حزبی ممانعت به عمل آورده و از تروتسکی‌خواسته شود تا انضباط حزبی را رعایت کند.

هرچه قدرت تروتسکی در رهبری حزب کمتر می‌شد، استالین نیروی بیشتری می‌گرفت. دیگر این تنها لنین نبود که از این مسأله شکایت داشت. مدت‌ها پیش از برگذاری سیزدهمین کنفرانس حزب، برخی از اعضای رهبری که در قفقاز به استراحت مشغول بودند، از سوی زینوویف دعوت شدند تا در جلسه‌ای برای مشاوره پیرامون چگونگی محدود کردن قدرت استالین شرکت کنند. در آن جلسه طرحی نیز به این منظور ارائه شد. خطوط اصلی این طرح بر این پایه بود که دبیرخانه‌ی حزب را سیاسی‌تر کرده و از این راه تشکیلات را از انحصار استالین خارج کنند. استالین که توسط عوامل خود از تشکیل آن جلسه که کاملاً غیررسمی و محرمانه بود و در غاری برگزار شد باخبر شده بود، فوراً تلگرافی به رهبران حزب که در قفقاز بودند زد و خود نیز بلافاصله به آنجا رفت. او ضمن ملاقات با آن‌ها اعلام کرد که در زمینه نقش دبیرخانه و موقعیتش در دفتر تشکیلات سوء تفاهمی پیش آمده و موفق شد برنامه زینوویف را که بانی گردهم‌آیی جلسه رهبران حزب در قفقاز بود خنثی کند.

همچنین پیشنهاد کرد تا برای هماهنگی بهتر کارها در آینده و رفع نواقص، همه‌ی اعضای دفتر سیاسی به عضویت دفتر تشکیلات درآیند. بر پایه این پیشنهاد و پذیرش آن از سوی رهبران حزب، کمیته مرکزی، تروتسکی، زینوویف و بوخارین را به عضویت در دفتر تشکیلات فراخواند. بدین ترتیب استالین موفق شد توجه مخالفان را از مسأله اصلی منحرف کرده و با پیشنهادی که در اساس هیچ نتیجه عملی نداشت برنامه‌شان را خنثی کند. چندی بعد زینوویف اعتراف کرد که تنها یکی دوبار موفق شد از حقی که برایش قابل شده بودند استفاده کند و تروتسکی و بوخارین اصولاً فرصت آن را نیافتند تا در جلسات دفتر تشکیلات شرکت کنند. در نتیجه، این آزمایش ناموفق

هنگامی که اعضای دفتر تشکیلات در سیزدهمین کنگره حزب از نو انتخاب شدند کنار گذاشته شد. دفتر تشکیلاتی که دیگر از هواداران استالین تشکیل شده بود.

در این میان تروتسکی در ادامه تاکتیک‌های نادرستی که در مبارزه‌ی درون حزبی پیش گرفته بود، پیکان اصلی مبارزه را متوجه زینوویف و کامنوف ساخت و امکانی را فراهم آورد تا استالین بتواند با استفاده از درگیری میان او با زینوویف و کامنوف قدرت خود را وسعت بخشد. تروتسکی در ادامه سیاست نادرستی که در مبارزه خود پیش گرفته بود، هنگامی که هیچ دلیل منطقی در دست نبود، طی مقاله‌ای با عنوان درس‌های اکتبر به زینوویف حمله کرد. او در آن مقاله، ضمن بررسی انقلاب اکتبر به انتقاد از نقش زینوویف و کامنوف و مخالفتی که با دست زدن به قیام کرده بودند پرداخت و جبهه تازه‌ای را در نبرد با آن‌ها گشود. تروتسکی با این عمل به اتحادی که در میان برخی از رهبران حزب بر ضد استالین شکل گرفته بود صدمه زده و توجه‌شان را از مبارزه با استالین منحرف ساخت و به جهتی سوق داد که به ضررش تمام شد. تردیدی نبود که زینوویف و کامنوف در برابر این حمله ساکت نمی‌نشستند. آن‌ها در پاسخ به مقاله تروتسکی، طی نوشته‌ای با اشاره به گذشته غیربلشویکی او و مخالفت‌هایی که در سال‌های پیش از انقلاب اکتبر با لنین کرده بود وی را مورد حمله قرار دادند. با بالا گرفتن این اختلافات، زینوویف و کامنوف در پی یافتن متحدی بر ضد تروتسکی در رهبری حزب، به مدافعان درجه اول استالین تبدیل شدند.

در غیاب لنین که بیماریش او را از هر نوع شرکتی در زندگی حزب باز داشته بود، وحدت عمل میان زینوویف و کامنوف با استالین در عمل به رهبری سه‌گانه آن‌ها تبدیل شد. هرچند که هیچ‌یک از آن سه نفر در برابر تروتسکی و اعتبار و شخصیت برجسته او امکان رقابتی نمی‌دیدند، اما جمع

سه نفری آنها، به خصوص در غیاب لنین و خطاهای فاحش تروتسکی به وزنه قابل توجهی تبدیل شده بود. زینوویف به خاطر همکاری طولانی با لنین در سال‌های تبعید و نقشی که در رهبری کمیترن و قدرتی که در رهبری حزب در پتروگراد داشت؛ کامنوف به عنوان رهبر حزب در مسکو و نقشی که در غیاب لنین به عنوان معاون او در دولت و رئیس دفتر سیاسی بازی می‌کرد و سرانجام استالین به عنوان دبیرکل و سازمان ده حزب. وجه مشترک هر سه آنها مخالفت با تروتسکی بود که در چشم بسیاری از کادرها و اعضای حزب و در میان توده مردم به عنوان جانشین بر حق لنین محسوب می‌شد.

در اکتبر ۱۹۲۳، هنگامی که اختلاف میان تروتسکی و گروه سه‌نفری زینوویف، کامنوف و استالین تشدید شد، اطلاعیه ۴۶ نفر انتشار یافت. این اطلاعیه که به امضاء ۴۶ نفر از برجسته‌ترین شخصیت‌های حزب رسیده بود، بیان‌کننده نظرات اپوزیسیون چپ در حزب و نشانه عمق و دامنه اختلاف بود. ۴۶ نفر در اطلاعیه خود با اشاره به بحران اقتصادی کشور، از اعتصابات، بیکاری و تعطیل کارخانه‌ها نام برده و اکثریت دفتر سیاسی را مسئول چنین وضعی می‌دانستند. در اطلاعیه همچنین به بحران درون حزب اشاره شده و اعلام شده بود که ادامه این سیاست به جدایی رهبری و توده‌های حزبی انجامیده و در نتیجه، عدم شرکت و دخالت آنها در سرنوشت حزب را به بار آورده است. ۴۶ نفر ضمن دفاع از دمکراسی درون حزبی و اجازه اظهارنظر آزادانه پیرامون مسایل، خواستار لغو سیاست گماردن کادرهای حزب از سوی ارگان‌های رهبری شده بودند. اطلاعیه ۴۶ نفر دلیل دیگر وجود بحران در حزب را محصول این سیاست و اعمال آن می‌دانست. این سیاست که به عنوان حربه‌ای در دست دبیرکل و دفتر تشکیلات قرار گرفته بود، عملاً هر نوع مخالفتی را با جابجا کردن و گماردن مخالفان به مشاغل موردنظر، خنثی کرده و هر مبارزه‌ای را بی‌نتیجه ساخته بود. آخرین نمونه‌ی به کار بردن این سیاست



در مورد مسأله ملیت‌ها بود. با موفقیت استالین و یارانش در این زمینه که به خنثی کردن کوشش‌های لنین انجامید، مخالفان استالین در مسأله ملیت‌ها و تنی چند از رهبران برجسته اپوزیسیون از سمت‌های خود کنار گذاشته شدند. مثلاً مدیوانی را که در گرجستان دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای بود و اکثریت حزب را در آنجا رهبری می‌کرد، به منطقه دیگری به مأموریت فرستادند و را کوفسکی را که از یاران تروتسکی بود و در کنگره حزب در برابر نظرات استالین ایستاده بود از سمت صدر شوراها و اوکراین برداشته و به عنوان سفیر به لندن فرستادند. پس از فرستادن را کوفسکی به لندن، کاگانوویچ را که از یاران استالین محسوب می‌شد مسئول رسیدگی به مسأله تصفیه حزب در اوکراین کردند. در ادامه‌ی همین سیاست بود که کرستینسکی و یوفه<sup>۱</sup> را که با سیاست‌های رهبری حزب مخالف بودند به آلمان و چین فرستادند. چندی پس از انتشار اطلاعیه ۴۶ نفر، کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش جلسه مشترکی تشکیل دادند. تروتسکی در نتیجه بیماری امکان شرکت در آن نشست را نیافت و این مطلب در آن موقعیت حساس وضعیت اپوزیسیون را وخیم‌تر کرد. در آن نشست نمایندگان اپوزیسیون که اطلاعیه ۴۶ نفر را امضاء کرده بودند بار دیگر سیاست‌های رهبری را مورد انتقاد قرار دادند. در مقابل رهبران حزب نیز به سیاستی تهاجمی در قبال اپوزیسیون روی آورده و طی اطلاعیه‌ای آن‌ها را محکوم کردند. در آن اطلاعیه از جمله اعلام شده بود: «پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش حزب، رفتار رفیق تروتسکی را در این لحظات حساس از زندگی حزب و انقلاب جهانی به عنوان یک اشتباه بزرگ سیاسی تلقی می‌کند. این اشتباه به خصوص از این جهت است که حمله رفیق تروتسکی به دفتر سیاسی به طور عینی خصوصیت عملی فراکسیونی را به خود گرفته است. خصوصیتی که وحدت حزب را مورد

مخاطره قرار داده و در حزب بحران به وجود می‌آورد. پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش با قاطعیت اطلاعیه ۴۶ نفر را به عنوان سیاستی انشعاب‌گرانه محکوم می‌کند... این اطلاعیه همه‌ی زندگی حزب را در ماه‌های آینده در پرتو مبارزه درون حزبی قرار داده و بدین ترتیب حزب را هنگامی که برای سرنوشت انقلاب جهانی دارای اهمیت فراوانی است تضعیف می‌کند. (۶۶)

در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۴، سیزدهمین کنفرانس حزب کار خود را آغاز کرد و تصمیم گرفت قطعنامه‌ای را که در دهمین کنگره با عنوان دربارۀ وحدت حزب با کوشش لنین به تصویب رسیده بود به طور کامل انتشار دهد. کنفرانس با تصویب این قطعنامه که هر نوع فعالیت فراکسیونی و تشکیل گروه‌بندی‌های حزبی را ممنوع کرده بود، به امضاءکنندگان اطلاعیه ۴۶ نفر و مخالفان اکثریت دفتر سیاسی حزب هشدار داد که با این عمل خود یک اصل لینی را زیر پا گذاشته‌اند. سیزدهمین کنگره حزب که به فاصله کوتاهی پس از این نشست برگزار شد، سیاست اکثریت دفتر سیاسی را تأیید کرد و به اپوزیسیون اخطار نمود هر نوع فعالیت فراکسیونی به معنی تضعیف صفوف متحد حزب و ایجاد انشعاب در آن است.

بدین ترتیب برای اپوزیسیون که خود چندی پیش بر هر نوع فعالیت فراکسیونی خط بطلان کشیده بود یک راه بیشتر باقی نمی‌ماند و آن پذیرش بی‌چون چرای نظریه رهبری پیرامون ضرورت حفظ وحدت و نفی هرگونه فعالیت فراکسیونی بود. تروتسکی در این زمینه گفت: «رفقا. هیچ‌یک از ما نه می‌خواهد و نه می‌تواند در مقابل حزب بر حق باشد. در تحلیل نهایی این حزب است که همواره بر حق است، چرا که حزب تنها وسیله تاریخی است که پرولتاریا برای حل مشکلات اصلی خود در اختیار دارد... من مطمئن هستم که هیچ‌کس نمی‌تواند بر ضد حزب بر حق باشد. تنها با حزب و به وسیله حزب

است که می‌توان حق داشت، چرا که تاریخ راه دیگری برای تحقق آنچه حق نامیده می‌شود نشان نداده است» (۶۷).

از تابستان ۱۹۲۱، هنگامی که وضع جسمی لنین به وخامت گرائید، رهبری حزب کوشش‌هایی را برای جلوگیری از وقفه در فعالیت‌هایی که او عهده‌دار بود انجام داد. یکی از این کوشش‌ها انتخاب ریکوف به عنوان معاون لنین در شورای کمیسارهای خلق بود. پیش از آن رسم بر این بود که در پی بیماری یا گرفتاری فراوان یکی از رهبران حزب، فرد دیگری انجام همه یا برخی از وظائف محوله به او را بر عهده می‌گرفت، بدون اینکه پیشاپیش انتخاباتی انجام شده یا به طور رسمی فرمان یا دستوری صادر شده باشد. انتخاب ریکوف به سمت معاون لنین، هم محصول ملاحظات سیاسی و بازتاب مبارزه درونی و هم نشانه آن بود که لنین در نتیجه بیماری توانایی انجام فعالیت‌های حزب و دولتی را تا حدود زیادی از دست داده بود.

در ۲۵ مه ۱۹۲۲ وضع مزاجی لنین به وخامت گرائید و سمت راست بدنش فلج شد و قدرت تکلم را از دست داد. او هرچند که پس از دوره کوتاهی از اکتبر همان سال توانست فعالیت را دوباره از سر بگیرد، اما در دسامبر همان سال در پی سکتی دیگری زمین‌گیر شد و در این فاصله تنها قادر بود چند دقیقه‌ای در روز صحبت کند. دوازدهم دسامبر آخرین روز کار لنین در دفترش بود. روز بعد با پذیرفتن نظر پزشکان معالجش به گورکی رفت تا در آنجا به استراحت پردازد. با این حال همچنان در نظر داشت تا آخر ماه در کنگره شوراها سخنرانی کند. به همین جهت پیشنهاد ریکوف، معاونش را پیرامون محدودیت‌های بیشتر در تماس با دنیای خارج رد کرد. ریکوف پیشنهاد کرده بود که معاونان او یا دبیرخانه کمیته مرکزی، دستچینی از مدعوین رسمی را برای ملاقات با لنین انتخاب کنند. او با این پیشنهاد مخالفت

کرد و اعلام نمود مایل است همچنان در «آزادی کامل» به سر برد و میهمانان نامحدود داشته باشد و حتی تعدادشان را نیز افزایش دهد. در این بین کمیته مرکزی حزب، استالین را مسئول تماس میان لنین با دنیای خارج کرد. او در واقع رابط کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب با لنین بود و می توانست تا آنجا که ضروری بداند ملاقات های لنین را محدود کند. این مسأله هرچند که باعث تقویت موقعیت استالین می شد، اما بین او و لنین کشمکش ایجاد می کرد.

در تابستان و پائیز سال ۱۹۲۳ دیگر روشن شده بود که بیماری لنین علاج ناپذیر است. اما او هنوز رابطه خود با دنیای خارج را حفظ کرده بود. با این همه، از ملاقات با استالین و سایر اعضاء دفتر سیاسی طفره می رفت. در ماه دسامبر وضع مزاجی لنین باز هم به وخامت گرائید و در پی چند سکتة دیگر سمت راست بدنش فلج شد. در پی این واقعه، استالین، کامنوف و بوخارین، همراه با پزشکان معالج او تصمیم گرفتند به لنین اجازه بدهند روزانه اجازه داشته باشد فقط ۵ تا ۱۰ دقیقه مطالبی را که مایل است به منشی های خود دیکته کند. مشروط بر اینکه این مطالب یا نامه ها، خصوصیت نامه پراکنی نداشته و او انتظار گرفتن پاسخی را نداشته باشد. آن ها همچنین ممنوع کردند که لنین میهمان و ملاقات سیاسی داشته باشد و دوستان و اطرافیان خبرهای سیاسی را با او در میان بگذارند. تردیدی نبود که این تصمیم لنین را خشمگین می کرد. او با اطلاع از این مطلب، پزشکان معالجش را تهدید کرد که اگر به او اجازه کمی کار سیاسی ندهند، او نیز اجازه نخواهد داد مداوایش کنند. منشی لنین پیرامون این تصمیم و نظر لنین در این مورد نوشت: «ولادیمیر ایلیچ این احساس را دارد که این پزشکان معالجش نیستند که به کمیته مرکزی دستور می دهند، بلکه این کمیته مرکزی است که به پزشکان دستور می دهد». (۶۸)

تردیدی نبود که بیماری لنین که دیگر امیدی به بهبودش نمی رفت، یارانش را بیش از پیش نگران ساخته بود. اما آن ها مطلب را تنها از این دریچه

نمی‌دیدند. حال که بیماری خواهی نخواهی تشدید یافته و لنین قادر به فعالیت نبود، موقعیتی پیش آمده بود تا بتوانند برنامه‌هایشان را که در زمینه‌هایی با نظرات او در تضاد بود پیش برده و محدود کردن تماس او با دنیای خارج خود محمل مناسبی برای این امر بود.

در تاریخ حزب بلشویک این نخستین بار نبود که بیماری یک عضو برجسته، محملی می‌شد تا مخالفان بنا بر بیماری یا به بهانه آن، عضو برجسته‌ای را منزوی کرده و از صحنه سیاسی خارج کنند. لنین خود بارها از این روش استفاده کرده بود. او در پاسخ به میاسنیکوف که خواستار آزادی برای احزاب مخالف شده بود نوشت: بهتر است تا او بیشتر مراقب اعصابش باشد و به آسایشگاه مراجعه کند. یا در پاسخ به یکی از اعضای گروه اپوزیسیون کارگری که برای استراحت به برلین فرستاده شده و با اطلاع از تعقیب اعضای گروه خود نامه تندی به لنین نوشته بود نوشت: انتظار داشتم تا شما در برلین کمی استراحت کرده و وضع جسمی خود را بهبود بخشید و با نگاهی به اوضاع به نتایج روشن و صحیحی برسید. به همین جهت به خاطر احترام به دوستی قدیمیمان هم که شده از شما می‌خواهم اعصابتان را آرامش بخشید.

لنین در نامه دیگری خطاب به یوفه، دیپلمات روس که همواره از سمتی به سمت دیگر گمارده شده و با اعتراض به این مطلب و رفتار لنین او را دیکتاتور خوانده بود نوشت: چگونه می‌توانید تا این حد اعصابتان را از دست بدهید که چنین عبارات کاملاً نابجایی به کار برده و ادعا کنید که من کمیته مرکزی هستم. این ادعا تنها می‌تواند ناشی از تشنج شدید اعصاب و خستگی بیش از اندازه شما باشد. لازم است تا به آسایشگاه مراجعه کرده و سلامتی خود را باز یابید، و سرانجام پیرامون نظر چیچرین<sup>۱</sup> دیپلمات برجسته روسی که طی دو نامه به لنین پیشنهاد کرده بود بهتر است برای گرفتن کمک مواد غذایی و غیره و نیز

1- Chicherin, G. V.

جلب توجه آمریکایی‌ها تغییراتی در قانون اساسی شوروی وارد ساخت - تغییراتی که طی آن به احزاب اجازه فعالیت داده شود - نوشت: به نظر من پیشنهاد چیچرین نشان می‌دهد که او شدیداً بیمار است و ما باید احمق باشیم اگر او را فوراً با زور به آسایشگاه تبعید نکنیم. (۶۹)

رهبر بلشویسم و بنیان‌گذار دولت شوروی در چنبره نظامی که ساخته بود گرفتار آمده و راه نجاتی نمی‌دید. او که دست و پایش فلج شده و ظاهراً حس کرده بود تا تشکیل کنگره زنده نخواهد ماند، در نظر داشت تا از آخرین روزهای عمرش استفاده کرده و حزب و دولت شوروی را نجات بخشد. او از ۲۳ تا ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲ مطالبی را با عنوان نامه به کنگره حزب به منشی خود دیکته کرد. این مطالب که به عنوان وصیت‌نامه لینین شهرت یافته‌اند می‌بایستی خط عمومی کنگره و منشی سیاسی حزب را روشن می‌کردند. مطالبی که او به منشی خود دیکته کرد در چندین نسخه تهیه شده و در پاکت‌های سربسته که روی آن‌ها عبارت «محرمانه» و «فقط توسط لینین و پس از مرگ وی توسط همسرش ناتاشا کروپسکایا<sup>۱</sup> باز شود» نوشته شده بود حفظ می‌شدند. از آن نامه‌ها چند نسخه نزد همسرش ماند و چند نسخه نیز در صندوقی که لینین نامه‌های خصوصیش را در آن حفظ می‌کرد به کناری گذاشته شد و یک نسخه نیز برای روزنامه پراودا فرستاده شد.

در بخش اول نامه‌ی لینین، مسأله ملی جای مهمی را اشغال می‌کرد. او شدیداً بر موضع استالین و اورژنیکیدزه می‌تاخت و بر حقوق مساوی جمهوری‌های شوروی تکیه می‌کرد و ضروری می‌دانست که حقوق جمهوری‌های غیرروس در برابر عظمت‌طلبی روسیه حفظ شود. او مبارزه استالین و اورژنیکیدزه بر ضد «منحرفین ملی‌گرا» در گرجستان را عظمت‌طلبی و جنجال ملی تلقی کرده و به ویژه روی حفظ منافع ملت‌های غیرروس تکیه

1- Krupskaya, N.

می‌کرد. لنین اضافه می‌کرد که کمیته مرکزی حزب در خطر انشعاب قرار گرفته است و علت اصلی امکان بروز انشعاب را به اختلافات میان تروتسکی و استالین مربوط می‌دانست. او پیشنهاد می‌کرد تا برای مقابله با انشعاب، اعضای کمیته مرکزی حزب بین ۵۰ تا ۱۰۰ نفر افزایش داده شوند. (کمیته مرکزی تا آن دوره ۲۷ عضو و ۱۹ نامزد عضویت داشت). این تنها پیشنهاد مشخصی بود که لنین ارائه می‌داد و معتقد بود با افزایش تعداد عضویت کارگران، وحدت در کمیته مرکزی حزب تقویت خواهد شد. او تأکید داشت که اعضای جدید از میان کارگرانی انتخاب شوند که مدت زیادی در دستگاه دولتی کار نکرده باشند. همچنین ضروری می‌دانست که کارگران عضو در تمام جلسات کمیته مرکزی و نشست‌های دفتر سیاسی شرکت کرده و اسناد آن را مطالعه کنند تا از این راه استحکام و وحدت کمیته مرکزی حزب تقویت شود و کارگران بتوانند نقش عمده‌ای را در اصلاح و تجدید بنای حزب بازی کنند. لنین در زمینه سیاست اقتصادی به نظریه قدیمی تروتسکی مبنی بر اینکه کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی نقش قانون‌گذاری داشته باشد متمایل شده بود. او در زمینه مبارزه با بوروکراسی پیشنهاد می‌کرد تا کارگزاران حزب دشواری‌ها را نه از دیدگاه اداری، بلکه از لحاظ محتوای آن‌ها مورد نظر و چاره‌جویی قرار دهند.

لنین سپس به بخش دوم وصیت‌نامه و ارزیابی از شخصیت اعضای مهم رهبری می‌پرداخت و اعلام می‌کرد استالین از هنگامی که دبیرکل حزب شده است قدرت زیادی را در دست خود متمرکز کرده و اطمینان ندارد که قادر باشد همواره با احتیاط از آن قدرت استفاده کند. او در مورد تروتسکی نوشت چنانکه وی در مسأله مربوط به کمیساریای حمل و نقل نشان داد، نه تنها توانایی بی‌مانندی دارد، بلکه او را توانا‌ترین عضو کمیته مرکزی قلمداد کرد. لنین اعتماد به نفس افراطی و گرایش به اتخاذ تصمیمات اداری را جزو نقاط ضعف

تروتسکی شمارد. در مورد زینوویف و کامنوف اشاره کرد که موضع‌گیری مخالفت‌آمیزشان با دست زدن به قیام اکتبر را نمی‌توان اتفاقی دانست. چنانکه غیربلشویک بودن تروتسکی در سال‌های پیش از انقلاب را نیز می‌توان محصول اشتباه شخصی دانست. لنین از بوخارین به عنوان تئوریسین باارزش و چشم و چراغ حزب نام می‌برد و هم زمان اضافه می‌کرد که او هیچ‌گاه دیالکتیک را نفهمیده است. و سرانجام از پیاتاکوف<sup>۱</sup> نیز به عنوان کسی که دارای توانایی‌های فراوانی است سخن می‌گفت. اما اضافه می‌کرد که او نیز چون تروتسکی به اتخاذ تصمیمات اداری گرایش دارد و در مسایل جدی سیاسی نمی‌توان به او تکیه کرد. از تومسکی و ریکوف که عضو دفتر سیاسی بودند سخنی در میان نبود.

در چهارم ژانویه ۱۹۲۴، لنین مطالبی را به عنوان اضافات به وصیت‌نامه به منشی خود دیکته کرد که در آن از خشونت استالین صحبت شده بود. خشونتی که به قول لنین اگر در بین کمونیست‌ها به عنوان کمبودی قابل تحمل بود، در سمت دبیرکلی حزب غیرقابل تحمل محسوب می‌شد. به همین جهت پیشنهاد می‌کرد تا کمیته مرکزی حزب درصدد چاره‌جویی برآمده و راهی را بیابد که استالین را کنار گذاشته و فرد دیگری را به جای او انتخاب کنند. فرد دیگری که در یک زمینه با استالین تفاوت داشته باشد و آن اینکه صبورتر، وفادارتر و نسبت به رفقای حزبی مسئول‌تر و کمتر دمدمی مزاج باشد. لنین اضافه می‌کرد که این خصوصیات مسایل کوچکی نیستند و اگر هم چنین باشد می‌توانند تأثیرات مهمی بر جای بگذارند» (۷۰).

قسمت اول وصیت‌نامه که همراه با مقالاتی در روزنامه پراودا تکمیل می‌شدند، با عنوان نامه به کنگره چاپ شدند. اما قسمت دوم پنهان نگاه داشته شد.

1- Pyatakov, G.



در وصیت نامه لنین مطالب ناروشن فراوانی وجود داشتند. یکی سرّی نگاه داشتن آن در زمان حیاتش بود. انتخاب این تاکتیک به وضعیتی انجامید که وصیت نامه، اهمیت و تأثیر خود را در شکل‌گیری قدرت در شوروی از دست بدهد. مهم‌ترین بخش وصیت نامه به موقع منتشر نشد یا در وضعیتی منتشر شد که دیگر نمی‌توانست تأثیری در چگونگی شکل‌گیری قدرت در شوروی داشته باشد. شاید لنین در صدد بود تا هنوز تغییراتی را در متن وصیت نامه وارد کرده و مواردی را دقیق نموده و تغییر دهد و اصولاً پیرامون چگونگی انتشار آن به نتایج قطعی نرسیده بود.

مطلب دیگر ادعا و نتایجی بود که لنین در وصیت نامه خود بر آن‌ها تکیه کرده بود. مثلاً اضافه کردن کارگران به جمع کمیته مرکزی به منظور جلوگیری از انشعاب و یا تقویت وحدت حزب ساده لوحانه به نظر می‌رسید. در مورد ارزیابی از نکات منفی اعضاء برجسته رهبری و قرار دادن یکی در برابر دیگری این احساس را برمی‌انگیخت که هیچ‌یک قابلیت رهبری حزب را در آینده ندارند. این احساس به ویژه هنگامی تقویت می‌شد که او علی‌رغم برشمردن نکات برجسته آن‌ها، جانشینی برای خود تعیین نمی‌کرد. آیا واقعیت این بود که او هیچ‌یک را به تنهایی برای احراز مقام جانشینی مناسب نمی‌دید و در حقیقت ناامید و مستأصل شده بود؟ آیا بیان مطالب ابراز شده در وصیت نامه در واقع اعتراف به این ناامیدی و استیصال بود؟ آیا لنین با برشمردن خصوصیات منفی شاگردانش قصد خوار کردن آن‌ها را داشت و از اینکه او را تنها گذاشته بودند انتقام می‌کشید؟ اما همه کسانی که لنین را از نزدیک می‌شناختند و با او سابقه دوستی یا دشمنی کهنه داشتند بر این باور بودند که او از انتقام‌جویی و کینه‌توزی به دور بود. پس هدف او از نوشتن چنین وصیت‌نامه‌ای که در عمل تنها می‌توانست عناصری را که از آن‌ها نام برده بود با هم متحد کند چه بود؟ آیا واقعاً از دست دادن سلامتی به او مجالی

می‌داد تا به درستی درباره همه این‌ها اندیشیده و به نتایج معقولانه‌ای برسد؟ و دست آخر آیا چنین وصیت‌نامه‌ای متأثر از بیماری علاج‌ناپذیر بنیان‌گذار بلشویسم و نظامی که بنا نهاده بود به شمار نمی‌رفت؟ هرچه بود این وصیت‌نامه با نشان دادن ناتوانی‌های رهبران برجسته حزب، آن‌ها را علی‌رغم اختلافاتی که با یکدیگر داشتند، در این تصمیم مصمم‌تر می‌کرد که انتشار آن سودی برایشان نخواهد داشت.

در ماه مه ۱۹۲۴، چهارماه پس از مرگ لنین وصیت‌نامه او برای نخستین بار در پلنوم کمیته مرکزی حزب خوانده شد. تا آن تاریخ کسی جز همسر و منشی‌های لنین از وجود وصیت‌نامه اطلاعی نداشت. در پلنوم کمیته مرکزی قرار بود تصمیم گرفته شود که آیا متن وصیت‌نامه در سیزدهمین کنگره حزب که در آستانه تشکیل بود خوانده شود یا نه؟ زینوویف پیرامون انتشار وصیت‌نامه و به ویژه آنچه به پیشنهاد لنین در مورد کنار گذاشتن استالین مربوط می‌شد گفت:

رفقا! هر کلمه لنین بدون تردید در نظر ما حکم قانون را دارد و بارها نشان داده‌ایم آماده‌ایم آنچه را که ایللیچ از ما خواسته انجام داده و مطمئن هستم به این قول خود وفادار خواهیم ماند. اما خوشبختانه نظر لنین در یک مورد نادرست از آب درآمد و آن در مورد دبیرکل است. شما شاهد کار مشترک ما در روزهای اخیر هستید و با خیال راحت خواهید دید که لنین در شک خود محق نبوده است. سپس کامنوف سخن گفت و از کمیته مرکزی حزب خواست اجازه دهد تا استالین در سمت دبیرکل حزب باقی بماند. به این ترتیب دیگر نمی‌شد وصیت‌نامه لنین را منتشر کرد. همسر لنین که در جلسه حضور داشت به این اقدام اعتراض کرد. تروتسکی نیز سکوت اختیار کرد، چرا که مغرورتر از آن بود تا به مسأله‌ای پردازد که به شخص خود و موقعیتش در حزب مربوط می‌شد. سرانجام زینوویف پیشنهاد کرد تا وصیت‌نامه چاپ نشود و تنها به

تعدادی از اعضاء دستچین شده کنگره نشان داده شود. استالین آرام و برای همیشه روی صندلیش نشسته بود. (۷۱)

با تشکیل سیزدهمین کنگره حزب، وصیت‌نامه همراه با مطالبی که لنین پیرامون کنار گذاشتن استالین به آن اضافه کرده بود، برای جمع کوچک و دستچین شده‌ای از نمایندگان کنگره خوانده شد. رهبران درجه اول حزب بر پایه توافق عمومی که حاصل کرده بودند تصمیم گرفتند از طرح آن در کنگره خودداری کنند. دیری نپائید که وصیت‌نامه لنین چون سندی جنایی ارزیابی شد که در دست داشتن آن برابر با تبعید و زندان بود. پس از گذشت سال‌ها از مرگ لنین، هیچ‌یک از اعضای برجسته کمیته مرکزی که نامی از آن‌ها در وصیت‌نامه به میان آمده بود تمایلی به علنی کردن آن نداشتند. حتی تروتسکی نیز که در تبعید بود تمایلی در انتشار وصیت‌نامه از خود نشان نمی‌داد. تا اینکه در سال ۱۹۲۷، ماکس ایستمن<sup>۱</sup> در آمریکا و بوریس سوارین<sup>۲</sup> در فرانسه وصیت‌نامه را منتشر کردند.

از اوت ۱۹۲۲ لنین موفق شد تا حدودی سلامتی خود را بازیافته و برای مدتی کوتاه فعالیت‌هایش را از سر بگیرد. از این فاصله تا آخرین روزهای زندگی، اختلاف او با استالین همچنان ادامه یافت و شدت گرفت. این اختلاف که در مسأله ملیت‌ها تبلور خاصی یافت، نخستین و آخرین نبرد میان لنین و استالین در دوستی طولانی‌شان بود. هم‌زمان با رشد این اختلاف، تمایل لنین برای همکاری و اتحاد با تروتسکی افزایش می‌یافت. تمایلی که به روشنی در مسأله انحصار تجارت خارجی و ملغی کردن تصمیم کمیته مرکزی حزب پیرامون رفع محدودیت از آن که مورد حمایت استالین بود آشکار شده بود.

1- Eastman, M.

2- Souverine, B.

دیگر آشکار شده بود که لنین در پی وحدت با تروتسکی و مبارزه‌ای جدی با استالین است.

یک روز پس از ارسال نامه لنین به تروتسکی و اظهار خشنودی از این وحدت و درخواست ادامه مبارزه مشترک، استالین با کروپسکایا تماس گرفت. او که خود را نگران سلامتی لنین جلوه می‌داد، به همسر لنین گفت اطلاع یافته است که به لنین امکان می‌دهد از مسایل سیاسی با خبر شده و مطالبی را که ممنوع شده‌اند به منشی خود دیکته کند. استالین به کروپسکایا اخطار کرد چنانکه رفتارش را اصلاح نکند، مسأله را به کمیسیون تفتیش اطلاع داده و این به معنی آن بود که ممکن بود کروپسکایا از حزب اخراج شود.

کروپسکایا که از رفتار استالین برآشفته شده بود، نامه‌ای به کامنوف و زینوویف نوشت و ماجرا را با آن‌ها در میان گذاشت. او نوشت به خاطر نامه کوتاهی که لنین با اجازه پزشکی به وی دیکته کرده بود، استالین به نحو خسونت‌آمیزی به او توهین کرده است. کروپسکایا نوشت بهتر از هر پزشکی می‌داند راجع به چه مسأله‌ای می‌توان با لنین صحبت کرد و چه چیزی او را برآشفته می‌کند. به هر حال این را بهتر از استالین می‌داند. او از کامنوف و زینوویف به عنوان رفقای که با لنین نزدیک هستند خواست تا از او در برابر این نوع دخالت‌های بیجا در زندگی خصوصی و توهین‌های بی‌مقدار محافظت کنند. در خاتمه پیرامون تهدید استالین اضافه کرد تردیدی ندارد که اگر مطلب در کمیسیون تفتیش حزب طرح شود، کمیسیون چه تصمیمی خواهد گرفت. با این همه نه فرصت و نه نیروی آن را در خود می‌بیند که این دعوای احمقانه را ادامه دهد، چرا که اعصابش بیش از اندازه متشنج شده است. (۷۲)

دو ماه و نیم بعد، لنین که تازه توسط کروپسکایا از ماجرا باخبر شده بود، نامه‌ای خطاب به استالین دیکته کرد و اعلام نمود در نظر ندارد این واقعه را فراموش کند و ضرورتی نمی‌بیند توضیح دهد که آنچه بر ضد همسرش اعمال

شده است را بر ضد خود می‌داند. او از استالین خواست تا از کروپسکایا عذرخواهی کرده و او را به قطع همه روابط خصوصیشان تهدید کرد. لنین یک نمونه از اتمام حجت با استالین را نیز برای کامنوف و زینوویف فرستاد. معلوم نیست چرا کروپسکایا دو ماه ونیم پس از رخداد این واقعه ماجرا را با لنین در میان می‌گذارد و چرا لنین نامه اعتراضی پیرامون تهدید به قطع رابطه با استالین را تنها برای زینوویف و کامنوف می‌فرستد و مطلب را با دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب در میان نمی‌گذارد؟ جالب توجه اینکه استالین آن نامه را تا پایان عمر در کشوی میز کار خود حفظ کرد و پس از مرگش برای نخستین بار توسط خروشچف<sup>۱</sup> در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ خوانده شد. (۷۳)

امروز بسیار دشوار است بتوان گفت اختلاف میان لنین و استالین چنانچه تا به آخر پیش می‌رفت چه نتایجی به بار می‌آورد. آنچه مسلم است اینکه موقعیت لنین در حزب همچنان استوار بود و استالین غیر ممکن بود بتواند نبرد رویارویی را با او پیش ببرد. پس کوشید تا کتیک دیگری را انتخاب کند و از درگیری مستقیم طفره برود. به همین جهت نامه‌ای به کروپسکایا نوشت و از مسأله‌ای که پیش آمده بود عذرخواهی کرد. استالین بار دیگر در اختلاف با لنین پس کشید و از رویارویی با او خودداری کرد تا بتواند موقعیت خود و تناسب قوا در رهبری حزب را به نوعی که مایل بود حفظ کند.

هنگامی که در اواسط دسامبر ۱۹۲۲ وضع مزاجی لنین به وخامت گرائید و به فلج شدن کامل نیمه‌راست بدنش کشید، نتیجه نبرد میان استالین و لنین به خودی خود روشن شده بود. تروتسکی بعدها کوشید این تصور را القاء کند که استالین در آن زمان هنوز از قدرت سیاسی کافی برخوردار نبوده است. این ادعا درست نیست. استالین در پی حل مسأله اتحادیه‌های کارگری در دهمین

1- Khrushchev, N.

کنگره حزب قدرت زیادی کسب کرد و به دنبال کسب سمت دبیر کلی و چیرگی بر دستگاه حزب موقعیت خود را بسط و گسترش داده بود. لنین به سهم خود نقش زیادی در قدرت گرفتن استالین بازی کرد. در واقع هنگامی که لنین وصیت نامه اش را نوشت، توازن قدرت میان استالین و تروتسکی یکسان نبود و تنها مساله زمان بود که نبرد بر سر قدرت کی به سود استالین به نتیجه برسد. برای تروتسکی ساده نبود بپذیرد که این نبرد به نتیجه ای می انجامید که به هیچ وجه انتظارش را نداشت. نام تروتسکی در کنار نام لنین با انقلاب اکتبر عجین شده بود. او صدر شوراهای پتروگراد، کمیسار خارجه، سازمان ده ارتش سرخ و سخنور بی نظیری بود که در چشم بسیاری جانشین برحق و قانونی لنین محسوب می شد. تروتسکی در میان رهبران نظامی محبوبیت فوق العاده ای داشت و در میان رهبران اقتصادی حزب و دولت صاحب نفوذ بود. او با همه نفوذی که در میان روشنفکران و متفکران حزب داشت، در نظر بسیاری از کادرهای میانی حزب مورد شک و تردید بود. موقعیت تروتسکی از زمانی سست شد که به عنوان کمیسار نظامی در زمینه های غیرنظامی نیز هوادار به کار بردن روش های نظامی و اعمال ترور شد. او مدافع بی چون و چرای دادگاه های نظامی شد و دامنه سرکوب را تا میان نیروهای خودی بسط داد و با این رفتار محبوبیتش را رفته رفته از دست داد. تروتسکی معتقد بود قدرت انقلابی تنها هنگامی استوار خواهد شد که اعمال قدرت و استفاده از شیوه های ارباب در دوران صلح نیز به کار گرفته شود. اعمال این روش در میان بسیاری از کادرهای حزب، نسبت به او و سیاستش ایجاد واکنش و مخالفت می کرد. توان روشنفکری، جسارت فوق العاده و قدرت سخنوریش، در کنار توانایی برجسته اش در تحلیل مسایل که نیروی اندیشیدن در ابعاد تاریخی را داشت، او را نسبت به بسیاری از رهبران بلشویسم در موقعیت ممتازتری قرار می داد. اما گذشته غیربلشویکی تروتسکی برایش جنبه ای منفی

به شمار می‌رفت. جنبه‌ای که با بیماری لنین و در پی اشتباهات تاکتیکی بی‌شمارش در چگونگی نبرد قدرت، همواره روشنی بیشتری می‌گرفت. تا اینکه سرانجام در پی کناره‌گیری و مرگ لنین، ستاره اقبال او نیز افول کرد. در مقابل استالین، هنوز تا مدت‌ها تنها در میان جمع کوچکی از کارگزاران حزب و صاحب‌منصبان نظامی شهرت داشت. استالین در انقلاب اکتبر آنقدر گمنام بود که جان رید<sup>۱</sup> در کتاب مشهورش ده روزی که جهان را تکان داد و لنین نیز بر آن مقدمه‌ای نوشته بود نامی از وی نبرد. با این همه چندسال پس از پایان جنگ داخلی، قدرت واقعی در روسیه در دست او بود، بدون اینکه مردم از این امر باخبر باشند. جالب توجه این که قربانیانش بیش از همه او را در کسب قدرت یاری کردند. مخالفان و رقیبان استالین هیچ‌گاه او را جدی نگرفتند و هنگامی در صدد رفع چاره و مقابله با او برآمدند که دیگر دیر شده بود.

قدرت گرفتن استالین هر چند که محصول انتخاب و اعمال سیاست‌های فرصت‌طلبانه از جانب او بود، اما این سیاست‌ها به گونه‌ای بود که منطقی و قابل اجرا به نظر می‌رسید. او آنجا که به جلب نظر اکثریت در رهبری حزب اطمینان نداشت نظراتش را ناروشن، قابل تفسیر و توجیه‌گرایانه بیان می‌کرد. به نحوی که در صورت عدم جلب نظر اکثریت، امکان داشته باشد آن‌ها را اصلاح کرده و تغییر دهد. روشن است که نمی‌توان پیروزی استالین و شکست تروتسکی در نبرد قدرت را تنها به زیرکی یکی و عدم ذکاوت دیگری در مبارزه درون حزبی وابسته دانست. استالین همواره راهی را می‌یافت تا نظراتش برای حزب قابل لمس بوده و با مشی عمومی آن در تطابق باشد و این از لحاظ روان اجتماعی دارای اهمیت فراوان بود.

از جنبه روان اجتماعی بررسی تفاوت میان نظرات تروتسکی و استالین

1- Reed, J.

قابل توجه است. تروتسکی هنگامی که اعلام کرد آینده سوسیالیسم در شوروی منوط به انقلاب جهانی است و شوروی بدون آن آینده‌ای ندارد، عملاً بر ضعف و ناتوانی انقلاب روس استناد می‌کرد. استالین در مقابل هنگامی که در توجیه نظریه امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور اعلام می‌کرد: «ناباوری به قدرت و توانایی پرولتاریای روس، این است اساس تئوری انقلاب پیگیر تروتسکی»، بر غرور و اعتماد به نفس انقلاب روس شخصیت می‌بخشید. (۷۴)

کارگران روس پس از تحمل سال‌ها مشقت و بردباری خود را برای زندگی بهتر و آرامشی که سال‌ها در انتظارش بودند آماده می‌کردند. در مقابل تروتسکی با انقلاب جهانی و دعوت پرولتاریای روس به حمایت از آن، آن‌ها را پیش از آنکه نفس تازه کنند به تقلایی دیگر دعوت می‌کرد. او کارگران را به روزگاری پر مخاطره و آینده‌ی ناروشنی فرا می‌خواند که یادآور روزگار بحرانی و مشقت‌بار انقلاب روس بود و انقلاب در وجدان اجتماعی کارگران تداوم گرسنگی، جنگ و بی‌خانمانی شده بود. کارگران دیگر از انقلاب دست شسته و در انتظار زندگی بهتر و تحقق سوسیالیسمی بودند که در تبلیغات حزب با روزگاری طلایی برابری می‌کرد. استالین بر خلاف تروتسکی با وعده ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به این نیاز اجتماعی پاسخ مثبت می‌داد و این اساس مطلب بود. پس دیگر در وجدان عمومی جامعه چه اهمیتی داشت که این پاسخ تا چه اندازه با توانایی‌های انقلاب روس، با اصول تئوریک و یا نوشته‌های مارکس سازگاری و تطابق می‌داشت یا نه؟

لنین در غروب ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ درگذشت. روز بعد اعضای دفتر سیاسی به جز تروتسکی که در قفقاز به سر می‌برد به گورکی رفتند تا مقدمات تشییع جنازه را فراهم آورند. سازماندهی تشییع جنازه بر عهده استالین بود و قرار



بود روز یکشنبه انجام شود. او بلافاصله به تروتسکی تلگرافی زده و خبر داد که مراسم تشییع جنازه روز شنبه برگزار خواهد شد. به گفته تروتسکی این خطای عمدی در تاریخ اعلان روز برگزاری تشییع جنازه از آن جهت صورت گرفت تا او نتواند در مراسم تشییع جنازه شرکت کند، چرا که برایش امکان نداشت در این فاصله خود را به مسکو برساند. هرچند که تروتسکی در بازگشت به مسکو عجله‌ای به خرج نداد.

جسد لنین را روز ۲۳ ژانویه از گورکی به مسکو بردند. و در یکی از سخت‌ترین زمستان‌های مسکو، چهارروز متوالی هزاران نفر به احترام از کنار آن رد شدند. هم‌زمان میلیون‌ها انسان نیز در سراسر جهان عزادار شدند. چند روز بعد علی‌رغم میل همسرش و بسیاری از بلشویک‌ها، جنازه‌اش را مومیایی کردند و در تابوتی شیشه‌ای و مقبره‌ای که موقتاً بنا کرده بودند قرار دادند. رهبران بلشویسم روز ۲۶ ژانویه در ساختمان اتحادیه‌های کارگری شوروی که جنازه لنین موقتاً در آن نگهداری می‌شد سخن‌رانی کردند. استالین به عنوان نفر چهارم سخن‌رانی کرد و این خود به نوعی نشان دهند. موقعیتش در رهبری حزب به شمار می‌آمد. از سخن‌رانی او تنها قسمت‌هایی در روزنامه پراودا چاپ شد. اما دیری نپائید که متن سخن‌رانی او را که «سوگندنامه» نام گرفته بود، میلیون‌ها کودک دبستانی از حفظ می‌خواندند.

چند روز پس از مرگ لنین، همسرش در روزنامه پراودا نوشت از برگزاری مراسم تشییع جنازه صرف‌نظر شده و از ساختن مجسمه و نام‌گذاری شهرها به نام وی خودداری شود. کروپسکایا نوشت اگر می‌خواهید به ولادیمیر ایلیچ احترام بگذارید، کودکستان، مهد کودک و خانه و مدرسه بسازید. اما کارگزاران حزب نام پتروگراد را به لنینگراد تغییر دادند. و در کنار نام‌های دیگری چون لنینسک و اولیانوفسک، اسامی خدایان کوچکی نیز نظیر تروتسک، زینوویفسک و دیگران بر شهرها، میادین، کارخانه‌ها و مدارس

نهاده شد. کائوتسکی تشریفات مراسم تشییع جنازه لنین را به تشییع جنازه دالایی لاما تشبیه کرد و در آن مراسم، خودنمایی چهره بربرمنشانه و آسیایی بلشویسم را یافت. تردیدی نیست که تشریفات مفصل مراسم تشییع جنازه لنین با خصوصیات او هماهنگی نداشت، چرا که او همواره هوادار سادگی بود. با مرگ رهبر بلشویسم، آخرین نبرد نافرجام او نیز که سالهای تنهائیش را رقم می‌زد پایان گرفت.

## حرف آخر

با پیروزی انقلاب اکتبر و سقوط دولت کرنسکی بنیادهای تولید، نظم اجتماعی و رابطه شوروی با دنیای خارج نیز درهم شکسته شد. انقلاب با برهم زدن رابطه میان شهر و ده، ارتباط معقول میان بخش صنعت و کشاورزی را برهم زد و رابطه‌ای نامتناسب میان رشد، شکل و درجه تکامل بخش صنعت و کشاورزی ایجاد کرد. آموزش و فرهنگ نیز صدماتی جدی خورد و بخش کوچک آموزش دیده جامعه مجبور به مهاجرت شد. با کمبود تخصص و از دست دادن توانایی‌های روشنفکری که با جنگ و انقلاب شتاب تندی گرفته بود، رشدی که پیش از انقلاب آغاز شده بود برای مدتی طولانی قطع شد و این به نوبه خود از میان رفتن ارزش‌های مادی و فرهنگی جامعه روس را تشدید کرد. روسیه تا ده سال پس از انقلاب تقریباً در همه زمینه‌ها به مدار رشد سال‌های پیش از آغاز جنگ اول جهانی سقوط کرد. انقلاب اکتبر نه تنها نظم اجتماعی روسیه را درهم شکست، بلکه بنیادهای اشکال زندگی و تمدن صنعتی را نیز از بین برد و جنگ داخلی دامنه این تخریب را دوچندان کرد. ده سال رکود و دامنه و عمق تخریب که انقلاب اکتبر را بدرقه می‌کردند، این خطر را دربر داشتند که جامعه شوروی بیش از پیش از غرب پیش‌رفته عقب بماند. در چنین وضعیتی بلشویک‌ها می‌بایستی همه چیز را از نو می‌ساختند و

رهبران حزب سیاست سرمایه‌گذاری در زمینه‌های صنعتی را پیش گرفتند. اما اعمال این سیاست با موانع جدی برخورد کرد. موانعی که در نتیجه‌ی عقب‌ماندگی دیرپای جامعه روس پیش آمده و در سال‌های انقلاب دامن گسترده بود.

در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب، رژیم بلشویکی موفق نشد با جهان صنعتی رابطه برقرار کند. رابطه‌ای که پیش از انقلاب، علی‌رغم همه کمبودهایش موجود بود و سرمایه‌گذاری و تکنیک مدرن را به ارمغان آورده بود. همه این‌ها بلشویسم را در برابر دشواری‌های عظیم و مخاطرات جدی و تعیین‌کننده‌ای قرار داد.

رهبران شوروی در زمینه ایجاد رابطه مجدد با جهان سرمایه‌داری که در پی انقلاب اکتبر قطع شده بود، با تکیه یک‌جانبه بر سیاست صدور انقلاب و حمایت از انقلاب جهانی به سیاستی اراده‌گرایانه و ماجراجویانه در عرصه بین‌المللی روی آورده بودند. با پشت‌سر گذاشتن این دوره، غرب در برابر کوشش‌های متعددی که از سوی شوروی برای ایجاد رابطه‌ای اساسی انجام گرفت مقاومت کرد و طفره رفت. با این امید که بحران، روسیه را مجبور خواهد کرد در برابر سرمایه‌داری جهانی به سازش‌های بزرگ‌تری تن در دهد. پیامد این سیاست، خودرشد و عمق بحران در شوروی را در پی داشت. از این دیدگاه چنانچه غرب سیاست مدارا جویانه‌تری در پیش می‌گرفت، امکان و چشم‌انداز دیگری در برابر راه و چگونگی تحول در شوروی گسترده می‌شد. بدین ترتیب صنعتی کردن کشور که بلشویسم رهایی جامعه و تحقق سوسیالیسم را در گسترش آن جستجو می‌کرد، تنها با تکیه بر نیروی خود امکان‌پذیر می‌نمود. اما گذار به این تحول، بی‌توجه به امکانات و قابلیت‌های جامعه روس سامان یافته بود. تحولی که در نتیجه‌ی فشار فوق‌العاده سرمایه‌داری جهانی و در فقدان یک برنامه‌ریزی معقول و متناسب با

توانایی‌های جامعه روس، هرچه بیشتر به اشکال استبدادی روی آور می‌شد. بر چنین زمینه‌ای بود که با شتاب بحران در اقتصاد جهانی و عدم آمادگی شوروی برای مقابله با آن، عمق و دامنه وضعیت بحرانی، جامعه را از تلاطمی به تلاطمی دیگر می‌کشاند. هم‌زمان انتظارات غیر قابل دسترس و سیراب نشده‌ی رشد که از ویژه‌گی‌های همه جوامع انقلابی است، نیاز به صنعتی کردن جامعه را هرچه بیشتر دامن می‌زد و بلشویسم به دامان این سیاست پناه برد. اما عقب‌ماندگی دیرپای جامعه روس و باورهای پندارگرایانه بلشویسم مبنی بر امکان تحول سریع به نحوه زندگی و تمدن صنعتی، گذار به هر تحولی را به اشکال استبدادی آلوده می‌کرد. فقدان مکانیسم‌های بازار و رقابت آزاد خود زمینه‌های دیگری بودند که بر اشکال استبدادی تحول دامن زده و بر شتاب آن می‌افزودند. در این رهگذر، سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین که سوسیالیسم می‌بایستی بنیان‌های خود را بر آن استوار می‌کرد قادر نبود تا بنا بر عقب‌ماندگی فنی و علمی، رشد خود را بر زمینه‌های سودآوری بنا کند که تحول صنعتی را از تکیه بر ابزارهای استبدادی بی‌نیاز نماید. تحولی که بنا بر کمبود و فقدان انباشت سرمایه و تکنیک مدرن، خواهی نخواهی بر اعمال فشار مضاعف به توده‌های مردم تکیه می‌زد.

در زمینه بین‌المللی نیز تحول اوضاع به میل بلشویسم نبود. شکست انقلاب در اروپا و به خصوص در آلمان، همه‌ی امید مدعیان انقلاب سوسیالیستی در کشوری عقب‌مانده را نقش بر آب کرد و انقلاب روسیه در پی شکست انقلاب در اروپا، تنهاتر و منزوی‌تر می‌شد. با این همه بلشویک‌ها موفق شدند موجودیت دولت شوروی را حفظ کرده و با پیروزی در جنگ داخلی، امکان بازگشت به نظام قبلی و خطر سلطه مجدد ارتجاع تزاری را مرتفع کنند. هرچند که در پایان جنگ داخلی، هنگامی که میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌مردند، صحبت از برقراری سوسیالیسم ابلهانه بود. در چنین زمینه‌ای بود که لنین با

تشخیص موقعیت درهم ریخته اقتصادی و پی بردن به شکست سیاست‌های حزب در برقراری آنچه سوسیالیسم خوانده می‌شد، به تغییر مشی حزب روی آورد. او کوشید تا با پیش گرفتن سیاست اقتصادی نوین (نپ) که بر زمینه اقتصادی متعادل‌تر و قابل انطباق‌تری، متناسب با امکانات واقعی روسیه پی‌ریزی شده بود، از دامنه تخریب و شتابزدگی بکاهد. اما چشم اسفندیار سیاست لنینی در این بود که هم‌زمان نه تنها از فعالیت تشکیلات‌های سیاسی مخالف حزب حاکم جلوگیری می‌کرد، بلکه اعمال فشار و دامنه سرکوب را نیز گسترش می‌داد. هراس لنین از آن بود که مبادا میدان دادن به سرمایه خصوصی، دامنه نفوذ عنصر غیرسوسیالیستی را به عرصه سیاست نیز گسترش داده و از نقش ممتاز حزب بکاهد. براین اساس، هم‌زمان با اعمال سیاست اقتصادی نوین (نپ) و علی‌رغم گشایشی که در زمینه اقتصادی حاصل شده بود، جامعه در زمینه سیاسی به اشکال سرکوب‌گرانه‌تر سوق داده می‌شد. اشکالی که با گسترش روزافزون دستگاه پلیسی و انحصار هرچه بیشتر قدرت در دست حزب، از فعالیت نهادهای دمکراتیک جلوگیری کرده و به تقویت دستگاه بوروکراسی و نظام تک‌حزبی می‌پرداخت. بدین ترتیب در ادامه منطقی سیاست و نظام لنینی، این دستگاه و مناسبات استالینی بود که شکل می‌گرفت. مناسباتی که در اشتراکی کردن اجباری کشاورزی و تکیه یک‌جانبه بر رشد صنایع سنگین، به شکل روزافزونی بر جنبه‌های استبدادی اعمال حکومت تکیه می‌زد.

بر چنین زمینه‌ای بود که در پی مرگ لنین، هنگامی که دیگر مقدمات گذار به نظام ترور فراهم شده بود، استالین قدرت را در دست گرفت. او با مکتبی تاریخی بر نظام سیاست اقتصادی نوین «نپ» پایان بخشید و چرخش تازه‌ای را سازمان داد. از این پس صنعتی کردن کشور با ساختمان سوسیالیسم یکسان قلمداد شد و اشتراکی کردن اجباری کشاورزی که به قیمت بی‌خانمانی، تبعید

و نابودی میلیون‌ها دهقان انجام گرفت، به عنوان عنصر ضروری این نوع از تحول تحقق پذیرفت.

در واقع بنیادهای اصلی این نوع گذار و تحول، با چیرگی بلشویسم در انقلاب اکتبر و روی کار آمدن قشر تهی‌دستی که با اعمال تخریب و شتابزدگی امکان هر نوع رشد معقولی را از جامعه سلب کرده بود، فراهم شده بود. نوعی از گذار و تحول که بی‌توجه به توانایی‌های واقعی جامعه سامان یافته، بر اراده‌گرایی تکیه داشت و جامعه را از بحرانی به بحرانی دیگر و از تلاطمی به تلاطمی دیگر می‌کشید. این بحران امکان ناچیزی برای گذاری سوای آنچه استالینیسم نام گرفت باقی می‌گذاشت. استالینیسم هرچند که تنها راه ممکن تحول برای شوروی نبود، اما محتمل‌ترین آن بود. بحران دهه ۱۹۲۰ در شوروی و تعمیق آن، این احتمال را به یقین تبدیل کرد.

در مورد آنچه به شخصیت لنین و استالین در پی‌ریزی و ادامه این نوع گذار و تحول که بنیان سوسیالیسم واقعاً موجود را بنا کرد مربوط می‌شود، باید گفت که آن‌ها علی‌رغم تفاوت در چگونگی اعمال دیکتاتوری بارشته‌هایی به یکدیگر پیوسته‌اند. لنین در واقع محصول ایدئولوژیک شرایط روسیه، محدودیت‌ها، سنت‌ها و عقب‌ماندگی‌های آن بود و بنیاد اندیشه مارکس را در قالب تنگ جامعه‌ای گنجانده بود که از لحاظ سرمایه‌داری رشد نایافته بود. لنینیسم به عبارتی بازتاب شکست انقلاب در عرصه جهانی پس از یک پیروزی کوتاه و موقتی به شمار می‌رفت. اندیشه‌ای که بر اراده‌گرایی تکیه داشت و به نحو یک جانبه‌ای همه‌چیز را از دریچه دست یافتن به قدرت سیاسی نظاره می‌کرد. بررسی تاریخ روسیه، زمینه‌های متعددی از یگانگی میان تئوری لنینی و پراتیک استالینی را آشکار می‌سازد. ادامه کاری میان لنین و استالین در این است که استالینیسم در چارچوب ایدئولوژیک، سیاسی و نظم اجتماعی معینی تکامل یافت که با انقلاب اکتبر به وجود آمده و ریشه

دوانده بود. با اعمال محدودیت در سیاست اقتصادی نوین «نپ» و ممنوعیت فراکسیون‌ها در حزب که هر دو به ابتکار و در دوره لنین رخ داد، بنای اساسی‌ترین جنبه‌های حکومت استالینی در زمینه اقتصاد و سیاست نیز ریخته شد. از این دیدگاه، میان بنیان‌گذار سوسیالیسم واقعاً موجود و جانشینش، میان رؤیای لنینسم و کابوس استالینسم حلقه مفقوده‌ای وجود ندارد.



## فهرست اعلام

- اسپریدونوا، م. ۵  
استالین، ی. و. صفحات متعدد  
اسمیرنوف، ا. ن. ۱۳۰  
انگلس، ف. ۵۴  
اورژنیکیدزه، گ. ک. ۱۳۴، ۱۳۳  
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲  
۱۵۸  
ایستمن، م. ۱۶۳  
بونوف، ا. ۱۲۸  
بوخارین، ن. ا. ۶۳، ۸۱، ۸۲، ۹۵  
۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۵۰  
۱۵۶، ۱۶۰  
بونتش بروویویچ، ا. ۲۴، ۳۱، ۴۲  
پره اوبراشنسکی، ا. ۱۱۰، ۱۴۴  
پلخانف، گ. و. ۵۷، ۵۸، ۵۹  
پیاتاکوف، گ. ۱۶۰  
تودوروویچ، ا. ۲۲  
تروتسکی، ل. صفحات متعدد  
تومسکی، م. ۱۳، ۸۹، ۹۴، ۹۵  
۱۶۰  
چرنف، و. ۴۰  
چیچرین، و. ۱۵۷، ۱۵۸  
خروشچف، ن. ۱۶۵  
دان، ف. ا. ۳۱  
درژینسکی، ف. ا. ۳۲، ۳۳، ۱۱۹  
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۵  
دویچر، ا. ۳۶  
رادک، ک. ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۴۸  
راکوفسکی، چ. ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳
- ریازانف، د. ب. ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۹۴  
۹۵  
رید، ج. ۱۶۷  
ریکوف، ا. ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۱۲۷  
۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۰  
زتکین، ک. ۸۱  
زینوویف، گ. ی. ۲۰، ۲۳، ۲۵  
۳۸، ۶۲، ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۹۵  
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۴۵  
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱  
۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵  
۱۶۹  
سربریانیکوف، ا. ۱۱۰  
سوارین، ب. ۱۶۳  
سوکولنیکوف، گ. ی. ۸۶  
سوردلف، ی. ۱۹، ۲۱، ۱۲۶  
سیرسوف، س. ا. ۱۲۸  
شلیاپنیکوف، ا. ۲۲، ۹۱، ۱۰۹  
۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱  
فوتیوا، ل. ا. ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸  
۱۳۹، ۱۴۰  
فین سود، م. ۱۲۸  
کائوتسکی، ک. ۴۵، ۸۴، ۱۶۹  
کاگانوویچ، ل. م. ۱۲۸، ۱۵۳  
کامنوف، س. ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱  
۲۵، ۳۴، ۳۸، ۶۲، ۱۲۱، ۱۳۸  
۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱  
۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴  
۱۶۵

لوناچارسکی، ا. ۲۰	کالینین، م. ۱۲۶
مارتف، ی. و. ۱۶، ۳۱	کرستینسکی، ن. ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۷،
ماخارادزه، ف. ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱	۱۵۳
مارکس، ک. ۵۷، ۱۶۸، ۱۷۵	کرنسکی، ا. ف. ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۳۵،
مدودف، ر. ۱۱۰	۳۶، ۵۸، ۱۷۱
مدیوانی، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۳	کروپسکایا، ن. ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵،
مولوتوف، و. م. ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۷،	۱۶۸
۱۳۰	کورسکی، د. ا. ۳۴
میاسنیکوف، ک. ا. ۲۷، ۲۸، ۱۲۰،	کولاکوفسکی، ل. ۱۱۰
۱۵۷	کولونتای، ا. ۹۱
میخائیلوف، ن. ک. ۱۱۱، ۱۲۷	کویشوف، و. ۱۴۴، ۱۴۵
میلیوتین، و. ۲۱، ۲۵، ۶۴	گاستوف، ا. ۶۴
نوگین، و. ۲۰، ۲۱، ۲۵	گورکی، م. ۲۸، ۴۲، ۸۱، ۱۵۵،
وبر، م. ۵۴	۱۶۸، ۱۶۹
یاروسلاوسکی، ا. ۱۱۱، ۱۲۷،	لارین، ی. ۲۲، ۲۵، ۱۲۱
۱۲۸	لنین، و. ا. صفحات متعدد
یوفه، ا. ۱۵۳، ۱۵۷	لوزوفسکی، ا. ل. ۲۶، ۲۷
	لوکزامبورگ، ر. ۴۵

## مآخذ

- 1 - Zitiert nach Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Gesellschaft, Seite 146; vgl. Jochen Steffen, Viel Staat, Wenig Sozialismus, Begründung für eine Ablehnung der Theorie und Praxis der KPDSU (B), Sozialismusdebatte, Seite 105.
- 2 - Anton Hirsemann, Handbuch der Geschichte RuBlands, Band 3,I.1. Handbuch, Seite 579-580.
- 3 - Siehe, Th- Dan, Die Sozialdemokratie RuBlands nach dem Jahre 1908, in: J. Martow, Geschichte der russischen Sozialdemokratie. Seite 296 und Gedanken über die Einheitsfront. Seite 185-186, in: kautsky gegen Lenin / vgl. Lenin: "O kompromissah" (Über kompromisse), Stosch, Bd-XXX Seite 133-134 (SW. Bd. XXI, Seite 164-166), Siehe Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 78-86.
- 4 - Siehe Uwe Brüggemann, Die russischen Gewerkschaften in Revolution und Bürgerkrieg, 1917-1921. Seite 113 / vgl. An-ski-Archiv-russkoi rewoljuzii (Archiv der russischen Revolution), Bd.I Seite 48f., siehe Michael Heller, Alexander Nekrich: Geschichte der Sowjetunion I, 1914-1939, Seite 35-36 / vgl. Leonhard Shapiro, The Origin of the Communist Autocracy, Seite 71-74.
- 5 - Prot. ZK. Seite 162-164, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 88 / vgl. "Protokoly ZK RSDP (b)" (Protokoll des ZK der SDARP (Bolschewik)), Seite 136, zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion, I / 1914 - 1939. Seite 35-36.
- 6 - Ebd., Seite 136-139
- 7 - Aus der Proklamation des Zentralkomitees an alle Mitglieder der Partei und alle werktätigen klassen RuBlands

(Protokoly Central'nogo Komiteta RSDPR (b)), Seite 140, zitiert nach Adam B.Ulam, Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der kommunistischen Revolution in RuBland, Seite 438-439.

8 - Lenins Werke, Bd. 29. Seite 527, zitiert nach Leszek Kolakowski, Die Hauptströmungen des Marxismus, Entstehung, Entwicklung, Zerfall. Bd. II, Seite 560-561.

9 - W.Bontsch Brujewitsch, "Na bojewich postach Fewraloskoi i Oktobroskoi rewoljuzii" (Aufvorderstem Posten der Februar - und Oktoberrevolution), Moskau, 1931, Seite 153, zitiert nach, Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I, 1914-1939, Site 55-56, vgl. Leonhard Shapiro, The Origin of the Communist Autocracy. Seite 173-174.

10 - Statement by the Central Committee of the Russian Social Democratic Workers' Party (United) on suppression of the press. 22. November 1917: Zaria, 22. November 1917, reproduced in B.I. Nicolaersky, op.cit., PP 96 - 98 / vgl. The Menshevik in the Russian Revolution, Seite 107-108.

11 - Siehe S.P. Mel'ganov, kah bolsewiki zachvatili vlast (wie die Bolschewiki die Macht erobert haben), Seite 246 f./vgl. Oskar Anweiler, Die Rätebewegung in RuBland - 1905 - 1912, Seite 40.

12 - Lenin an Mjasnikow, (Juli) 1921, Stosch, Bd.XXXI, Seite 472 - 475, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 193-194. Lenin XXXI, PP., Seite 683-473/ vgl. Leonhard Shapiro, The Origin of the Communist Autocracy, Seite 328.

13 - Zitiert nach Günter Berkhahn, Rudi Dutschke, Über die allgemeine reale Staatsklaverei (II), Seite 71 - in : L'71, Demokratie und Sozialismus- Nr - 9.

14 - Siehe die exilrussische Zeitschrift: "Kontinent" 1924,

Heft 2, Seite 38, zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914 - 1939. Seite 49-50.

15 - Bontsch Brujewitsch, "Na bojewich Postach Fewraloskoi i Oktobrskoi rewoljuzii" (Auf vordestem Posten der Februar - und Oktoberrevolution), Moskau 1931, Seite 153, zitiert nach Adam B. Ulam, Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der Kommunistischen Revolution in RuBland, Seite 478-479 / vgl. Lenin, vol - XXVII, Seite 296, zitiert nach Leonhard Shapiro, The Origin of the communist Autocracy, siehe J.P. Nettl, Der Aufstieg der Sowjetunion, Von der revolutionären Anfängen zur Weltmacht, Seite 60.

16 - Lenins Werke, Bd - 33, Seite 344, zitiert nach Louis Fischer, Das Leben Lenins, Bd - 2, Seite 953-954 / vgl. Charles Bettelheim: Class Struggle in the USSR, First Period: 1917 - 1923, Seite 284.

17 - Isaac Deutscher, Die unvollendete Revolution, Der Verlauf der Revolution 1917, Seite 122.

18 - VS. syzed II, P-57- zitiert nach Leonhard Shapiro, The Origin of the Communist Autocracy, Seite 80-81 / vgl. W.I.Lenin, Bd-35, siehe, Roy A-Medwedjew, Oktober 1917, Seite 139-142.

19 - W - Bontsch Brujewitsch, "Na bojewych Postach Fewralskoi i oktobrskoi rewoljuzii" (Auf dem vordersten posten der Februar - und Oktoberrevolution), Seite 245, zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I/ 1914-1939, Seite 37, vgl. Oskar Anweiler, Die Rätebewegung in RuBland, 1905-1921, Seite 261-237.

20 - Siehe ebd., Seite 39 . vgl. Leonhard Shapiro, The Communist Party of the Sowjetunion, Seite 182-183, Anton Hirseman, Handbuch der Geschichte RuBlands, Bd-3, I-1-Handbuch, Seite 588, V-L- Bonc Brnevic, Vospominiania, Vorgeschichte und Verlauf der kommunistischen

Revolution in RuBland, Seite 451, vgl- Georg von Rauch, Geschichte des bolschewistischen RuBland, Seite 98-103.

21 - M. Gorki, Unzeitgemäße Gedanken über kultur und Revolution. (urspr. veröffentlicht in: "Nowaja shin", Neues Leben von 9-1 1918) Seite 137, zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914-1939, Seite 39.

22 - Veröffentlicht in der Zeitung "Iwestja ZEK" Nr. 5 . Zitiert nach Iring Fetscher (Hrsg.), Lenin Studienausgabe - Bd - 2, Seite 162-163/ vgl - Oskar Anweiler: Die Rätebewegung in RuBland 1905 - 1921. Seite 273.

23 - Zitiert nach Baruch Knei-Paz, The Social and Political Thought of Leon Trotsky, Seite 250, siehe Trotzki, Stalin, Seite 341-342 / vgl. Tony Cliff, Staatskapitalismus in RuBland, Eine marxistisch Analyse, Seite 94.

24 - Siehe Peter Lübke (Hrsg.), Kommunismus und Sozialdemokratie, in: Kautsky gegen Lenin, 1932, Seite 169-170.

25 - Friedrich Engels, Der deutsche Bauernkrieg, Bd-7, Seite 400-401.

26 - Siehe Friedrich Pollock, Die planwirtschaftlichen Versuche in der Sowjetunion, 1917-1927. Seite 19 / vgl. Karl- C - Thalheim, Die wirtschaftliche Entwicklung in RuBland, Seite 86-108, siehe Leo Trotzki, Geschichte der russischen Revolution, Teil 1, Seite 19 / vgl. Oskar Anweiler, Das russische Schulwesen, Seite 39.

27 - G.W. Plechanow, Godna Radia (Ein Jahr in der Heimat), Seite 244-248, zitiert nach Louis Fischer, Das Leben Lenins, Bd-2, Seite 956-957.

28 - J-V-Stalin, Socinenja- Bd-3, Seite 171-176. zitiert nach Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geshichte, Seite 34, vgl - Leo N-Kritzmann, Die heroische Periode der grossen russischen

Revolution, Seite 55-56.

29 - (W-I- Lenin: Sämtliche Werke - Bd-XXI, Seite 613 - 618) Siehe Manfred Helmann (Hrsg.), Die russische Revolution 1917, Von der Abdankung des Zaren bis zum Staatsstreich der Bolschewiki, Seite 294-297.

30 - "Trndy i Wserssiskowo sjesda sornnrchosow" (Die Arbeiten des 1 - gesamtrussischen kongreß der sowjetischen Volkswirtschaften). Moskau 1918, Seite 64, Zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914-1939, Seite 50, s - S - ezd profsojnsov, Seite 72. Zitiert nach: Isaac Deutscher: Die sowjetischen Gewerkschaften, Ihr platz in der sowjetischen Arbeiterpolitik, Seite 75-76 / vgl. Jacob Moneta, Zur Problematik der Gewerkschaftsbewegung in der Übergangsgesellschaft, Am Beispiel der Sowjetunion, Sozialismusdebatte, Seite 186 und 196, siehe Kritzmans, Historische Periode der großen russischen Revolution und die Protokolle des 3 - und 4 - Gewerkschaften / vgl. Ulf Wolter, Grundlagen des Stalinismus, Seite 115.

31 - T - Dan, Gewerkschaften und Politik in der Sowjetunion, Seite 101 f-, zitiert nach Richard Lorenz, Sozialgeschichte der Sowjetunion, Bd-1, 1917-1945, Seite 119, T-Dan (d-iF - I - Gurvich) - "Dwa goda skitani (1919-1921)", (Zwei Jahre des Herumirrens, 1919 - 1921) Seite 122 / vgl. Michail Heller, Alexander Nekrich, Die Geschichte der Sowjetunion I / 1914 - 1939, Seite 99.

32 - Prawda o Kronschtadte, a-a-O- Seite 23, zitiert nach ebd-, Seite 100.

33 - (Tagung des Gesamtrussischen Zentralexekutivkomitees, 29-4-1918) vgl. Leszek kolakowski, Die Hauptströmungen des Marxismus, Entstehung, Entwicklung Zerfall, Bd-II, Seite 42.

34 - B. Moore, Soviet Politics, zitiert nach Henry jacoby,

Die Bürokratisierung der Welt, Seite 208 / vgl. Helga Schuler - jung, ökonomie und politik in sowjetruBland, 1920-1924, Zum ProzeB der Willensbildung in der KPR (B) in den ersten Jahren der Neuen ökonomischen Politik, Seite 50, siehe E-Preobrashenskij, Das Arbeits - Lohnsystem, Ausbildungsqualifizierte Arbeiter, Rote Ingenieure, In: E-Preobrashenskij, UdSSR 1975, Seite 66-70.

35 - G. Sinowiew, vgl. Werke, Bd-1-7, Leningrad, 1924 - 1925, zitiert nach Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914-1939, Seite 125 siehe KPSS W rezvoljucijach ..., a.a.O., Teil 1, Seite 669-674, auch Prawda 8. und 9-8-1922 / vgl. Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geschichte. Seite 70-71 / Lenin Werke, Bd-33, Seite 269/vgl. Peter Lübbe (Hrsg.), Kautsky gegen Lenin - Seite.

36 - Siehe Central Committee of the RSDWP, 12 July 1919: Social Democratiia i revolutisiia, Sbornik dokumentor (Odessa 1920), PP. 9-15, In: The Menshevik in the Russian Revolution, Seite Siete 116-117 / vgl. Jean Ellenstein, Geschichte des "Stalinismus", Seite 65-66.

37 - Siehe Peter Lübbe (Hrsg.), Kautsky gegen Lenin, Seite 90-91.

38 - Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geschichte, Seite 39-40, 94-95, 125, 140-148 / vgl. Michael Reimann, Die Geburt des Stalinismus, Die UdSSR am Vorabend der "zweiten" Revolution, Seite 94.

39 - L. Trotzki, Dictatorship vs. Democracy, Seite 14, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 151.

40 - W.I. Lenin, "An die Organisation der KPR (B), über die Tagesordnung des Parteitages" IX parteitag 2, Seite 274,



zitiert nach ebd., Seite 156.

41 - Isaac Deutscher, Die sowjetischen Gewerkschaften, Ihr Platz in der sowjetischen Arbeitspolitik, Seite 71 / vgl. Demetev, op.cit., Seite 45 f., A.M. Pankratova, Fabrikräte in RuBland, Der Kampf um die sozialistische Fabrik, Seite 27.

42 - W.I. Lenin: Über die Gewerkschaften, die gegenwärtige Lage und die Fehler Trotzki's, Bd. 32, Seite 4, siehe Helga Schuler - Jung, Ökonomie und Politik in SowjetruBland. Zum Prozeß der Willensbildung in der KPR (B) in den ersten Jahren der Neuen Ökonomischen Politik, Seite 30.

43 - First Trade Union Congress, P. 367 / The Trade Unions and Their Tasks (Lenin theses). Appendix 12, P. 532 / vgl. Maurice Briton, The Bolshevik and Workers Control, the State and Counter Revolution, Seite 34, 63.

44 - Siehe Alfred Rosmer, Moscow under Lenin, Seite 121 / Lenin X Parteitag, Seite 29, 119 / vgl. Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 179.

45 - EntschlieBung des X. Parteitages "O sindikaliskom i anarchistikom uklone w naschejpartii" (Über die syndikalistische und anarchistische Abweichung unserer Partei), KPSS, Seite 382-383 / EntschlieBung des X. Parteitages "O jedinskwe Partii" (Über die Einheit der Partei), Bd. I, Seite 527-530, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 179-181 / vgl. Russische Korrespondenz, Jahrgang II, Bd.1, Seite 141-145, 305-318, 322-325.

46 - W.I. Lenin: Und wer sind die Richter? Werke Bd. 13, Seite 154 / vgl. B.N. Ponamarjew, n.a.a.a.O., Seite 272 ff., insbes. Seite 279 ff., zitiert nach Helga Schuler - Jung, Ökonomie und Politik in SowjetruBland, 1920 - 1924, Zum Prozeß der Willensbildung in der KPR (B) in den ersten

Jahren der Neuen Ökonomischen Politik, Seite 69.

47 - Isaac Deutscher, Trotzki II, Der unbewaffnete Prophet, 1921 - 1929, Seite 28-29.

48 - K. Radek, X. Parteitag, Seite 50, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 182.

49 - N. Bucharin, O kharaktere Nashei Revoliutsii, PP 60-64, zitiert nach Moshe Lewin, Political Undercurrent in Sowjet Economic Debates, Seite 40 / vgl. Desjatyi sjesd RKP, Seite 192, siehe auch P. 215, zitiert nach Isaac Deutscher, Trotzki I, Der bewaffnete Prophet, Seite 476-477.

50 - Siehe auch Roy A. Medwedew, Die Wahrheit ist unsere Stärke, Geschichte und Folgen des Stalinismus, Seite 45 / vgl. Leszek Kolakowski, Die Hauptströmungen des Marxismus, Entstehung, Entwicklung, Zerfall, Bd. III, Seite.

51 - Siehe Roy A. Medwedew, On Stalin and Stalinism, Seite 5 / vgl. Leopold Trepper, Die Wahrheit, Autobiographie, Seite 280 - 285.

52 - G. Sinowjew, Die Kommunistische Partei RuBlands und die neue Wirtschaftspolitik, Die vom ZK der KPR bestätigten Thesen zum 11. Kongress der KPR, in: Insprekorr, 2. Jahrgang, 1922, Seite 305, zitiert nach Helga Schuler - Jung, Okonomie und Politik in SowjetruBland, 1920-1924, Zum Prozeß der Willensbildung in der KPR (B) in den ersten Jahren der Neuen Okonomischen Politik, Seite 64.

53 - Siehe ebd., Seite 58 / vgl. Gert Meyer, Studien...a.a.O., Seite 530, E.H. Carr, The Bolshevik Revolution, Bd. I, Seite 212, Leonhard Shapiro, The communist Party of the Sowjetunion, Seite 236-239.

54 - E. Jaroslowski, "Iswestia RKP (B)" (Geschichte der KPR (B)), Moskau 1930, Seite 391-393, zitiert nach Michail

Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914 - 1919, Seite 155.

55 - Siehe Leonhard Shapiro, The Origin of The Communist Autocracy, Seite 329 / vgl. Hans Conert, Der Kommunismus in der Sowjetunion, Seite 53, siehe, K. Yoranow, Wider den bürokratischen Zentralismus des Zentralkomitees in: Arbeiterdemokratie oder Parteidiktatur, hrsg. von Frits Kool und Erwin Oberländer, Bd. I., Seite 233, A. Kollontai, Die Arbeiteropposition in RuBland, Die russische Arbeiteropposition, Die Gewerkschaften in der Sowjetunion, Seite 172 / vgl. A. Larina Bucharina, Nun bin ich schon weit über zwanzig, Seite 273.

56 - Aus dem Text der stenographischen Mitschrift des XI. Parteitages, zitiert nach Jean Ellenstein, Geschichte des "Stalinismus", Seite 31-32.

57 - Zitiert nach Bertram D. Wolf, Three who made a Revolution, Seite 253 / vgl. Isaac Deutscher, Trotzki, Der bewaffnete Prophet, 1879-1921, Seite 489.

58 - Merle Fainsol "Comment L'USSR est gouverné", Paris 1957, Seite 138 f. / vgl. Michail Heller, Alexander Nekrich, Geschichte der Sowjetunion I / 1914 - 1939, Seite 153-154.

59 - Siehe Louis Fischer, Das Leben Lenins, Bd. 2, Seite 970 / vgl. Brief von Lidia Fotijewa an kamenov, Abschrift an Trotzki, vom 16. April 1923, Trotzki Archive, Dokument T-793.

60 - Siehe Leo Trotzki, Mein Leben, Versuch einer Autobiographie, Seite 435 / vgl. Trotzki, Stalin, Eine Biographie, Seite 476.

61 - Stalin an die Mitglieder des Zentralkomitees, 16. April 1923, (Abschrift des Originaltextes im Trotzki Archiv, T 793) (Ost-Probleme, 1956, Seite 971) zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, Kommunistische

Opposition in der Sowjetunion, siehe Adam B. Ulam, Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der Kommunistischen Revolution in Rußland, Seite 650-651 / vgl. Bertram D. Wolf, Chruschew and Stalin's Ghost, Seite 278.

62 - Siehe Rudi Dutschke, Versuch, Lenin auf die Füße zu stellen, Über den halbasiatischen und den westeuropäischen Weg zum Sozialismus, Seite 177-178.

63 - Siehe Louis Fischer, Das Leben Lenins, Bd.2, Seite 934-938 / vgl. Trotzki - Archiv, Dokument Z, 779.

64 - Siehe Moshe Lewin, Lenins Last Struggle, Seite 67.

65 - Siehe Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geschichte, Seite.

66 - EntschlieBung Des ZK und der ZKK, 25. Oktober 1923 "Über die innerparteiliche Situation" KPSS w res., Bd.I, Seite 767 / 768 zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, Kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 259, 260, zu der Erklärung der 46, siehe V Politbüro CK RKP (An das Politbüro des Zentralkomitees der RKP), 15.10.1923. Trotzki-Archiv, Harvard University, Dok. T 802 a (Erklärung) und T 802 b (Unterschriften mit Bemerkungen), in: Die linke Opposition in der Sowjetunion, 1923-1928, Bd.I, 1923-1924, Seite 211-215.

67 - Trotzki, XIII. Parteitag, Seite 116-167, zitiert nach Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, Kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 283.

68 - "Novyi dokument o zizni dejatel'nosti, V.I. Lenina" in Voprosy istorii KPSS, Nr. 2, 1963, Seite 68, "Dnervik de znrnych sekretarej V.I.Lenina" Voprosy istorii KPSS, Nr. 2, 1963, Seite 84 / vgl. Adam B. Ulam, Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der kommunistischen

Revolution in RuBland, Seite 636.

69 - Ebd., Seite 587-588, siehe Leninskij sovník, Bd.36, Seite 246-313/vgl. Wenedikt Jerofejew, Meine kleine Lenine, Moskau, 5.6. Februar 1988, in Lettre Internationale, Nr. 9, Seite.

70 - Siehe Isaac Deutscher, Stalin, Eine Politische Biographie, Bd.I, 1879-1933, Seite 269-270 /vgl. Adam B. Ulam, Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der kommunistischen Revolution in RuBland, Seite 645.

71 - Bajanow, Der rote Diktator, Seite 21, siehe Isaac Deutscher, Stalin, Eine politische Biographie, 1879-1933, Bd.I, Seite 293-294.

72 - Im Wortlaut angeführt von Chruschtschew in seiner Geheimrede auf dem XX. Parteitag, The Anti Stalin Campaign, Seite 8 (nach Ost - Probleme, 1956, Seite 868-869), siehe Robert V. Daniels, Das Gewissen der Revolution, Kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Seite 214.

73 - Siehe Michael Reimann, Lenin, Stalin, Gorbacev, Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geschichte, Seite 82-83 /vgl. A. Medvedev, On Stalin and Stalinism, Seite 30.

74 - J. Stalin, Probleme des Leninismus, Seite 173, zitiert nach Hansgeorg Conert, Der Kommunismus in der Sowjetunion, Seite 53.

## منابع

Anweiler, Oskar: Die Rätebewegung in Rußland, 1905-1921, Leiden, E.J. Brill, Netherland, 1958.

Ascher, Abraham (Editor): The Menshevik in the Russian Revolution, Cornell University Press, Ithaca, New York, 1976.

Berkham, Günter / Dutschke, Rudi: Über die allgemeine reale Staatsklaverei (II), Demokratie und Sozialismus, Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt am Main, 1976.

Bettelheim, Charles: Class Struggle in the USSR, First Period: 1917 - 1923, New York and London, Monthly Review Press, 1976.

Brinton, Maurice: The Bolshevik and Workers' Control, 1917 to 1921. The State and Counter-Revolution, Black and Red (Detroit), 1975.

Brüggemann, Uwe: Die russischen Gewerkschaften in Revolution und Bürgerkrieg. 1917-1919, Räteverlag, Wiener Neustadt, 1973.

Bucharina, Anna Larina: Nun bin ich schon weit über zwanzig, Steidl, Göttingen, 1989.

Cliff, Tony: Staatskapitalismus in Rußland. Eine marxistische Analyse, Sozialistische Arbeitsgruppe (SAG), Frankfurt am Main, 1975.

**Conert, Hansgeorg: Der Kommunismus in der Sowjetunion, Europäische Verlagsgesellschaft, Frankfurt am Main, 1971.**  
**Daniels, Robert V.: The Russian Revolution, Engelwood Cliffss, New Jersey, 1972.**

**Daniels, Robert V.: Das Gewissen der Revolution  
Kommunistische Opposition in der Sowjetunion, Olle & Wolter, Berlin 1978.**

**Deutscher, Isaac: Die unvollendete Revolution. Der Verlauf der Revolution, 1917, Fischer Bücherei, Frankfurt am Main, 1967.**

**Deutscher, Isaac: Josef Stalin, Eine politische Biographie. 1879-1933, Bd.I Olle & Wolter, Berline, 1973.**

**Deutscher, Isaac: Trotzki, Der bewaffnete Prophet. Bd.I, 1879-1921. Kohlhammer, Stuttgart, Berlin, köln, Mainz, 1962.**

**Deutscher, Isaac: Trotzki, Der unbewaffnete Prophet, Bd.II., 1921-1929. Kohlhammer, Stuttgart, Berlin, köln, Mainz, 1962.**

**Deutscher, Isaac: Die sowjetischen Gewerkschaften, Ihr Platz in der sowjetischen Arbeiterpolitik, Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt am Main, 1969.**

**Dutschke, Rudi: Versuch, Lenin auf die FüBe zu stellen. Über den halbasiatischen und den westeuropäischen Weg zum Sozialismus, Wagenbach, Berlin, 1984.**

**Ellenstein, Jean: Geschichte des "Stalinismus" Verlag für das**

**Sudium der Arbeiterbewegung, Hamburg, Westberlin, 1977.**

**Fetscher, Iring (Hrsg): Lenin Studienausgabe 2. Fischer Bücherei, Frankfurt am Main, 1970.**

**Fetscher, Iring: Von Marx zur Sowjetideologie. Darstellung, Kritik und Dokumentation des sowjetischen, jugoslawischen und chinesischen Marxismus, Moritz Dieterweg Verlag, Frankfurt am Main, Berlin, München, 1977.**

**Fischer, Louis: Das Leben Lenins. Bd.2. Deutscher Taschenbuchverlag, München, 1970.**

**Goodey, Chris: Fabrikkomitees und Diktatur des Proletariats. 1918. Planlose Wirtschaft. Zum Charakter der sowjetischen Gesellschaft, Junius Verlag, Hamburg, 1981.**

**Grassini, Ernesto (Hrsg.): Die russische Arbeiteropposition. Die Gewerkschaften in der Revolution, Rowohlt Taschenbuch Verlag. Hamburg, 1972.**

**Heller, Michail / Nekrich, Alexander: Geschichte der Sowjetunion I/1914-1939. Athenäum Verlag, Königstein / Taunus, 1981.**

**Hellmann, Manfred (Hrsg.): Die russische Revolution, Von der Abdankung des Zaren bis zum Staatsstreich der Bolschewiki, Deutscher Taschenbuch Verlag, München, 1980.**

**Hirsemann, Anton: Handbuch der Geschichte RuBlands. Bd.3/I. 1.Handbuch. Stuttgart, 1973.**



Jacoby, Henry: Die Bürokratisierung der Welt, Luchterhand Verlag, Neuwied und Berlin, 1979.

Knei-paz, Baruch: The Social and Political Thought of Leon Trotsky, Clarendon Press, Oxford, 1978.

Kolakowski, Leszek: Die Hauptströmungen des Marxismus. Entstehung, Entwicklung, Zerfall. Bd.2. piper & Co., München und Zürich, 1977.

Kollontai, Alexandra: Selected Writing. W.W. Norton & Co., New York, London, 1980.

Kool, Frits / Oberländer, Erwin (Hrsg.): Arbeiterdemokratie oder Parteidiktatur, Bd.1, Deutscher Taschenbuch Verlag, München, 1972.

Kritzman, Leo N: Die heroische Periode der grossen russischen Revolution, Archiv sozialistischer Literatur 24, Verlag Neue Kritik, Frankfurt am Main, 1971.

Lewin, Moshe: Lenins Last Struggle, Monthly Review Press, New York and London, 1968.

Lewin, Moshe: Political Undercurrents in Soviet Economic Debates. From Bukharin to the Modern Reformers, Pluto Press, London, 1975.

Lorenz, Richard: Sozialgeschichte der Sowjetunion, I. 1917-1945, Suhrkamp Verlag, 1981.

Lübbe, Peter (Hrsg.): Kautsky gegen Lenin, Verlag J.H.W. Dietz, Berlin, Bonn, 1981.

Marx, Karl / Engels, Friedrich: Werke, Bd.7. Dietz Verlag, Berlin, 1973.

**Medvedev, Roy: On Stalin and Stalinism, Oxford University Press, 1979.**

**Medwedew, Roy: Die Wahrheit ist unsere Stärke, Geschichte und Folgen des Stalinismus, Fischer Verlag, Frankfurt am Main, 1973.**

**Medwedjew, Roy. A.: Oktober 1917, Hofmann und Campe, Hamburg, 1979.**

**Moneta, Jacob: Aufstieg und Niedergang des Stalinismus, ISP Verlag, Frankfurt am Main.**

**Nettl, J.P.: Der Aufstieg der Sowjetunion. Von den revolutionären Anfängen zur Weltmacht, Fritz Molden Verlag Wien, München, Zürich, 1967.**

**Pankratova, A.M.: Fabrikräte in Rußland. Der Kampf um die sozialistische Fabrik, Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt am Main, 1976.**

**Pollock, Friedrich: Die planwirtschaftlichen Versuche in der Sowjetunion 1917-1927, Archiv Sozialistischer Literatur 21. Verlag Neue Kritik, Frankfurt am Main, 1971.**

**Pozzoli, Claudia (Hrsg.): Kritik des Leninismus-Arbeiterbewegung, Theorie und Geschichte, Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt am Main 1977.**

**Preobraschenskij, E.: UdSSR. 1975. Ein Rückblick in die Zukunft. Rabehl B.: Realpolitische Korrekturen, Rotbuch Verlag, Berlin, 1975.**

**Rauch, Georg: Geschichte des Bolschewistischen RuBland, Rheinische Verlagsanstalt, Wiesbaden, 1955.**

**Reed, John: Zehn Tage, die die Welt erschütterten, Dietz Verlag, Berlin, 1973.**

**Reimann, Michael: Die UdSSR am Vorabend der "zweiten" Revolution, Europäische Verlagsanstalt, Frankfurt am Main, 1979.**

**Reimann, Michael: Lenin , Stalin, Gorbacev. Kontinuität und Brüche in der sowjetischen Geschichte, Junius Verlag, Hamburg, 1987.**

**Rosmer, Alfred: Moscow under Lenin, Monthly Review Press, New York and London, 1971.**

**Russische Korrespondenz, Jahrgang II, Bd.1, Januar-Juni 1921, Verlag Politladen GmbH, Erlangen, 1971.**

**Shapiro, Leonhard: The Origin of the Communist Autocracy. Political Opposition in the Soviet State. First Phase 1917-1922, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 1977.**

**Shapiro, Leonhard: The Communist Party of the Sovietunion. H. Wolf Book mfg, New York, 1970.**

**Schuler-Jung, Helga: Ökonomie und Politik in SowjetruBland 1920-1923. Zum ProzeB der Willensbildung in der KPR (B) in den ersten Jahren der Neuen Ökonomischen Politik, Verlag Arbeiterbewegung und Gesellschaftswissenschaft, Marburg, 1978.**

**Trotzki, Leo: Mein Leben. Versuch einer Autobiographie, Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt am Main, 1974.**

**Ulam, Adam B.: Die Bolschewiki, Vorgeschichte und Verlauf der kommunistischen Revolution in Rußland, Kiepenheuer und Witsch, Köln, Berlin 1965.**

**Wolf, Bertram D.: Three who made a Revolution. A Biographical History, Beacon Press, Boston, 1957.**

**Wolter, Ulf: Grundlagen des Stalinismus, Die Entwicklung des Marxismus von einer Wissenschaft zur Ideologie, Rotbuch Verlag, Berlin, 1975.**

**Wolter, Ulf (Hrsg.): Die linke Opposition in der Sowjetunion. Bd.I, 1923-1924, Verlag Olle & Wolter, Berlin, 1976.**

**Wolter, Ulf (Hrsg.): Sozialismusdebatte-Historische und aktuelle Fragen des Sozialismus, Verlag Olle & Wolter, Berlin, 1978.**

بدترین حالتی که می‌تواند برای رهبر حزبی افراطی رخ دهد هنگامی است که ناگزیر شود در دورانی دولت را در دست بگیرد که جنبش هنوز به پختگی لازم برای طبقه‌ای که او نمایندگ آن است نرسیده و زمینه برای اعمال قوانین و مقرراتی که سلطه آن طبقات طلب می‌کند آماده نباشد. آن چه او می‌تواند انجام دهد به اراده‌اش بستگی ندارد، بلکه وابسته به تضادهای طبقات مختلف، درجه میزان رشد شرایط زیست مادی، مناسبات تولیدی و ارتباطی است که میزان تضادهای طبقاتی مبتنی بر آن است. آن چه او می‌تواند انجام دهد، بر ضد مجموعه اصول و رفتار گذشته و بر ضد منافع بلاواسطه حزبش است. در یک کلام او مجبور است نه حزب و طبقه خود، بلکه طبقه‌ای را نمایندگی کند که جنبش درست برای حاکمیتش پخته است. او باید به خاطر منافع جنبش، درست منافع طبقه بیگانه‌ای را پیش برده و برای طبقه خود، با جمله‌پردازی، لفاظی و وعده و وعید چنین وانمود سازد که منافع آن طبقه بیگانه منافع خود اوست. کسی که در چنین موقعیت نامناسبی گیرد غیر قابل نجات است.

کتابخانه کوچک سوسیالیسم

۱۵۰۰ تومان

